

# اقتصاد خدا



ویٹس لی

© 2016 Living Stream Ministry

با حفظ تمام حقوق، این مجموعه کار می‌تواند بطور رایگان چاپ و توزیع شود ولی باید تمامی آن، من جمله این صفحه حق چاپ، بطور کامل چاپ شوند و نباید به هیچ وجهی تغییر داده شوند. *Living Stream Ministry* باید در هر تجدید چاپ بعنوان تنها دارنده حق چاپ ذکر گردد.

اولین چاپ، ۲۰۱۶

ترجمه از زبان انگلیسی  
عنوان اصلی: *The Economy of God*  
© 1968 Living Stream Ministry  
(Farsi translation)

ISBN 978-0-7363-4639-9

16 17 18 19 / 7 6 5 4 3 2 1

توزیع در آلمان:  
*Lebensstrom e. V.*  
Graefestr. 71  
10967 Berlin  
Internet: [www.lebensstrom.de](http://www.lebensstrom.de)

انتشار توسط:  
*Living Stream Ministry*  
2431 W. La Palma Ave., Anaheim, CA 92801 U.S.A.  
P. O. Box 2121, Anaheim, CA 92814 U.S.A.

چاپ در انگلستان

## فهرست

صفحه	عنوان
۵	پیش گفتار
۷	۱ اقتصاد خدای سه یکتا
۱۹	۲ روح، کفایت تمام
۳۱	۳ مسکن روح الهی
۴۳	۴ کلید روح ساکن در درون
۵۳	۵ شخص‌های خدا و بخش‌های انسان
۶۵	۶ اجزای باطنی و مخفی
۷۷	۷ عملکرد اجزای درونی و مخفی
۸۹	۸ رسیدگی به قلب و روح
۹۹	۹ رسیدگی به روان
۱۰۹	۱۰ کاوش اجزای درونی و مخفی ما
۱۱۹	۱۱ تشخیص دادن روح از روان
۱۲۹	۱۲ انسان و دو درخت
۱۳۹	۱۳ صلیب و زندگی روان
۱۵۱	۱۴ اصل صلیب
۱۵۹	۱۵ اصل رستاخیز
۱۶۷	۱۶ ثروت‌های رستاخیز

۱۷۵	مشارکت حیات و حس حیات	۱۷
۱۸۵	تمرین دادن و وارد شدن به روح	۱۸
۱۹۵	مسیح پنهان در روح ما	۱۹
۲۰۵	انسان سه بخشی و کلیسا	۲۰
۲۱۵	بنای مسکن خدا	۲۱
۲۲۷	پوشش عمارت خدا	۲۲
۲۳۷	کلیسا - ظاهر شدن خدا در جسم	۲۳
۲۴۹	بینش نشانه اقتصاد خدا	۲۴

## پیش‌گفتار

فصول متعاقب این کتاب، پیام‌هایی هستند که در کنفرانس تابستان ۱۹۶۴ در لوس‌آنجلس داده شده‌اند. فرم صحبت شفاهی، در این کتاب، حفظ شده است. نویسنده، تمام خوانندگان را بر آن مبرم می‌دارد که توجه خویش را به حقیقت روحانی نقل شده در این پیام‌ها، و نه به نحوه سخن‌پردازی آن، مبذول دارند.

کلمه «اقتصاد»، که در عنوان این جلد ذکر شده، ممکن است به نظر خواننده تا حدی غریب آید. «اقتصاد خدا» عبارتی است که مطابق زبان یونانی از اوّل تیموتائوس ۱: ۴ نقل قول گشته. «اقتصاد» یا «اکونومی»، کلمه‌ای یونانی است، «اویکونومیا» که در اصل اشاره بر مدیریت امور خانه، اداره خانه، نظم و ترتیب و توزیع یا تقسیم (دارایی، اموال، امور و غیره) دارد. این کلمه به قصد تأکید بر نکته مرکزیِ تشکیلات اقتصاد الهیِ خدا مورد استفاده قرار گرفته است، که همان توزیع و تقسیم خودش در انسان است.

سه شخص در الوهیت خدا برای اقتصاد خدا، توزیع الهی، و تقسیم مقدّس است. پدر بعنوان منبع، در پسر مجسم است؛ و پسر بعنوان مسیر، در روح بعنوان انتقال یا فرافرستنده تشخیص داده می‌شود. خدای پدر روح است (یوحنا ۴: ۲۴)، و خدای پسر، بعنوان آدم آخر، روح حیات بخش گردید (اوّل قرنثیان ۱۵: ۴۵). همه در خدا که روح است می‌باشد، یعنی همان روح‌القدس که در عهد جدید فاش گشته است. این روح‌القدس، امروز با تمامیت پدر، در ثروت‌های پسر، به درون روح انسانی ما آمده و در آنجا ساکن شده تا همه آنچه را خدا در مسیح است، به درون وجود ما منتقل کند. این اقتصادِ خدا و توزیع الهی است. همانا ساکن شدنِ روح‌القدس خدا در روح انسانی

ما، برای انتقال همه آنچه خدا در مسیح است به درون وجود ما، کانون و نشانه این توزیع اسرار آمیز خدای سه‌یکتاست. این میدان نبرد روحانی است. چقدر دشمن زیرک، مقدّسین خدا و حتی جویندگان را از این نشانه اقتصاد خدا توسط بسیاری چیزهای خوب، حتی توسط چیزهایی که مطابق با کتاب مقدّس است، منحرف ساخته و می‌سازد! در چنین زمانی گیج کننده، همچون زمانی که رساله‌های تیموتائوس نگاشته شده بودند، باید باریک بینانه به روح الهی شامل تمام در روح انسانی خود بنگریم و بر آن تمرکز کنیم تا بتوانیم از گم کردن نشانه اقتصاد الهی محفوظ بمانیم. بنابراین، بازگشت به، ماندن در، و تمرین دادن روحمان برای تشخیص روح خدا امروز بطور اساسی مورد نیاز است. با تکیه بر روح است که ما می‌توانیم از تمام پُری خدا با کسب مسرت از ثروت‌های بی‌پایان مسیح، شرکت جوئیم. باشد تا خداوند به ما فیض عطا کند تا بتوانیم به چنین درکی رسیده و به کاربرد آن در زندگی روزانه خود و آنچه انجام می‌دهیم برسیم.

برای کاربرد مناسب و نتیجه بهتر، همه فصول مندرج در این کتاب محتاج به خواندن با روح دعاگوست. بسیار مفیدتر خواهد بود که تمام عبارات مندرج از کتاب مقدّس در هر فصل را دعایی-خوانی کنید و همیشه خواندن را با دعا کردن همراه سازید. باشد که حضور خداوند همراه با مسح شیرین او توسط همه خوانندگان در خواندن این فصول در روح تحقق یابد.

ویتنس لی

لوس آنجلس، کالیفرنیا، ایالات متحده آمریکا

۱۱ ژانویه، ۱۹۶۸

## فصل اوّل

### اقتصاد خدای سه یکتا

مسئولیت من در تمام فصول این کتاب آن است که چیزی از اقتصاد خدا را با شما شریک شوم. بیاید اوّل تیموتائوس فصل یک، آیه‌های ۳ تا ۷ را بخوانیم: «...تا بعضی را امر کنی که تعلیمی دیگر ندهند و افسانه‌ها و نسب‌نامه‌های نامتناهی را اصغا نمایند که اینها مباحثات را نه آن اقتصاد خدا را که در ایمان است پدید می‌آورد. اما غایت حکم محبت است از دل پاک و ضمیر صالح و ایمان بی‌ریا. که از این امور بعضی منحرف گشته به بیهوده گویی توجه نموده‌اند و می‌خواهند معلمان شریعت بشوند و حال آنکه نمی‌فهمند آنچه می‌گویند و نه آنچه به تأکید اظهار می‌نمایند.»

این آیات شامل دو عبارت بسیار مهم به یونانی، یعنی زبان اصلی کتب عهد جدید است: «اقتصاد خدا» و «خارج از نشانه [انحراف]». پولس رسول توسط خدا انتخاب شد تا مسئولیت اقتصاد خدا را به دوش کشد، و او فرزند روحانی خویش، تیموتائوس، را در این امر آموزش داد. جالب توجه است که رساله‌های پولس به تیموتائوس در زمانی نوشته شده که بسیاری از مسیحیان از خط اصلی منحرف شده بودند. آنها از نشانه مرکزی اقتصاد خدا خارج بوده و به چیز دیگری توجه می‌کردند.

### انحراف از اقتصاد خدا

بر طبق تاریخ، دو عامل مؤثر، مسیحیان اوّلیه را از مسیر درست

منحرف ساخت: یهودیت و فلسفه عرفانی. هر دو، هم یهودی گرایان با تعالیم و عقاید مذهبی خود، و هم عرفا با فلسفه‌های خویش، مسیحیان را از پیروی خداوند در خط اقتصاد خدا باز داشتند. ظاهراً، این عوامل معتبر یهودیت و عرفان بود که مسیحیان اولیه را از مسیر درست منحرف ساخت. اگر این عوامل، نسبتاً معتبر نمی‌بودند، هرگز نمی‌توانستند تا به آن اندازه مؤثر باشند که موجب خارج شدن ایمانداران از نشانه اقتصاد خدا شوند. برای مثال، یهودی گرایان، قویاً بر شریعت موسی در عهد قدیم تأکید داشتند. مطمئناً، شریعت هیچ اشکالی نداشت. بر عکس، آن بدون تردید درست و معتبر بوده و به طور مستقیم توسط خود خدا عطا شده بود. ولی شریعت به تنهایی، به نشانه اقتصاد خدا مربوط نیست. از نقطه نظر انسانی، فلسفه عرفانی نیز اصول نیک و معتبر خود را داشت. در واقع، عرفان یکی از بهترین نوآوری‌ها و ابتکارات تمدن انسانی بوده و برای مردم بی‌دین نوعی مساعدت به شمار می‌رفت. ولی تلاش عرفا بر این بود تا فلسفه خویش را به درون کلیسا کشانده، و مسیحیان اولیه را از نشانه اقتصاد خدا خارج سازند.

امروز، گرچه دیگر از یهودی گرایان یا عرفا خبری نیست، ولی هنوز چیزهای زیادی برای منحرف کردن ما وجود دارد. نزدیک به بیست قرن است که آن حيله‌گر [شیطان]، برای منحرف ساختن ایمانداران از پیروی خداوند در مسیر درست، از استفاده چیزهایی که به نظر خوب می‌رسند، دست نکشیده است. اگر با خداوند وقت صرف کنیم، تشخیص خواهیم داد که دشمن مصمم است که برای منحرف ساختن فرزندان خداوند از نشانه اقتصاد خدا، حتی از چیزهای نیکوی مسیحیت بهره برداری کند. در چند سال اخیر، طی مسافرت‌هایم از بسیاری نواحی ایالات متحده، دانستم که دشمن مکار از مطالب مذهبی و حتی متون کتاب مقدس استفاده کرده تا مسیحیان جويا را تحت نفوذ قرار دهد و از خط اصلی اقتصاد خدا دور سازد.



## تعریف اقتصاد خدا

اقتصاد خدا چیست؟ کلام مقدّس، متشکل از شصت و شش کتاب، شامل تعالیم متفاوتی است، ولی اگر کتاب مقدّس را بطور کامل و دقیق و با بینشی روحانی مطالعه کنیم، تشخیص خواهیم داد که اقتصاد خدا بسادگی برنامه‌ او برای توزیع خودش به درون بشریت است. اقتصاد خدا، توزیع خداست، که معنایی بجز اینکه خدا خود را درون نژاد بشر توزیع می‌کند، نمی‌دهد. جای تأسف است که واژه «توزیع» در مسیحیت به غلط استفاده شده. معنی این واژه تقریباً نظیر کلمه یونانی «اویکونومیا [اقتصاد]» است. یعنی: ترتیب اداری، مدیریت حاکم، و اشاره به نظارت بر پخش و توزیع برنامه خدا دارد. در این توزیع الهی، خدا که قادر مطلق و شامل تمام است، قصد توزیع چیز دیگری بجز خودش را به ما ندارد. این سخن باید بارها تکرار شود تا در ما عمیقاً تأثیر گذارد.

خدا بسیار ثروتمند است. او چون تاجری موفق است که مقدار هنگفتی سرمایه دارد. خدا در این عالم تجارتي دارد و سرمایه او ثروت بیکران اوست. نمی‌توان درک کرد که او دارای چند میلیارد، بی‌شمار میلیارد، است. کل این سرمایه در واقع خودش است، و او قصد دارد که با آن خودش را بطور انبوه «تولید» کند. خدا خودش آن تاجر، آن سرمایه، و آن محصول است. او قصد دارد که خودش را در مردم بسیاری به صورت انبوه تولید کرده و به طور مجانی توزیع کند. بنابراین، جهت آوردن خویش به درون بشریت، خدا به یک چنین ترتیب الهی، مدیریت الهی، توزیع الهی، و اقتصاد الهی نیاز دارد.

اجازه دهید مشخص‌تر بنگریم. حال که می‌دانیم مقصود خدا توزیع خودش است، باید کشف کنیم خدا چه چیز است، تا بدانیم او چه چیز را توزیع می‌کند. به عبارت دیگر، ذات خدا چیست؟ وقتی تاجر برنامه می‌ریزد که محصولی را تولید کند، اول از همه، باید نسبت به ماهیت یا ماده اصلی سازنده آن روشن باشد. ذات خدا روح

است (یوحنا ۴: ۲۴). در واقع، ماهیتِ خدای قادر مطلق و شامل تمام، همان روح است. خدا آن صنعتگر است، و قصد دارد که بعنوان فرآورده، خودش را بازسازی و تکثیر کند؛ بنابراین، او هر آنچه را تکثیر می‌کند، باید روح باشد که همان ذات خودش است.

## مراحل اقتصاد خدا

تاکنون دیدیم که مقصود خدا چیست و چه چیز توسط او توزیع می‌شود؛ حال باید دریابیم که چگونه خدا توسط اقتصاد خود توزیع می‌شود. به عبارتی دیگر، روح همان چیزی است که خدا درون انسان پخش می‌کند، ولی حالا باید ببینیم به چه وسیله‌ای او این کار را انجام می‌دهد: به وسیلهٔ تثلیث، یعنی، پدر، پسر و روح‌القدس - خدای سه‌یکتا - که همان اقتصاد الوهیت خداست. طی قرون گذشته، مسیحیت تعالیم زیادی در مورد تثلیث داشته است، ولی تثلیث هرگز بطور کافی درک نمی‌شود، مگر در ارتباط با اقتصاد الهی. چرا هر سه شخص الوهیت برای پیشرفت اقتصاد خدا لازم است؟ می‌دانیم که پدر، پسر، و روح‌القدس سه خدای مختلف نیستند، بلکه یک خداست، که در سه شخص ابراز می‌شود. ولی منظور از سه شخص در الوهیت چیست؟ چرا خدای پدر، خدای پسر، و خدای روح‌القدس وجود دارد؟ زیرا امور اساسی که به موجب آن روح خدا درون ما توزیع می‌گردد، تنها از طریق تثلیث مهیاست.

دوم قرن‌تیان ۱۳: ۱۴ مراحل اقتصاد خدا توسط تثلیث را نشان می‌دهد: «فیض خداوند عیسی مسیح، و محبت خدا، و مشارکت روح‌القدس با جمیع شما باد. آمین.» در اینجا ما فیض پسر، عشق پدر، و مشارکت روح‌القدس را داریم. اینها چه هستند؟ آیا پدر، پسر، و روح‌القدس سه خدای مختلف هستند؟ آیا عشق، فیض و مشارکت سه مورد مختلف هستند؟ خیر. عشق، فیض و مشارکت یک عنصر در سه مرحله است: عشق منشأ، فیض ابراز عشق، و مشارکت انتقال عشق در فیض است. همچنین خدا، مسیح، و روح‌القدس، یک خداست که

در سه شخص ابراز می‌شود: خدا منشأ، مسیح ابراز خدا، و روح القدس آن انتقال دهنده است که خدا در مسیح را به درون انسان می‌آورد. از این رو، سه شخص آن تثلیث مقدّس، در مرحله اقتصاد خدا، سه مرحله متوالی هستند. بدون این سه مرحله، ذات خدا هرگز نمی‌تواند درون انسان توزیع شود. اقتصاد خدا از پدر، در پسر و توسط روح توسعه می‌یابد.

### (۱) از پدر

خدای پدر منشأ کل همه چیز است. او نادیدنی و غیر قابل دسترسی است. چطور ممکن است آن خدای پدر ساکن در نوری که نمی‌توان نزدیک آن شد، درون ما باشد؟ (اول تیموتائوس ۶: ۱۶). چطور ما می‌توانیم آن پدر نامرئی را ببینیم؟ اگر خدا فقط پدر بود، خارج از دسترس بوده و نمی‌توانست درون انسان توزیع شود. ولی خدا از طریق ترتیب الهی اقتصاد خویش، خود را در پسر، یعنی شخص دوّم تثلیث قرار داد تا خود را در دسترس انسان قرار دهد. همه کمال [پُری] پدر در پسر ساکن است (کولسیان ۱: ۱۹؛ ۲: ۹) و از طریق پسر ابراز می‌شود (یوحنا ۱: ۱۸). پدر، بعنوان منشأ پایان ناپذیر همه چیز، در پسر آشکار شد. اینک خدای غیر قابل درک، در مسیح - کلمه خدا، ابراز شد (آ. ۱)؛ خدای نادیده در مسیح - صورت خدا، آشکار شد (کولسیان ۱: ۱۵). بنابراین، پسر و پدر یک هستند (یوحنا ۱۰: ۳۰)، و حتی پسر، پدر خطاب شده است (اشعیا ۹: ۶).

تا پیش از این، تماس با پدر برای انسان غیر ممکن بود. او منحصرأ خدا بود، و طبیعت او منحصرأ الهی بود. در پدر، هیچ چیزی برای متصل کردن فاصله بین خدا و انسان وجود نداشت. ولی اکنون او نه تنها درون پسر، خود را جسم ساخت، بلکه دارای طبیعت انسان نیز گشت. پدر، از ترکیب الوهیت خود با بشریت در پسر خشنود است. از طریق تجسم پسر، پدر غیر قابل دسترسی، حال برای انسان قابل

دسترسی شده است. به این وسیله، انسان می‌تواند از طریق پسر، پدر را ببیند، پدر را لمس کند، و با پدر گفتگو کند. این ارتباط را می‌توان با مثال فرو بردن یک دستمال سفید درون رنگ آبی نشان داد. الوهیت پدر در اصل مانند آن دستمال سفید است. این دستمال فروروده شده درون رنگ آبی، پدر را در پسر، که جسم انسانی گشت، نشان می‌دهد. چنانکه رنگ آبی با آن دستمال ترکیب شد، همچنین طبیعت بشری با طبیعت الهی ترکیب شده، و طبیعت‌هایی که قبلاً از هم جدا بود، یکی شد. بنابراین، اولین مرحله‌ای که خدا خود را درون انسان توزیع کرد، بوسیلهٔ تجسم خود در پسر بعنوان انسان بود - یعنی تکثیر کردن خودش در انسان.

## (۲) در پسر

مرحله دوم آوردن خدا به درون انسان، از طریق شخص دوم تثلیث، پسر خدا است. برای درک مرحلهٔ دوم اقتصاد خدا، باید بدانیم مسیح چیست. چه عناصری مسیح را می‌سازند و چه عواملی با یکدیگر ترکیب گشته تا مسیح را تشکیل دهند؟ هفت عنصر اساسی هستند که تشکیل دهندهٔ این شخص حیرت‌انگیزاند، و شش عدد از آن عناصر، در طول تاریخ، به وی اضافه شده‌اند. اول، مسیح تجسم الهی خداست. این عنصر در مسیح، ذات و طبیعت الهی خداست.

دومین عنصر، جسم پوشیدن اوست، که در هم آمیختن طبیعت الهی او با طبیعت بشری است. توسط جسم پوشیدن، مسیح، خدا را به درون انسان آورد و ذات الهی خدا را با بشریت در هم آمیخت. در مسیح، نه تنها خدا، بلکه انسان نیز هست.

عنصر سوم که به طبیعت الهی و طبیعت انسانی او اضافه شد، زندگی انسانی او بود. این خدا-انسان شکوهمند، مدت سی و سه سال و نیم بر روی زمین زندگی کرد و چیزهای معمول و متداول در زندگی روزانهٔ انسانی را تجربه نمود. انجیل یوحنا، که بر پسر خدا بودن

مسیح تأکید می‌کند، به ما می‌گوید که او خسته، گرسنه، و تشنه بود، و گریست. رنج‌های انسانی نیز قسمتی از زندگی روزانه او بود که شامل زحمات، مشکلات، آزمون‌ها، شکنجه‌ها، و آزار دنیایی بود.

تجربه او از مرگ، عنصر چهارم است. مسیح به درون مرگ نزول کرد. ولی او نه تنها به درون مرگ قدم گذاشت، بلکه از میان مرگ عبور کرد. این یک مرگ تأثیرگذار بود. مرگ آدم، هولناک و پُرتشویش بود؛ ولی مرگ مسیح، شگفت‌انگیز و مؤثر بود. مرگ آدم، ما را در اسارت مرگ کشانید؛ در حالیکه مرگ مسیح، ما را از مرگ رهانید. گرچه سقوط آدم عناصر پلید بسیاری را به درون ما آورد، ولی مرگ مؤثر مسیح، در درون ما قوت‌گشنده‌ای برای زدودن و از بین بردن همه عناصر سرشت آدم در ما است.

بنابراین در مسیح، طبیعت الهی، طبیعت بشری، زندگی روزمره انسانی با رنج‌های آن، و همچنین مرگ مؤثر او وجود دارند. لیکن سه عنصر دیگر نیز در مسیح وجود دارد. عنصر پنجم، رستاخیز اوست. مسیح پس از رستاخیز خویش، انسانیت را از خود به بیرون نیافکند تا دوباره منحصرأ خدا گردد. مسیح هنوز یک انسان است. او بعنوان یک انسان، دارای آن عنصر حیات رستاخیز آمیخته با انسانیت خود است.

عنصر ششم در مسیح، صعود اوست. توسط صعود به آسمان‌ها، او بالاتر از دشمنان، ریاست‌ها، قدرت‌ها، سلطنت‌ها، و اولیا قرار گرفته، و همه چیز زیر پاهایش نهاده شده است. بنابراین، قدرت والای صعودش نیز با وی آمیخته شده است.

بالاخره، هفتمین عنصر در مسیح، سلطنت اوست. مسیح، آن انسان با طبیعت الهی، بعنوان ریاست متعال همه عالم، در آسمان بر تخت سلطنت نشسته است. او بعنوان رب‌الارباب و پادشاه پادشاهان، در جای‌های آسمانی است.

ما باید هفت عنصر شگفت‌انگیزی را که در مسیح است به خاطر بسپاریم: طبیعت الهی، طبیعت بشری، زندگی روزمره انسانی با

زجرهای دنیایی‌اش، تأثیر مرگ او، قدرت رستاخیز او، قدرت والای صعود او، و سلطنت او. تمام این عناصر، در این مسیح حیرت آور، در هم آمیخته‌اند.

### (۳) توسط روح

لیکن خدا نمی‌تواند از طریق پسر به درون ما بیاید. بر طبق اولین مرحله اقتصاد خویش، پدر، خود را در پسر قرار داد، و پسر، آن هفت عنصر را در خود دارد. ولی برای آنکه خدا خود را درون انسان توزیع کند، ما هنوز به یک مرحله دیگر، مرحله سوّم و قدم نهایی، نیاز داریم. قدم اوّل این بود که خدا خودش را در پسر جسم داد؛ قدم دوّم این بود که پسر جسم بشری شد تا همه آن هفت عنصر خارق‌العاده در او آمیخته شود؛ قدم سوّم این است که پدر و پسر هر دو اکنون در روح هستند. همه آنچه در پدر هست در پسر است، و پدر و پسر، که در بردارنده همه عناصر در مسیح‌اند، درون روح قرار دارند.

پس از صعود خداوند عیسی، روح‌القدس، دیگر با آن روح خدا در زمان عهد قدیم یکسان نیست. روح خدا در عهد قدیم، تنها یک عنصر داشت - طبیعت الهی خدا. بعنوان روح الهی، او آن عناصر طبیعت انسانی، زندگانی روزمره انسانی، مرگ تأثیرگزار، رستاخیز، صعود و سلطنت را نداشت. لیکن امروز، تحت اقتصاد عهد جدید، همه آن هفت عنصر مسیح، در روح قرار گرفته، و این روح شامل تمام، به درون ما و بر ما آمده است. به عبارتی دیگر، او در ماست و ما در او هستیم. این همان آمیختن حقیقی خدا با انسان است که می‌توانیم آن را در هر زمان تجربه کنیم. ما از درون و از بیرون با روح‌القدس آمیخته‌ایم.

روح‌القدس چیست؟ او روح راستی است (یوحنا ۱۵: ۲۶). اما راستی چیست؟ معنای کلمه یونانی «راستی»، «واقعیت» است. بنابراین، روح‌القدس، روح واقعیت است، واقعیت کامل مسیح. همانطور که خدا در مسیح مجسم شده، مسیح در شخص شگفت‌انگیز

روح القدس تحقق یافته است. مسیح از خدا جدا نیست، و روح از مسیح جدا نیست. مسیح خدای ابراز شده، و روح حقیقت مسیح است.

«خداوند روح است» (دوم قرن تیان ۳: ۱۷). این آیه ثابت می‌کند که روح القدس از مسیح جدا نیست. خداوند، خود مسیح است که به او بعنوان روح اشاره شده است. «آدم آخر، روح حیات بخش شد» (اول قرن تیان ۱۵: ۴۵). باری دیگر، کلام مقدس اشاره می‌کند که مسیح، یا آدم آخر، روح است. باید تصدیق کنیم که این روح حیات بخش، روح القدس است.

بعلاوه، خدای پدر نیز روح است (یوحنا ۴: ۲۴). پس، هر سه شخص الوهیت روح است. اگر خدای پدر روح نیست، چطور می‌توانست درون ما باشد، و ما چگونه می‌توانستیم با او تماس گیریم؟ علاوه بر این، اگر خدای پسر روح نیست، چطور می‌توانست در ما باشد، و ما چگونه می‌توانستیم او را تجربه کنیم؟ چون پدر و پسر هر دو روح هستند، ما به راحتی می‌توانیم با خدا تماس گرفته و مسیح را تجربه کنیم.

آیه‌های زیر را مورد نظر قرار دهید: «یک خدا و پدر... که در... همه شما است.» (افسیان ۴: ۶)؛ «عیسی مسیح در شما است.» (دوم قرن تیان ۱۳: ۵)؛ «با روح او که در شما ساکن است.» (رومیان ۸: ۱۱). این سه آیه آشکار می‌کنند که خدای پدر، پسر، و روح در ما هستند. پس در ما چند شخص هست؟ سه یا یک؟ ما نه باید بگوییم که درون ما سه شخص مجزا هست، و نه باید بگوییم که تنها یک شخص درون ماست، بلکه باید بگوییم که: سه-در-یک، درون ماست. سه شخص الوهیت، سه روح نیستند، بلکه یک روح است. پدر در پسر است، و پسر با همه هفت عنصر شگفت‌انگیزش در روح است. وقتی این روح القدس شگرف به درون ما می‌آید، الوهیت به درون ما توزیع شده است. چون سه شخص در یک روح هستند، ما پدر، پسر، و روح القدس را در درون خود داریم. بعداً خواهیم دید که خدای

سه یکتا در روح انسانی ماست تا حیات درونی روحانی ما باشد. این همان نشانهٔ اقتصاد خداست، و این روشی است که به وسیلهٔ آن الوهیت در ما توزیع می‌شود. هدف اقتصاد الهی، توزیع خدای سه یکتا در یک روح، به درون روح انسانی ماست. پس حالا ما باید تمام توجه خود را بر زیستن توسط خدای سه یکتا که در روح انسانی مان ساکن است بگذاریم. اگر از این مسیر منحرف شویم، هر چند چیزهای دیگر ممکن است نیکو و مطابق کلام مقدس باشند، بطور حتم از نشانهٔ اقتصاد خدا خارج خواهیم شد. امروز خداوند فرزندان خود را به وسیلهٔ متمرکز ساختن آنها بر نشانهٔ اقتصاد الهی بازیابی می‌کند.

ای خدا تو در من حیات  
و همه چیز هستی!  
همیشه حاضر، در دسترس،  
تجربه‌ات کنم.

خدایا آن روح هستی!  
چه نزدیک و عزیز!  
دسترسی عجیبیت را  
مسرت می‌برم!

بهر نیازم هر چه هست  
تدارکی غنی؛  
آماده و کافی هستی  
بهرم از هر نظر.

مَسحِ شیرین با نیرویت  
در ضعف قوتم است؛  
با نیروی دائم خود  
قوتم حفظ کنی.



اقتصاد خدای سه یکتا

قانونِ حیات در وجود

هدایت‌م کند؛

ثروتِ واقعیت

مرا سیراب کند.

ای همیشه با من یکی،

وحدتی بی‌نظیر!

یک روح همیشه با منی

تا ابدلاباد!

ترجمه از *Hymns*, #539



فصل دوّم

## روح، کفایتِ تمام

### روح - انتقال دهندهٔ خداست

در فصل اوّل دیدیم که اقتصاد خدا همان توزیع خود او در درون ما به وسیلهٔ سه شخص الوهیت است. برای توضیح اقتصاد تثلیث، می‌توان الکتریسیته را بعنوان مثال مورد استفاده قرار داد. الکتریسیته شامل منبع، جریان، و انتقال است. به نظر می‌رسد که اینها سه نوع مختلف الکتریسیته باشند، ولی در واقع یکی هستند. منبع، جریان، و انتقال، خود الکتریسیته هستند. اگر الکتریسیته وجود نداشت، منبع، جریان، و انتقالی نیز وجود نمی‌داشت. همانطوری که یک الکتریسیته در سه مرحلهٔ مختلف وجود دارد، یک خدا با سه جنبه وجود دارد. یک سر الکتریسیته منبع یا انبار آن است، و سر دیگر الکتریسیته انتقال آن به درون منازل ما می‌باشد؛ و بین این دو، جریان الکتریسیته است. این مثال، سه مرحلهٔ مختلف از یک چیز را نشان می‌دهد. خدا بعنوان پدر، منبع است؛ خدا بعنوان پسر، مسیر [جریان] و ابراز پدر است؛ و خدا بعنوان روح، انتقال خدا به درون انسان است. بنابراین، پدر آن روح است، پسر نیز آن روح است، و البته، روح القدس آن روح است. پدر در پسر، پسر در روح، و روح بعنوان همان انتقال دهندهٔ خدا در ما بوده و به طور مداوم همهٔ آنچه خدا در مسیح است را به درون ما انتقال می‌دهد.

## روح - نوش داروی شامل تمام

در این عصر نوین، در زمینه داروسازی، بسیاری از داروها توسط انسان تکامل یافته است. بعضی داروها از عناصر بسیاری تشکیل شده‌اند که قادرند در یک جرعه در بدن توزیع شوند. بعضی از مواد قادرند که تنها با یک جرعه میکروب‌ها را از بین ببرند، بعضی دیگر قادر به تمدد اعصاب، و حتی بعضی دیگر قادر به تغذیه و نیرو بخشیدن به بدن می‌باشند. این نوش‌دارویی شامل تمام است. آیا ما هرگز تشخیص داده‌ایم که روح‌القدس بهترین «نوش‌دارو» در تمام دنیا است؟ تنها یک جرعه آن برای رفع تمام احتیاجات ما کافی است. همه آنچه پدر و پسر هستند و همه آنچه آنها دارند، در این روح شگرف است. توجه کنید که چند عنصر در این نوش‌دارو هست: طبیعت الهی خدا با طبیعت انسانی مسیح، زندگی انسانی او با رنج‌های دنیایی‌اش، تأثیر شگفت‌انگیز مرگ او، رستاخیز او، صعود او و سلطنت او. چنین دارویی از تصور ما خارج است. اما ستایش بر خداوند، ما هر روز قادریم از آن مسرت بریم. هیچ دانشمند یا پزشکی بر روی زمین نمی‌تواند این نوش‌دارو را تشریح کند. این همان اقتصاد خداست، که چیزی بجز توزیع خود خدا درون ما نیست.

این موردی از آموختن تعالیم عقیدتی نیست. وقتی جوان بودم، تمام تعالیم و عقاید مربوط به توزیعات [عطایا] مختلف را آموختم. به من یاد داده بودند که حداقل هفت توزیع وجود دارد. ولی صریحاً بگویم، تنها یک توزیع است که ما بدان نیاز داریم - توزیع خود خدا. شصت و شش کتاب کلام مقدس گزارشی کامل از این یک توزیع است - توزیع خود خدا درون ما. آه، باشد که ما در طول روز، از خدا بعنوان آن نوش‌داروی شامل تمام که در این روح شگرف است، بهره‌مند شویم. بیایید تا از خود خدا و نه از عقاید مربوط به توزیعات مسرت بریم.

آیا ضعیف هستید؟ نوش‌دارویی وجود دارد، دارویی شگفت‌انگیز،

برای نیرومند ساختن شما با قوّت و قدرت الهی. آیا ناراحتی دارید؟ شفا در این داروست. جُرعه‌ای از روح‌القدس تمام ناراحتی شما را شفا می‌بخشد.

وقتی جوان بودم، به من یاد داده شده بود که با مسیح مصلوب شده‌ام و باید خود را مرده محسوب دارم. پس، صبح تا شب مواظب بودم تا خود را مرده محسوب دارم. ولی هر چه بیشتر چنین کردم، بیشتر زنده شدم. چون آن فرمول اشتباه بود و کارساز نبود. بعد از چندین سال، یک روز، خداوند چشمانم را گشود تا ببینم که واقعیت مرگ او برای مرده محسوب داشتن من نیست، بلکه برای برخوردار شدن من از روح‌القدس است. این موضوع در فصل هشتم کتاب رومیان آشکار شده است. فصل شش رومیان تنها تعریفی را از آن بیان می‌کند، ولی فصل هشتم واقعیت مرگ مسیح را بیان می‌کند، زیرا تأثیر مرگ مسیح، در روح‌القدس است. هر چه بیشتر با مسیح در روح‌القدس مشارکت کنیم، بیشتر گُشته می‌شویم. نوش‌داروی روح‌القدس شامل تمام، محتوی آن عنصر گُشده است. وقتی ما در روح‌القدس هستیم، احتیاجی به مرده محسوب کردن خودمان نداریم. چون ما از او بعنوان این نوش‌داروی شگرف برخورداریم، پس خود بخود بسیاری از میکروب‌ها درون ما کشته می‌شوند.

زمانی از برادری تنفر داشتم؛ به من می‌گفتند که آن «من متنفر» مصلوب شده و بجای تنفر داشتن اکنون من او را دوست بدارم. پس از شنیدن این موضوع سعی کردم که خود را مرده محسوب کنم، ولی کارا نبود. هر چه بیشتر خود را مرده محسوب کردم، از او بیشتر متنفر شدم. سپس روزی در حالیکه با خداوند مشارکت داشتم، با روح‌القدس او پُر شدم چنانکه اشک‌هایم سرازیر شد! دانستم آن قدرت گُشده در درون من است و نفرت و غرور مرا می‌گُشد. خود بخود، محبت برای آن برادر با اشک‌هایم مخلوط شده، از قلبم جاری شد. این چه بود؟ این همان عنصر گُشده در نوش‌داروی شگفت‌انگیز بود، یعنی همان تأثیر مرگ مسیح در روح.

درون روح عیسی، آن تأمین با کفایت تمام وجود دارد. در فیلیپیان ۱: ۱۹، «تأمین» کلمهٔ بخصوص یونانی است که معنای، تأمین فراوان یا تأمین شامل تمام دارد. روح عیسی همان تأمین کنندهٔ شامل تمام است که تمام نیازهای ما را برآورده می‌کند. ما به چه چیز نیاز داریم؟ آیا به تسلی نیازمندیم؟ هیچکس، حتی فرزندان یا پدر و مادر یا همسر عزیزمان، نمی‌تواند واقعاً به ما تسلی بخشد. تسلی واقعی از روح عیسی ساکن در درون ما می‌آید. وقتی ما با عیسی در این روح مشارکت داشته و وقتی در این روح شگفت‌انگیز زندگی کنیم، خود بخود تسلی درون داریم. پس صرف نظر از آنچه در محیط اطراف می‌گذرد، تسلی و آسایش در درون ما وجود دارد.

شاید بگوییم، «نمی‌دانم چه کاری انجام دهم. من نیاز به راهنمایی دارم.» آن راهنمای زنده در روح‌القدس است. وقتی ما با خداوند مشارکت کرده و در روح‌القدس قدم برمی‌داریم، خود بخود در درونمان نورِ راهنما خواهیم داشت. همه چیز - حتی راهنما - در روح‌القدس است. امروز او بعنوان آن نوش‌داروی شامل تمام در ماست. نیازی نیست که خواهش و زاری کنیم. فقط باید او را بکار بریم، از او برخوردار شویم، و او را ستایش کنیم.

برای مثال، خواهری مشکلی داشت و نمی‌دانست چه کند. گرچه هیچ رهنمود واضحی نداشت، نزد خداوند رفته و گفت: «خداوندا، تو را ستایش می‌کنم که راهنمایی ندارم. تو را ستایش می‌کنم که نمی‌دانم چه کنم. تو را ستایش می‌کنم که در تاریکی هستم.» بعد چه اتفاقی افتاد؟ هر چه بیشتر ستایش کرد، بیشتر در روشنایی بود! بیایید تا ما نیز چنین کنیم. در مواقع ضعف، بیایید نزد خداوند رفته و بگوییم، «خداوندا تو را ستایش می‌کنم که در این موقعیت ضعیف هستم.» در تماس با او، خواهیم دید که چه روح شگرفی درون ما ساکن است تا برای نیازهای ما همان تأمین فراوان و کفایت تمام باشد!

عقاید و تعالیم بسیاری در مسیحیت، مردم خداوند را از خود

خداوند منحرف ساخته، موجب می‌شود که آنها خارج از نشانهٔ اقتصاد خدا باشند. این نشانه چیست؟ این نشانه در واقع همان روح‌القدس شامل تمام و ساکن در روح انسانی ماست. در تمام طول روز، ما باید بیاموزیم که چطور با روح‌القدس تماس گیریم و دنباله‌رو او باشیم. باید بیاموزیم که چطور با او مشارکت و سر و کار داشته باشیم. مسیحیت به ما در امور طریقت، مقررات، و عقاید تعلیم می‌دهد. از آنجایی که به هنگام خواندن کلام مقدّس، اکثراً تماس با روح‌القدس بسیار ناچیز و گاهی هیچ است، کلام، اشتباهاً خوانده می‌شود. بدینگونه، ما صرفاً عقاید را با حروف سیاه و سفید می‌آموزیم. در خواندن کلام مقدّس، باید نه فقط چشم‌هایمان را برای دیدن کلمات، و ذهنمان را برای درک تعالیم، بلکه روح خود را برای تماس با روح‌القدس بکار بریم. از صبح تا شب، سر و کار ما باید با کسی که درون ما ساکن است باشد، چون اوست که تأمین فراوان خداوند عیسی است.

## روح - آن مسکن متقابل است

یوحنا ۱۴: ۲۳ می‌گوید که پدر و خداوند خواهند آمد تا مسکن خود را در ما بسازند. این به چه معناست؟ آیا هرگز تجربهٔ آمدن پدر و پسر برای ساختن مسکن خویش با شما را داشته‌اید؟ این همان نشانهٔ اقتصاد خداست که مورد ملاحظه قرار می‌دهیم. این مسکن دو جانب دارد - پدر و پسر مسکن ما، و ما مسکن آنها می‌گردیم. این یک مسکن متقابل است. چگونه چنین مسکن متقابلی امکان پذیر است؟ ما تنها وقتی در روح باشیم، همان طوری که پدر و پسر در روح هستند، می‌توانیم این مسکن متقابل را تجربه کنیم. وقتی ما در روح هستیم، در پدر و پسر ساکنیم، و هم زمان آنها در ما ساکنند. تنها آن وقت است که ما یک همدلی و مشارکت صمیمانه با پدر و پسر خواهیم داشت. آنگاه «گفتگویی» درونی خواهیم داشت.

ما با خداوند گفتگو، و خداوند با ما گفتگو خواهد کرد. اینها تجارب عملی آن مسکن متقابل است.

## روح - حیات درون و پوشش بیرون است

خداوند آن روح حیات درون ماست، و آن آبی است که ما را طراوت و قوّت بخشیده و با حیات درونی پُر می‌سازد (۷: ۳۷-۳۹). همچنین خداوند بعنوان روح القدس به پوشش تشبیه شده است. در لوقا ۲۴: ۴۹ خداوند عیسی به شاگردان خود گفت، «در شهر بمانید تا وقتی که به قوّت از اعلی آراسته شوید.» اینجا کلمه یونانی برای «آراستن»، «پوشاندن» می‌باشد، که نشان قوّت و اقتدار است. امروز وقتی فردی مسئولیت یک کار رسمی را بر عهده داشته باشد، به یک یونیفرم نیاز دارد. اگر یک پلیس با لباسی ساده، بدون یونیفرم، در خیابان بایستد، هیچکس بعنوان یک پلیس به او احترام نمی‌گذارد. او به خاطر نداشتن یونیفرم، اقتدار خود را از دست داده است. هنگام رانندگی، اگر پلیسی را در یونیفرم ببینیم، فوری محتاط می‌شویم. وقتی پلیس یونیفرم پوشیده، به اقتدار ملبّس است. روح القدس در درون، تأمین کننده حیات است؛ و روح القدس در بیرون، آن یونیفرم اقتدار است. وقتی ما ملبّس به روح القدس هستیم، بالاترین اقتدار عالم را داریم.

پس از رستاخیز، خداوند نزد شاگردان خود آمده و بر آنها دَمید (یوحنا ۲۰: ۲۱-۲۲). او آن دَم را روح القدس نامید. چون او خودش روح القدس است، پس هر چه از او می‌آید نیز باید روح القدس باشد. می‌دانیم که دَم [نَفْس] چیزی از حیات و چیزی جهت حیات است. دَم یا نَفْسِ خداوند از روح القدس به درون شاگردان، بخشیدن روح حیات خود به ایشان بود. همه شاگردان در روز رستاخیز، روح حیات را در درون خود دریافت کردند. آنها در درون خویش آب حیات را دریافت نمودند.

لیکن در آن زمان، شاگردان فاقد قدرت بودند، چرا که هنوز آن



یونيفرم به ايشان عطا نشده بود. بنا براین، خداوند به آنها گفت که منتظر بمانند (لوقا ۲۴: ۴۹) تا او به آسمانها صعود کرده و بعنوان آن رياست و اقتدار عالم بر تخت سلطنت بنشیند. توسط صعود و بر تخت نشستن بود که او موقعیت یافت تا در روح القدس و بعنوان اقتدار، خود را جاری و نازل سازد. در روز پنطیکاست، روح القدس بعنوان قدرت نازل شد، نه به عنوان حیات (اعمال ۱: ۸).

بنابراین، در روز رستاخیز، که روز حیات است، روح القدس از خداوند عیسی خارج گشته و بعنوان دم حیات وارد شاگردان گشت. در حالیکه در روز پنطیکاست، که روز قدرت است، روح القدس از آن سرور صعود کرده و تخت نشین، فرو ریخته و شاگردان را جهت خدمت مجهز به اقتدار نمود. این آن روح القدس قدرت بعنوان یونيفرم است.

پلیسی را تصور کنید که آماده می شود تا سر پُست خود برود. او معمولاً قبل از شروع به کار چه می کند؟ صبح زود چند لیوان آشامیدنی می نوشد تا خود را تازه و قوی سازد. ولی آیا با پُر شدن از این آشامیدنی، او بعنوان یک پلیس، برای انجام وظایف خود صلاحیت می یابد؟ اگر او بدون یونيفرم صرفاً به خیابان رفته و ادعا کند، «من قوی شدم؛ پس حالا یک پلیس هستم»، هیچکس به او احترام نخواهد گذاشت. خواهند گفت که او دیوانه است. گرچه او یک پلیس واقعی است، ولی بدون یونيفرم، او فاقد اقتدار است. ولی وقتی یونيفرم خود را بپوشد، او با قدرت اقتدار مجهز شده است. سپس وقتی به خیابان برود، همه به او بعنوان انسانی با اقتدار پلیس محلی احترام می گذارند. ما نمی توانیم یونيفرم او را حقیر شماریم. این یونيفرم، نماینده اقتدار حکومت است. از طرفی دیگر، اگر آن پلیس هنگام صبح هیچ چیزی ننوشد، ضعیف خواهد بود. او می تواند یونيفرم خود را پوشیده و اقتدار خود را بکار ببندد، ولی هیچ قوت و طراوت درونی نخواهد داشت.

بعضی مسیحیان از درون پُر، ولی فاقد آن یونيفرم هستند، در

حالی که مسیحیان دیگری هستند که یونیفرم پوشیده‌اند، ولی در درون خالی هستند. ما نیاز به هر دو، یعنی درونی پُر و بیرونی مجهز داریم. ما به روح‌القدس روز رستاخیز، بعنوان حیات در درونمان نیاز داریم؛ و به روح‌القدس روز پنتیکاست، بعنوان قدرت بر خود نیازمند هستیم. پس پُری درونی و نیز پوشش بیرونی از روح‌القدس لازم است. اگر ما هر دو این جوانب را داشته باشیم، آن در هم آمیختنِ پر برکتِ درونی و بیرونی روح‌القدس را تجربه خواهیم کرد. پس این روح، چه کسی است؟ بخاطر داشته باشید که این روح همان واقعیتِ خدای سه‌یکتا است. همچنان که ما از روح‌القدس پُر شده و پوشش می‌یابیم، با خدای سه‌یکتا نیز آمیخته می‌گردیم. این نشانهٔ اقتصاد خداست.

آه، بیاید توجه خود را به نشانهٔ اقتصاد خدا، نه صرفاً به عقاید، معطوف داریم. بعضی سعی دارند دربارهٔ عقاید بحث کنند. آنها می‌گویند، «در مورد رُبایش [انجذاب] چه می‌گویید؟» بسیاری از مسیحیان دربارهٔ رُبایش آنی، رُبایش پسین، و یا رُبایش قسمتی، و چیزهای دیگر نگرانند. یکبار به برادر عزیزی گفتم، «تا وقتی شما عاشق خداوند باشید و با خداوند زندگی کنید، موقع بازگشت او رُبوده خواهید شد و همین به اندازهٔ کافی خوب است.» بیاید عقاید را فراموش کنیم و یاد بگیریم که عاشق او باشیم. بیاید تا نشانهٔ اقتصاد او را هدف خود سازیم، یعنی با مسیح زنده در روح‌القدس سر و کار داشته و با او پُر و پوشیده شویم.

بعضی در مورد ضمانت یا امنیّت ابدی بحث می‌کنند، ولی در واقع امنیّت واقعی خود مسیح است، نه تعلیم در مورد امنیّت ابدی! تا وقتی ما مسیح را داریم، امنیّت داریم. اگر مسیح را نداریم، امنیّت نداریم. تعلیم یا عقیدهٔ امنیّت ابدی، مسیح نیست. عقیده تنها موجب تفرقه افکنی در میان فرزندان خداوند است. اگر ما عاشق مسیح باشیم، با روح زنده قدم برداریم، و بر اصول و عقاید پا فشاری نکنیم، با تمامی مقدّسین یکی خواهیم بود. هر چه بیشتر در مورد عقاید گفتگو کنیم، نزاع بیشتری خواهیم داشت. امروز هنگامی که در مورد

روح‌القدس، آن نوش‌داروی شگفت‌انگیز، صحبت می‌کنیم، همه می‌گوییم: «آمین! هلولویاه!» ولی فردا اگر دربار امنیتِ ابدی صحبت کنیم، بعضی خواهند گفت، «متأسفم، نمی‌توانم موافقت کنم.» پس فوراً تفرقه پیدا می‌کنیم، و این بدان معنی است که از نشانه خارج شده‌ایم. بدینگونه، بجای آنکه توجه کامل خود را بر نشانهٔ اقتصاد خدا متمرکز کنیم، چیزهایی را آموزش می‌دهیم که تنها سوال برانگیز هستند. نشانهٔ اقتصاد خدا چیست؟ آن، پدر در پسر، پسر در روح‌القدس، و روح‌القدس در ما است.

دیگران در مورد تعمیم بحث می‌کنند. برای مثال، بعضی سعی دارند در مورد تعمیم از طریق پاشیدن آب، دیگران را قانع کنند. باز این موردی عقیدتی است و موضوع روح مسیح زنده نیست. ما باید بیاموزیم که یک چیز را تصاحب کنیم و با یک چیز تصاحب شویم - خودِ مسیح. باید بیاموزیم که چطور مسیح در روح‌القدس را تصاحب کرده و در تصاحب روح‌القدس درآییم. گرچه مطمئناً می‌توانیم از عقاید کمک بگیریم، ولی مرکز اصلی اقتصاد خدا عقیده نیست، بلکه آن یگانه زنده در روح‌القدس است.

## روح - حیات بخش، رهایی بخش، و دگرگون کننده است

اگر ما در طی روز با این فرد زنده در روح‌القدس شگرف تماس بگیریم، سه چیز در درون ما اتفاق خواهد افتاد. اول، روح حیات بخش به ما حیات می‌بخشد (دوم قرن‌تیان ۳: ۶). هر وقت با این روح شگرف تماس می‌گیریم، طراوت، قوت، رضایت، و روشنایی درونی خواهیم داشت. اینها نشان دهندهٔ آن است که مسیح بعنوان حیات، بیشتر و بیشتر به درون ما اضافه می‌شود. شاید بیش از هشتاد سال مسیحی بوده‌ایم، ولی هنوز به مسیح خدا بعنوان آن روح حیات بخش که خود را در درون ما برای تازه سازی، قوت بخشی، رضامندی،

و روشنایی می‌افزاید نیازمندیم. این روح شگفت‌انگیز، برای افزون ساختن مسیح بعنوان تأمین فراوان، در درون ماست.

سپس، روح‌القدس پیوسته ما را آزاد می‌سازد (آ. ۱۷). فشارها و افسردگی‌های ما را ضعیف می‌کنند. گاهی صورت رنجیده‌ی شخصی ما را افسرده می‌سازد. گاه ممکن است وقتی از کار به خانه بر می‌گردید، همسرتان، از روی کسالت، از شما ناخشنود باشد. آنوقت اگر به جلسه‌ای بیایید، با صورتی افسرده ظاهر خواهید شد. سپس مردم خواهند پرسید، «برادر، چه اتفاقی برایتان پیش آمده؟» و شما خواهید گفت، «هیچ چیز!» چرا که یارای آن که به آنها بگویید همسرتان با رفتارش چنین تأثیری بر شما گذاشته را ندارید. موضوعی چنین جزئی می‌تواند شما را تحت فشار قرار داده و افسرده سازد. ولیکن، اگر شما با مسیح زنده درونتان تماس بگیرید، او فوراً شما را آزاد می‌سازد. شما ماورای همسر خود، تعالی یافته و تمام آن افسردگی زیر پاهایتان خواهد بود! شما تا به عرش در آسمان رفته و آزاد خواهید شد. بسیاری اوقات وقتی آماده برای حضور در جلسه خدمت هستیم، اتفاقی می‌افتد! ولی من این درس را آموخته‌ام و می‌گویم، «خداوند، من در آسمان‌ها هستم؛ این چیزها نمی‌تواند مرا آشفته سازد.» اگر ما در روح‌القدس باشیم، تعالی خواهیم یافت، چون در این روح‌القدس شگفت‌انگیز عناصر صعود و تعالی هست. وقتی ما در او باشیم، این عناصر در روح، تمام روز ما را آزاد می‌سازند.

بالاخره، در حالیکه روح‌القدس به ما حیات افزوده و آزادمان می‌کند، ما را دگرگون نیز می‌سازد. دوّم قرنیتان ۳: ۱۸، بر طبق ترجمه صحیح می‌گوید، «لیکن همه ما چون با چهره بی‌نقاب جلال خداوند را در آینه می‌نگریم، از جلال تا جلال به همان صورت متبدّل [دگرگون] می‌شویم، چنانکه از خداوند که روح است.» در این آیه کلمه «متبدّل» همان کلمه‌ای است که در رومیان ۱۲: ۲ استفاده شده. «به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل دهید.» در این آیه برای کلمه «تبدیل» در ترجمه کینگ جیمز «تغییر» ارائه شده، ولی متبدّل یا

دگرگون شدن تنها به معنی تغییر یافتن ظاهری نیست، بلکه به معنی تغییر یافتن در هر دو، طبیعت درون و قالب ظاهری، است. وقتی ما نظاره کرده و چون آینه‌ای جلال خداوند را منعکس می‌کنیم، به شکل خداوند از یک درجهٔ جلال به درجه‌ای دیگر دگرگون می‌شویم. یک آینه در مقابل هر چیزی که باشد، آنچه را می‌نگرد منعکس می‌کند. ولی اگر پوششی بر آن باشد، «روی» آن باز نبوده، و حتی اگر شیئی در مقابلش باشد، قادر به منعکس کردن آن نخواهد بود. اگر ما آینه‌ای بی‌پرده باشیم، با نگرستن به مسیح او را منعکس خواهیم کرد. این است مراحل دگرگونی. خداوند آن روح است که ما را از درون دگرگون می‌کند. گرچه ما طبیعی و حتی گناهکاریم، روح، شکل طبیعی ما را به شکل پر جلال خود تبدیل می‌سازد. در طول روز، اگر در روح زیست کنیم، او توسط تازه کردن ذهن، احساس و اراده، ما را دگرگون خواهد نمود. او توسط اشباع کردن ذهن، احساس، و ارادهٔ ما با خودش تمام اعضای داخلی وجود ما را تصرف خواهد کرد. عشق، نفرت، امیال، انتخاب و تصمیمات ما، بازتابی از شکل او خواهد بود. ما به شکل او از جلال تا به جلال دگرگون می‌شویم - یعنی امروز به مرحلهٔ اوّل جلال تبدیل شده‌ایم، فردا به مرحلهٔ دوّم جلال و روز بعد به مرحلهٔ سوّم جلال تبدیل خواهیم شد. این جلال هر روز افزایش خواهد یافت.

اقتصاد خدا و نشانهٔ اقتصاد او این است که خدا خود را درون ما توزیع کرده و ما را با خود در جلال خویش در هم می‌آمیزد. سپس ما قادر به ابراز او خواهیم شد. بیایید به این نشانه امین باشیم، بیایید که این نشانه را محکم نگه داریم، و بیایید تا برای رسیدن به این نشانه پیش برویم.



## فصل سوّم

### مسکن روح الهی

در یوحنا ۳: ۶ می‌خوانیم، «آنچه از روح مولود شود، روح است.» این آیه صحبت از دو روح متمایز دارد. در زبان انگلیسی، یکی با حرف بزرگ نوشته می‌شود، و دیگری نه: [Spirit / spirit]. اولین کلمه روح اشاره بر روح خدا، و دوّمین اشاره بر روح انسانی بشر دارد. آنچه از روح القدس متولّد شده، روح انسانی است. آیه دیگری که این دو روح را نشان می‌دهد، یوحنا ۴: ۲۴ است: «خدا روح است و هر که او را پرستش کند می‌باید به [در] روح و راستی بپرستد.» باز در ترجمه انگلیسی اوّلین «روح» با حرف بزرگ نوشته شده و دوّمی نه. ما باید خدا را که روح است، در روح انسانی خود پرستش کنیم. رومیان ۸: ۱۶ نیز وجود دو روح را تصدیق می‌کند: «همان روح بر روح‌های ما شهادت می‌دهد که فرزندان خدا هستیم.» در اینجا ضمیر «ما» روح انسانی را به وضوح تعیین کرده، و واقعیت وجود روح الهی و روح انسانی را از هر گونه شک مبرا ساخته است.

در رومیان ۸: ۹ و ۱۰ می‌خوانیم، «البته اگر... روح خدا در شما ساکن باشد... و اگر مسیح در شما است، جسم مرده است... اما روح حیات است.» ترجمه کینگ جیمز در انگلیسی، کلمه «روح» را در آیه ۱۰ با حرف بزرگ نگاهشته، ولی ترجمه‌های بهتر، «روح» را با حرف کوچک نگاهشته، یعنی آن را روح انسانی ترجمه کرده است. چرا ما به این مورد اشاره می‌کنیم؟ به این دلیل که مسیحیان از روح انسانی آگاهی بسیار ناچیزی دارند. در مسیحیت به شناخت روح القدس

توجه بیشتری شده، ولی روح انسانی که مسکن و محل سکونت روح القدس است، مورد بی‌توجهی قرار گرفته. فرض کنید که کسی بخواهد به ملاقات من بیاید. برای این منظور، او اول باید بداند که من کجا زندگی می‌کنم. اگر او نتواند خانه مرا بیابد، شانس ملاقات مرا از دست می‌دهد. گرچه گفتگوی زیادی درباره روح القدس وجود دارد، ولی بیشتر مسیحیان نمی‌دانند که او کجا ساکن است. رومیان ۸: ۹ بی‌شک به روح القدس اشاره می‌کند، ولی آیه ۱۰ از روح انسان صحبت می‌کند: «...جسم مرده...، اما روح حیات است.» البته، روح القدس، با جسم ما قابل مقایسه نیست. مقایسه باید بین جسم انسانی و روح انسانی باشد، نه بین جسم انسانی و روح القدس. پولس رسول گفت، «زیرا خدایی که او را [در] روح خود در انجیل پسرش خدمت می‌کنم، مرا شاهد است» (۱: ۹). معمولاً فکر می‌کنیم که خدمت کردن خدا در روح القدس است، ولی این آیه روشن می‌کند که خدمت کردن خدا در روح انسانی ماست. در ترجمه کینگ جیمز، غلاطیان ۵: ۱۶ «در روح رفتار کنید،» کلمه «روح» با حرف بزرگ نگاشته شده، اما در متن یونانی، آن حرف بزرگ حذف شده است. در نتیجه، بسیاری از مسیحیان بخاطر ترجمه کینگ جیمز، معنی این آیه را رفتار در روح القدس می‌انگارند. ولی طبق متون یونانی، معنای این آیه رفتار در روح انسانی‌مان است. با مقایسه ترجمه‌ها، ما به معانی صحیح پی می‌بریم که در بسیاری آیه‌ها کلمه «روح» نباید با حرف بزرگ نوشته شود.

مترجمان کتاب مقدس، تصمیم گرفتن اینکه در برخی عبارات کلمه «روح» به روح القدس اشاره دارد یا به روح انسان را بسیار مشکل یافتند. دلیل آن مشکل این است که در ایمانداران، روح القدس و روح انسانی همچون یک روح باهم آمیخته‌اند! «لکن کسی که با خداوند بپیوندد یک روح است» (اول قرنیتیان ۶: ۱۷). ما با خداوند یک روح هستیم و این به روشنی آمیختن با روح القدس است. چنین روح در هم آمیخته‌ای، تشخیص دادن روح القدس یا روح انسانی را برای هر کسی



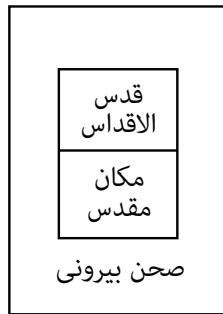
مشکل می‌سازد، چرا که هر دو بعنوان یک روح باهم آمیخته‌اند. در مورد این روح، هم می‌توانیم بگوییم که روح‌القدس است، و هم می‌توانیم بگوییم که روح انسانی مقدّسین است. گاهی ما با مخلوط کردن دو نوع آبمیوه، مثلاً آب آناناس و گریپ فروت، نوشیدنی درست می‌کنیم. پس از مخلوط شدن، دیگر مشکل بتوان گفت که این چه نوع آبمیوه‌ای است. آیا آب آناناس است یا آب گریپ فروت؟ باید آن را آب آناناس-گریپ فروت بخوانیم. مشاهده این دو روح، یعنی روح‌القدس آمیخته با روح انسانی ما، بعنوان یک روح، در عهد جدید فوق‌العاده است.

### تعیین مکان روح انسانی

در فصل اوّل دیدیم که خدای پدر در ماست (افسیان ۴: ۶)، مسیح در ماست (دوّم قرن‌تیاں ۱۳: ۵)، و روح‌القدس در ماست (رومیان ۸: ۱۱). هر سه شخص خدای سه‌یکتا در ماست. ولی خدای سه‌یکتا در درون ما، کجاست؟ در کدام قسمت وجود ماست؟ بسیار روشن است، و جای بحث ندارد که امروز مسیح در روح ماست. کلام مقدّس این حقیقت را تأیید می‌کند. حرف ما نباید مانند بسیاری افراد مبهم باشد که بطور کلی می‌گویند: «خداوند در شما و خداوند در من است.» دو آیه آخر دوّم تیموتائوس صریحاً بیان می‌کند که مسیح در روح ماست: «خداوند با روح تو باشد» (۴: ۲۲). برای آنکه مسیح در روح ما باشد، او اوّل باید روح باشد؛ دوّم اینکه ما باید روح داشته باشیم؛ بالاخره، این دو روح باید چون یک روح آمیخته شوند. اگر عیسی مسیح خداوند روح نبود، چطور می‌توانست در روح ما باشد، و چگونه ما می‌توانستیم با او یک روح باشیم؟

برای تعیین مکان روح انسان، ما باید روان را از روح جدا کنیم. «زیرا کلام خدا زنده و مقتدر و بُرنده‌تر از هر شمشیر دو دم است و فرو رونده تا جدا کند نفس [روان] و روح، و مفاصل و مغز را و ممیز

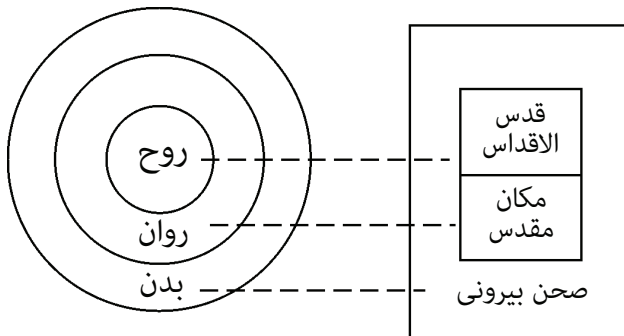
افکار و نیت‌های قلب است» (عبرانیان ۴: ۱۲). کلام خدا شمشیر برنده برای شکافتن وجود ماست، تاروان ما را از روحمان جدا سازد. بعنوان مثال، در اوّل قرنیتیان ۳ به ما گفته شده که ما معبد خدا هستیم. بر طبق عهد قدیم، معبد خدا با سه بخش نمایش داده شده: صحن بیرونی، مکان مقدّس و قدس‌الاقداّس.



ما می‌دانیم که خدا در معبد خود بود، ولی در کدام قسمت؟ آیا او در صحن بیرونی یا در مکان مقدّس بود؟ خیر. او در قدس‌الاقداّس بود. آنجا در قدس‌الاقداّس، جلال حضور خدا ساکن بود. در صحن بیرونی، مذبح قرار داشت که نمادی از صلیب است، و حوضچه شستشو درست پشت مذبح قرار داشت که نمادی از کار روح‌القدس است. در مکان مقدّس، میز نان تقدیمی، چراغدان، و مذبح بخور قرار داشت. ولی در قدس‌الاقداّس چه چیزی قرار داشت؟ صندوق عهد که نماد مسیح است! بنابراین، مسیح در قدس‌الاقداّس بود، حضور خدا و نور جلال خدا نیز در آنجا بود.

کلام مقدّس اشاره می‌کند که ما نیز معبد خدا هستیم (آ. ۱۶). ما نیز بعنوان یک وجود سه‌بخشی، از سه بخش - بدن، روان، و روح تشکیل شده‌ایم. ولی خدای سه‌یکتا در کدام بخش وجود ما ساکن است؟ دوّم تیموتائوس ۴: ۲۲ به روشنی بیان می‌کند که خداوند در روح ماست. روح ما همان قدس‌الاقداّس است. نماد معبد در عهد

قدیم تصویر بسیار روشنی را ارائه می‌دهد. مسیح و حضور خدا در قدس‌الاقداس است. امروز آن نمادِ معبدِ خدا در ما انجام و تکمیل شده است. ما سه بخش هستیم: بدن ما، برابر با صحن بیرونی؛ روان ما، برابر با مکان مقدس؛ و روح انسانی ما، برابر با قدس‌الاقداس است که همان مسکن مسیح و حضور خداست. این توسط نمودار زیر تشریح شده است:



«پس ای برادران، چونکه به خون عیسی دلیری داریم تا به مکان اقدس داخل شویم» (عبرانیان ۱۰: ۱۹). امروز منظور از ورود ما به قدس‌الاقداس، در حالیکه اینجا بر روی زمین هستیم، چیست؟ بر طبق نمودار بالا، روح انسانی ما قدس‌الاقداس است که مسکن خداست، همان جایی که خدا و مسیح در آن ساکن است. اگر ما خدا و مسیح را بیابیم، نیازی به رفتن به بهشت وجود ندارد. خدا در مسیح بسیار قابل دسترس است، زیرا او در روح ماست.

## جدا کردن روان از روح انسان

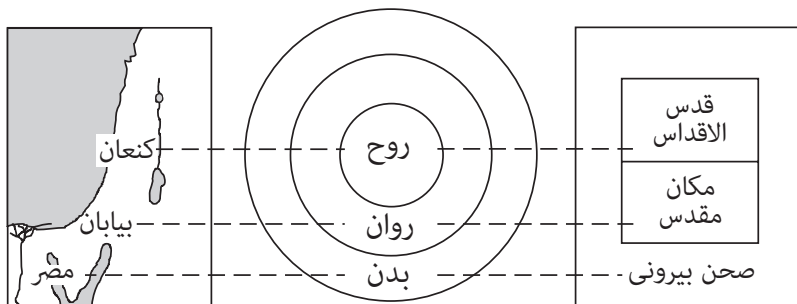
به این منظور ما باید روانمان را از روحمان جدا کنیم (عبرانیان ۴: ۱۲). اگر قادر نباشیم روانمان را از روحمان جدا کنیم، بسادگی قادر نخواهیم بود با خداوند تماس گیریم. به این تصویر بنگرید: اگر کاهن اعظم قادر نبود قدس‌الاقداس را بیابد، تلاش او برای تماس با

خدا به شکست منجر می شد. اوّل او باید به صحن بیرونی وارد شده، سپس از صحن بیرونی داخل مکان مقدس گشته، و نهایتاً از مکان مقدّس داخل قدس الاقداس می شد. در آنجا می توانست با خدا ملاقات کرده و جلال حضور خدا را ملاحظه کند.

ما باید پیاموزیم که روحمان را از روانمان تشخیص دهیم. روان، روح را نهان کرده و می پوشاند، همانطور که استخوان، مغز استخوان را نهان می سازد. دیدن استخوان آسان است، ولی دیدن مغز استخوان نهفته در درون استخوان، مشکل است. برای رسیدن به مغز استخوان، باید استخوان را شکست. حتی گاهی مغز استخوان باید از آن تراشیده شود. چقدر روح ما به روانمان چسبیده! روح ما در روانمان پنهان و مخفی است. روان به آسانی قابل تشخیص است، ولی مشکل بتوان روح را شناخت. ما کمی درباره روح القدس می دانیم، ولی روح انسانی را نمی شناسیم. دلیلش این است که روح انسانی در روان مخفی است. به این دلیل است که روان باید شکسته شود. درست همانند مفاصل که محکمترین بخش استخوان است، روان نیز بسیار محکم است. ما روح داریم، ولی روان آن را پوشانده. کلام خدا همچون شمشیری تیز باید روان ما را بشکافت تا آن را از روحمان جدا سازد.

«پس برای قوم خدا آرامی سبّت باقی می ماند... پس جدّ و جهد بکنیم [به طور جدّی بکوشیم] تا به آن آرامی داخل شویم، مبادا کسی در آن نافرمانی عبرت آمیز بیفتد.» (آ.آ. ۹، ۱۱). این آرامی کدام است؟ برای دانستن آن باید نمادی دیگر را در عهد قدیم ملاحظه کنیم. پس از آنکه قوم اسرائیل از سرزمین مصر رهایی و نجات یافت، با قصد عزیمت به سرزمین کنعان، به بیابان آورده شد. سرزمین کنعان که نمادی از مسیح شامل تمام است، سرزمین آسایش آنان بود. مسیح، آن سرزمین نیکوی کنعان، همان آسایش و راحت ماست. اگر ما خواهان داخل شدن در آسایش هستیم، باید در مسیح داخل شویم. ولی امروز مسیح کجاست؟ پاسخ این است که او در روح

ماست. اسرائیلیان که از مصر رهایی یافته بودند، به جای عزیمت و دخول به کنعان، سالیان زیادی در بیابان سرگردان بودند. این چه چیزی را نشان می‌دهد؟ این نشان می‌دهد که بسیاری از مسیحیان، پس از گرفتن نجات، در روان سرگردان می‌شوند. دلیل اینکه این کتاب خطاب به عبرانیان نوشته شده این است که بسیاری از عبرانیان مسیحی، نجات را یافته، ولی همچنان در روان خود سرگردان بودند. آنها برای داخل شدن به آن سرزمین نیکو، یعنی داخل شدن به مسیحی که در روح ایشان ساکن است، هیچ تلاشی نکردند. ما نباید به سرگردان بودن در روان ادامه دهیم، بلکه باید تلاش کنیم به درون روح خود، آنجایی که مسیح آسایش ماست، داخل شویم. اجازه دهید توسط نمودار زیر بیشتر توضیح دهیم:



در دوران عهد قدیم تمامی مردم اسرائیل به صحن بیرونی دسترسی داشتند، ولی تنها کاهنین می‌توانستند وارد قدس الاقداس شوند. بعلاوه، تنها یک فرد، یعنی کاهن اعظم، و آن هم فقط یکبار در سال، می‌توانست به داخل قدس الاقداس وارد شود. از تمامی اسرائیلیانی که نجات یافته، از مصر خارج و به بیابان برده شده بودند، تنها معدودی عازم شده و به سرزمین نیکوی کنعان داخل شدند. حتی اگر سالها از نجات ما می‌گذرد، باید از خود پرسیم که آیا هم اکنون ما مسیحیانی هستیم که در بدن، در روان، و یا در روح زندگی

می‌کنیم. آیا اکنون ما در مصر، در بیابان، و یا در سرزمین نیکوی کنعان هستیم؟ باید از خداوند بپرسیم و در خود جستجو کنیم تا برایمان روشن شود که در کجا هستیم. صراحتاً بگویم، بسیاری مسیحیان تمام روز در روان، که همان بیابان باشد، سرگردانند. آنها صبحگاه صورتی خندان دارند، ولی بعد از ظهر چهره‌ای غمگین داشته و افسرده‌اند. دیروز در آسمانها، ولی امروز پایین افتاده‌اند. آنها بدون آسایش، در روان در بیابان سرگردانند، و هر روز پس از روزی دیگر، در شیار رد پای خود دور می‌زنند. شاید که بیست سال به دنبال خداوند بوده باشند، ولی امروز همچنان دایره وار سرگردانند؛ درست مانند قوم اسرائیل که برای سی و هشت سال بدون پیشرفت و هیچگونه پیشروی سرگردان بودند. چرا؟ چون آنها در روان ساکن بودند. وقتی ما در روان باشیم، در بیابان هستیم.

به این دلیل است که نگارندهٔ عبرانیان، تأکید بر نیاز جدا کردن روان از روح داشت. کلام خدا باید ما را بشکافد تا شاید بدانیم که چطور از روان خارج و به آن سرزمین نیکو و قدس‌الاقداس روح انسانی خود داخل شویم. یک ایماندار ساکن در روان، کسی است که در بیابانِ روان سرگردان است، جایی که آسایش نیست.

کاهن اعظم می‌بایست از پرده [حجاب] عبور می‌کرد تا به قدس‌الاقداس وارد شود؛ این پرده که نشان‌دهندهٔ جسم است (۱۰: ۲۰)، باید پاره و شکافته شود. قوم اسرائیل هم برای ورود به سرزمین نیکو باید از رود اُردن عبور می‌کرد. آنها دوازده سنگ را در کف آب‌های رود اُردن به نمایندگی دوازده سبط اسرائیل مدفون کردند؛ و همچنین دوازده سنگ دیگر را به نمایندگی اسرائیلیان رستاخیز کرده‌ای که به داخل سرزمین نیکو آورده شدند، مدفون ساختند. این یعنی آن نسل کهنهٔ اسرائیل در مرگ آبهای رود اُردن مدفون شد. همهٔ اینها نشان‌دهندهٔ آن است که انسان طبیعی، روان-زیستی، و طبیعت کهنهٔ ما، همچون آن پرده، باید شکسته شود؛ و همچون انسانیت کهنه، باید مدفون گردد. سپس ما می‌توانیم

وارد قدس‌الاقداص شده و به آن سرزمین نیکو جهت برخورداری از مسیح بعنوان آسایش خود داخل شویم.

## انحراف از روح انسانی

این تصاویر به ما کمک می‌کند تا درک کنیم که اقتصاد خدا، سکونت خدای سه‌یکتا در روح انسانی ماست. یعنی خدای سه‌یکتا در یک روح، روح ما را جهت مسکن و محل اقامت خود برگزیده است. پس ما باید یاد بگیریم که روح و روان خود را از یکدیگر تشخیص دهیم. مشکل این است که ما مسیحیان مملو از افکار طبیعی هستیم. بعد از آنکه نجات یافتیم، فکر می‌کنیم باید خوب باشیم و خوب عمل کنیم. ولی خواست خدا در اقتصادش این است که خویشتن را در ما، جهت حیات و همه چیز، بکار برد. به این معنی که ما باید هر چیز دیگری را فراموش کرده و تمام توجه خود را به مسیح ساکن در روح خود متمرکز کنیم. ما نباید از هدف و نشانه‌ی این مسیح ساکن منحرف شویم. باید خوب بودن و انجام کارهای خوب را فراموش کنیم. باید همه‌ی آن چیزهای خوب را کنار گذاشته و وارد قدس‌الاقداص شویم. بسیاری مسیحیان در صحن بیرونی مشغول به فعالیت هستند. آنها نمی‌دانند که قصد خدا برایشان این است که داخل قدس‌الاقداص شوند، آنجایی که می‌توانند با خدا تماس گیرند، با خدا پُر شوند، در خدا غرق شوند، و در همه چیز با او یکی شده و خدا را بعنوان همه چیز خود داشته باشند. پس روح خود را تشخیص دهید، و با شخص ساکن در آن مشارکت کنید. اجازه دهید که او بر شما غلبه کرده و شما را تسخیر کند.

انحراف دیگری ناشی از مذهب که ما پس از نجات یافتن مان داریم، این است که حس می‌کنیم ضعیف هستیم و به قوت و قدرت نیاز داریم. در نتیجه، دعا می‌کنیم که روح‌القدس بر ما ریخته شود تا بلکه ما قوی و قدرتمند شویم. گرچه برای ما حق انجام این کار تا حدی وجود دارد، ولی خط اصلی اقتصاد خدا این است که ما از او،

نه در قدرتمندی ظاهری، بلکه در روح خود که خدای سه‌یکتا در آن ساکن است، پیروی کنیم. بنابراین، حیاتی‌ترین کار برای ما این است که از روح خود آگاه بوده و روان‌مان را انکار کنیم. ما باید روان خود را رد کرده و بدنال روح خویش قدم برداریم، زیرا خدای سه‌یکتا در روح ماست. بسیاری از مسیحیان، حتی کسانی که جویای مسیح‌اند، فاقد این نشانه اقتصاد خدا هستند

دوباره می‌پرسیم، خدای سه‌یکتا امروز کجاست؟ ستایش بر خداوند، این شخص شگفت‌انگیز، خدای سه‌یکتا، امروز در روح ماست! ما او را داریم! بله، ما او را در روح خود داریم! این روح شگرف و شامل تمام در ماست! اگر ما یک ایماندار هستیم، پس دارای این خدای سه‌یکتا در روح انسانی خود می‌باشیم! نیاز ما امروز تشخیص دادن روح‌مان از روان‌مان است. وقتی ما راه مناسب تشخیص دادن روح از روان را بدانیم، به هدف زده و با خدای سه‌یکتا تماس حاصل خواهیم کرد.

در مکانیسم هر رادیو یک عضو گیرنده وجود دارد. وقتی ما رادیو را درست تنظیم کنیم، امواج الکتریکی موجود در هوا به آن گیرنده برخورد می‌کنند. امروز خدای سه‌یکتا آن امواج الکتریکی روحانی است. او آن امواج الکتریکی در عرصه عالم و ما آن رادیو هستیم. پس آن گیرنده درون ما کدام است؟ گیرنده درون ما روح انسانی ماست. وقتی ما روحی شکسته و پشیمان داشته، نزد خدا توبه کرده و پذیرای او باشیم، روحی تنظیم شده داریم. با داشتن چنین روحی، خدای سه‌یکتا که روح شگفت‌انگیز و آن امواج الکتریکی روحانی است، فوراً با روح ما تماس خواهد گرفت! تنها چیزی که ما باید بدانیم این است که چطور گیرنده را تنظیم کنیم، یعنی چطور روح انسانی‌مان را تنظیم کرده و روح خود را از چیزهای دیگر، مثل افکار، احساسات، و انتخاب‌های مان تفکیک کنیم. وقتی ما روح‌مان را از تمام این چیزهای روانی جدا کنیم، خواهیم دانست که چطور با آن روح الهی، که همان شگفت‌انگیز، همان روح شامل تمام، و خدای سه‌یکتاست، تماس



گیریم. سپس خواهیم دانست که کلام خداوند چون شمشیری برنده، برای جدا کردن روان از روح، درون ما را می شکافد؛ و خواهیم دانست که چطور در تمامی اوقات، این مسیح ساکن در درون را تجربه کنیم و از او برخوردار و بهره مند شویم.



## فصل چهارم

# کلید روح ساکن در درون

در بیش از بیست ترجمه کتب عهد جدید، در نحوه نگارش کلمه «روح» تفاوت‌هایی وجود دارد. این کلمه در بعضی ترجمه‌ها و در موارد معین با حرف بزرگ نوشته شده، در حالیکه، در ترجمه‌های دیگر اینطور نوشته نشده است. برای مثال، در ترجمه کینگ جیمز، رومیان ۸: ۲ «شریعت روح»، کلمه «روح» با حرف درشت نوشته شده، ولی در متن ترجمه یونانی در همین آیه کلمه «روح» با حرف بزرگ نوشته نشده است. در ترجمه کینگ جیمز، آیه ۴ «بر حسب روح رفتار می‌کنیم» با حرف بزرگ نوشته شده، ولی این کلمه در همین آیه در متن ترجمه یونانی با حرف بزرگ نیامده. باز در آیه ۵، «آنانی که بر حسب روح هستند»، ترجمه کینگ جیمز در این آیه «روح» را با حرف بزرگ نوشته، در حالیکه متن یونانی، این کلمه را با حرف بزرگ ننوشته است.

دلیل چنین تضادی در ترجمه‌ها چیست؟ در این گونه عبارات برای هر مترجمی اتخاذ این تصمیم که کلمه «روح» اشاره به روح القدس دارد یا روح انسانی، بسیار مشکل است. زیرا روح ما با روح القدس مخلوط و هر دو روح بعنوان یک روح باهم آمیخته‌اند (اول قرن‌تینان ۶: ۱۷). بنابراین، یک نفر ممکن است اظهار کند که این روح همان روح انسانی است، ولی دیگری بگوید که این روح، روح القدس است. البته مفهوم بعضی عبارات روشن می‌کند که آن اشاره به روح القدس دارد، و عبارتی دیگر اشاره بر روح انسان دارد.

«و اگر مسیح در شما است، جسم به سبب گناه مرده است و اما روح به سبب عدالت حیات است.» مفهوم این آیه، رومیان ۸: ۱۰، به وضوح نشان می‌دهد که روح اینجا روح القدس نیست، چون با جسم مقایسه شده است. این همان روح انسانی است که پولس رسول آن را با جسم مقایسه کرده. معنی این آیه چیست؟ در اصل، جسم ما به سبب گناه مرده بود. اکنون مسیح در ماست، و گرچه جسم پر گناه ما هنوز به سبب گناه مرده، اما روح ما به سبب عدالت، زنده و پر از حیات است. بنابراین، روحی که در این آیه به آن اشاره شده روح القدس نیست، بلکه روح انسان است که با جسم انسانی مقایسه شده.

در آیه‌ای دیگر، رومیان ۸: ۱۱، واضح است که اشاره به روح خدا شده است. عبارت «روح او» روشن می‌کند که این روح چه کسی است. «اگر روح او که عیسی را از مردگان برخیزانید در شما ساکن باشد، او که مسیح را از مردگان برخیزانید بدن‌های فانی شما را نیز زنده خواهد ساخت به روح خود که در شما ساکن است.» آیه ۱۰ می‌گوید اگرچه مسیح در ماست، جسم ما کماکان به سبب گناه مرده است. در حالیکه آیه ۱۱ نشان می‌دهد که به سبب مسیح ساکن در ما، جسم ضعیف و فانی ما نیز زنده و احیا و قوی خواهد شد. چون مسیح در ما زندگی می‌کند، حتی جسم فانی ما که به سبب گناه مرده، می‌تواند به وسیله روح الهی که در روح ما سکونت دارد، زنده و احیا شود. این روح ساکن، ما را نه تنها در روح انسانی‌مان، بلکه بتدریج در جسم نیز زنده می‌سازد.

## روح انسانی بعنوان کلید

چرا بر تفاوت‌های بین روح القدس و روح انسان تأکید داریم؟ به این سبب که بزرگترین مشکل ما این است که روح ساکن در خود را نمی‌شناسیم، یا تشخیص نمی‌دهیم که روح انسان همان مکان سکونت روح القدس است؛ همچنین نمی‌دانیم که این دو روح بعنوان یک روح در هم آمیخته‌اند. چقدر باعث تأسف است! این نشانه

اقتصاد خداست و بسیاری مسیحیان از این نشانه منحرف گشته‌اند، درست مانند خانه‌ای که کلید آن گم شده و غیر قابل دسترس است. فقط کلید است که خانه را به روی ما می‌گشاید تا ما بتوانیم داخل شده و از همه چیز آن برخوردار شویم. برای قرن‌ها، دشمن، این کلید اقتصاد خدا را از ما پنهان داشته بود. این کلید کدام است؟ آن این حقیقت است که روح انسانی ما محل سکونت روح القدس می‌باشد، و روح انسانی ما با این روح القدس شگفت‌انگیز یکی است.

کلام خدا زنده و برنده است، حتی برنده‌تر از یک شمشیر دو سر، که روان را از روح شکافته و جدا می‌سازد. برای بیش از سی سال سعی کردم دلیل نگاشته شدن این کلام و اینکه چرا در فصل چهارم عبرانیان نگاشته شده است را بفهمم. خداوند دلیل آن را فاش کرد. کتاب عبرانیان ما را تشوق می‌کند تا تلاش کنیم از بیابان به داخل سرزمین نیکو، یعنی از مرحله سرگردانی به مرحله آسایش، و در مسیح شامل تمام وارد شویم. مسیحیان عبرانی در آن زمان در خطر رانده شدن از مسیح به سوی یهودیت بودند، که آن درست مثل بازگشتن به سرزمین مصر بود. آنها از یهودیت رهایی یافته و قصد ورود به سرزمین نیکو جهت آسایش را داشتند، ولی در میان راه، بین یهودیت و مسیح سرگردان شدند. رساله نوشته شده به عبرانیان، برای تشویق آنها جهت تلاش برای پشت سر گذاشتن مرحله سرگردانی، با برگزیدن مسیح بعنوان حیات شامل تمام و آسایش ایشان بود.

عبرانیان همچنین اشاره بر قدس‌الاقداص دارد. برای سالیان زیادی من نمی‌توانستم درک کنم که قدس‌الاقداص چیست. سرانجام خداوند به من کمک کرد تا تشخیص دهم که قدس‌الاقداص همان روح ماست. امروز روح انسانی ما قدس‌الاقداص است. سه بخش معبد به سه بخش انسان - بدن، روان، و روح - مرتبط است. درونی‌ترین بخش معبد، یعنی قدس‌الاقداص، نمودار درونی‌ترین بخش وجود ما، یعنی روح انسان است. همانطور که صندوق عهد - نماد مسیح - در قدس‌الاقداص بود، مسیح نیز امروز در روح ماست. بنابراین، روح

انسانی ما قدس‌الاقداص است، جایی که ما می‌توانیم با خدا تماس بگیریم. اگر ما نتوانیم روح‌مان را تشخیص دهیم، قدس‌الاقداص را نخواهیم یافت.

بعلاوه، ما باید بسیار روشن باشیم که امروز خدای سه‌یکتا همه چیز را کامل کرده است - خلقت، جسم پوشیدن، و زندگی و رنج‌هایش بر روی زمین؛ او در مرگ وارد شده، و از مرگ عبور کرد؛ او از مردگان برخاسته، به آسمان صعود کرده، و بر تخت نشسته است. همه چیز توسط خدای سه‌یکتای شگفت‌انگیز به انجام رسیده، و تمام این واقعیات، در روح‌القدس که به درون ما آمده، می‌باشد. نکته این است که روح‌القدس، داخل روح انسانی ما که اکنون اقامتگاه خداست، توزیع شده است. روح ما عضوی برای دریافت کردن خدا و دربرداشتن اوست. برای تماس گرفتن با این روح شگرف، ما باید روح خود را بشناسیم. اگر شما بخواهید با من تماس بگیرید، باید بدانید من کجا زندگی می‌کنم. عبرانیان ۴: ۱۲ جهت تشویق کردن ما برای تلاش در داخل شدن به قدس‌الاقداص که روح‌مان است، نگاشته شده است. اگر ما ندانیم چطور روح خود را تشخیص دهیم، قادر نخواهیم بود قدس‌الاقداص، آن مکانی که امروز مسکن خداوند است، را بیابیم. اقتصاد خدا توزیع خودش در درون ماست، و روح ما همان جایی است که او خود را در آن توزیع می‌کند. وقتی ما بتوانیم روح خود را تشخیص دهیم، و برای تماس با خداوند، روح خود را تمرین داده و بکار بریم، می‌توانیم از خداوند پُر و اشباع شده و به شکل او دگرگون شویم.

## منحرف شدن از کلید

### (۱) خوبی

بعد از نجات یافتن، دشمن سعی دارد که افکار ما را از تشخیص دادن روح‌مان منحرف کند. او این کار را با مصمم شدن ما به انجام

کارهای خوب صورت می‌دهد. هیچکس از این مکر مستثنی نیست. حتی همین امروز صبح بعضی‌ها چنین دعا کرده‌اند، «خداوندا من می‌خواهم خواست تو را انجام دهم؛ می‌خواهم تو را خوشنود کنم؛ من سعی خواهم کرد کارهایی که تو را راضی می‌کند انجام دهم.» به نظر می‌رسد که این دعای خوبی باشد، ولی این از خداوند نیست، بلکه از دشمن می‌آید. گرچه نیت ما خوب است، ولی باید برخاسته و به شیطان نهیب زنیم تا از ما دور شود. در لغت‌نامه مسیحی من، چیزی بعنوان کلمه «بد» و یا کلمه «خوب» وجود ندارد. در لغت‌نامه مسیحی من، از آغاز تا پایان فقط یک کلمه وجود دارد - «مسیح!» من نه خوب سَرَم می‌شود و نه بد. من برای انجام کار خوب کمک نمی‌خواهم، من فقط یک چیز می‌خواهم، مسیح!

حال شما می‌توانید کلام خداوند را درک کنید، «در من بمانید و من در شما... آنکه در من می‌ماند و من در او، میوه بسیار می‌آورد» (یوحنا ۱۵: ۴-۵). در اینجا چیزی از تلاش خود وجود ندارد، بلکه موضوع فقط ماندن در آن شخص ساکن در درون است، و اینکه به او اجازه دهیم تا در ما بماند. سپس همه ثروت‌های مسیح از وجود ما به بیرون می‌تراود. میوه آوردن، بسادگی همان تراویدن مسیح ساکن در درون است. باید بگوییم، «من این و آن را نمی‌دانم. تنها یک چیز را می‌دانم: من یک شاخه هستم، و او آن تاک است؛ من باید در او ساکن باشم و بگذارم او در من ساکن باشد.» سپس خود به خود میوه خواهیم آورد. این همان کلید گم شده است. کوشش در انجام کار خیر یک وسوسه واقعی بوده و انحرافی عظیم از تجربه کردن مسیح است.

## (۲) اصول عقیدتی

اصول عقیدتی وسیله دیگری است که توسط دشمن برای منحرف ساختن جوینده‌گان مسیح مورد استفاده قرار می‌گیرد. طی قرن‌ها، عقایدی چون امنیّت یا ضمانت ابدی، احکام دینی، تقدیر، فیض

مطلق، و غیره، توسط دشمن جهت منحرف ساختن مسیحیان از مسیح زنده، بسیار مورد استفاده قرار گرفته است. مسیحیانی را می‌شناختم که به حدی با کتاب مقدس آشنایی داشتند که یک نفر از آنها «فهرست زنده» نامیده می‌شد. اگر شما نمی‌توانستید قسمت معینی از کلام مقدس را بیابید، آنها قادر بودند فوراً اسم کتاب، فصل، و آیه را به شما بگویند. ولی می‌توانم شهادت دهم که آگاهی ایشان در مورد تماس گرفتن با مسیح بعنوان حیات، بسیار ناچیز بود. در دست داشتن دانش کلام مقدس یک چیز است، ولی شناخت فرد زنده‌ای که توسط کلام مقدس فاش شده، کاملاً چیزی دیگر است. تماس با مسیح باید از طریق کلام مقدس صورت گیرد. لیکن متأسفانه بسیاری از مسیحیان کلام مقدس را بیشتر در دست و حافظه خویش دارند، ولی مقدار بسیار کمی از مسیح را در روح خویش دارند. شریعت موسی برای آوردن مردم بسوی مسیح و محفوظ نگه داشتن ایشان برای مسیح بود. شریعت برای کمک به مردم برای شناخت مسیح بود؛ ولی بسیاری تنها شریعت را نگه داشته و مسیح را نادیده گرفتند. به این دلیل، از شریعت سؤاستفاده شد. این مشکل امروز بدون هیچ تغییری باقی مانده است. همین اصل در مورد همه تعالیم و کلام مقدس صدق می‌کند. عقاید، وسایلی برای تجربه کردن مسیح‌اند، ولی مسیحیان عقاید و شناخت را جایگزین مسیح کرده‌اند.

### (۳) هدایای روحانی

مورد دیگری که دشمن از آن استفاده می‌کند، هدایای روحانی است. درکی شایسته از هدایای روحانی لازم است تا چگونگی ارتباط آنها با اقتصاد خدا را ببینیم. این در مورد تمام هدایا صادق است. بسیاری افراد با هدایای روحانی، به هدایای خود بیش از اندازه توجه می‌کنند و کم و بیش، مسیح ساکن را نادیده می‌گیرند. مسیح ساکن نشانه اقتصاد خداست، و تمامی این هدایا برای همین منظور است. بسیاری می‌دانند چطور در زبان‌ها صحبت کنند و چطور شفا دهند،



ولی نمی‌دانند چطور روح را تشخیص داده و با مسیح تماس گیرند. گرچه من بر ضد هیچ هدیه‌ای صحبت نمی‌کنم، ولی بر ضد یک چیز هستم - پرداختن تمام توجه به هدایا و نادیده گرفتن تشخیص روح جهت تماس با مسیح. این قطعاً اشتباه است.

کتاب رومیان به هدایا توجه بسیار کمی دارد. رومیان، یک طرح کلی از زندگی و رفتار مسیحی است، و در این طرح، هدایا سهم چندانی ندارند. از میان شانزده فصل، تنها فصل دوازده چیزی در مورد هدایا می‌گوید، و اگر تمام فصل را بخوانیم، خواهیم دید که نه تنها هدیه نبوت در آن ذکر شده، بلکه حتی هدایای رحمت کردن و بخشندگی در چیزهای مادی نیز درج شده است (آ. ۵-۸). هدایایی که در اینجا ذکر شده، از تجربه کردن مسیح زنده بعنوان فیض در هر ایمانداری حاصل می‌شود. گرچه ما بر ضد هیچ هدیه‌ای نیستیم، ولی باید به هر هدیه توازن مناسب بدهیم؛ در غیر این صورت، فاقد توازن خواهیم بود.

هدایا در اوّل قرن‌های ۱۲ و ۱۴ نیز ذکر شده. ایمانداران قُرن‌تس همه هدایا را داشته و هیچ کمبودی نداشتند (۱: ۷). گرچه قرن‌های دارای تمام هدایا بودند، ولی وضعیت روحانی ایشان بعنوان جسمانی و نابالغ توصیف شده است (۳: ۱). ممکن است که ما هدایا را داشته باشیم، ولی کودکانه و جسمانی باقی بمانیم. شکی نیست که می‌توانیم از هدایا کمک بگیریم، ولی باید چیزی بیشتر بیاموزیم. علائم و حکمت، هدیه هستند (۱: ۲۲)، ولی پولس رسول «مسیح مصلوب» و «مسیح، قوّت خدا و حکمت خدا» را وعظ می‌کرد (آ. ۲۳-۲۴). تنها مقصود پولس این بود که، نه هدایا و آیات، بلکه مسیح را بعنوان قوّت و حکمت فاش کند. هدایا کمک هستند، ولی آن نشانه [هدف] نیستند. مسیح ساکن در درون، آن نشانه است. هدایا باید فقط برای کمک به تشخیص این نشانه بکار روند.

اوّل قرن‌های ۱۲، هدایای روحانی، مثل صحبت کردن در زبان‌ها را ذکر می‌کند. ولی در انتهای این فصل، پولس «طریق بهتر» (آ. ۳۱،

ترجمه کینگ جیمز) را مذکور می‌دارد، که متن یونانی، آن را حتی با بیانی قوی‌تر ابراز کرده: «عالی‌ترین طریق.» عالی‌ترین طریق کدام است؟ فصل سیزده دنباله این آیه است: «اگر به زبان‌های مردم و فرشتگان سخن گویم و محبت [عشق] نداشته باشم، مثل نحاس صدا دهنده و سنج فغان کننده شده‌ام.» این یعنی ما تنها صدایی می‌شنویم، ولی حیات را نمی‌بینیم! عشق ابراز حیات است. این ثابت می‌کند که صحبت کردن در زبان‌ها، چیزی از حیات نیست. صحبت کردن در زبان‌ها بدون در نظر گرفتن حیات درون، مانند آن سنج فغان کننده شدن است. بسیاری از کسانی که مکرراً در زبان‌ها سخن می‌گویند، در زندگی مسیحی خود بسیار سطحی و نابالغ هستند.

در فصل ۱۴، پولس رسول جهت سود بردن روحانی کلیسا، ما را تشویق به بکار بردن روح‌مان می‌کند. این نتیجه تمام این فصل است. گرچه پولس در صحبت کردن در زبان‌ها از دیگران پیشی داشت، ولی گفت که ترجیح می‌دهد که در جلسات کلیسا پنج کلمه به عقل بگوید تا ده هزار کلمه در زبان‌ها (آ.آ. ۱۸-۱۹). در این فصل‌ها پولس رسول برخوردی نسبتاً منفی نسبت به صحبت کردن به زبان‌ها نشان می‌دهد. او بجای تشویق کردن قرن‌تیان به تمرین در هدایا، با چند رهنمود سازنده ایشان را راهنمایی می‌کند. بنابراین، باید به این نتیجه برسیم که تمامی هدایا جهت تجربه کردن مسیح بوده و باید متناسب و بجا استفاده شود.

کلید اقتصاد خدا مسیح است که بعنوان همه چیز در روح ما تشکیل شده است. البته ما احتیاج به تعالیم معین و بعضی هدایا داریم تا ما را در درک نشانه اقتصاد خدا یاری دهند. ولی ما نباید اجازه دهیم که تعالیم و هدایا جایگزین آن نشانه شوند. نشانه اقتصاد خدا، نه تعلیمات است و نه هدایا، بلکه مسیح است-یعنی آن روح زنده که در روح ما سکونت دارد. برای بعضی شاید نیاز به وجود هدیه‌ای باشد تا آنها را در درک این هدف یاری کند. همه احتیاج به هدایای یکسان ندارند. ممکن است بعضی نیاز به هدیه

نبوت داشته باشند، در حالیکه دیگران نیازمند به هدیه صحبت کردن در زبان‌ها باشند. شاید بعضی نیاز به هدیه شفا، در حالیکه دیگران به تعالیم معین نیاز داشته باشند. بسیاری مردم از طریق تعالیم معینی به مسیح جذب می‌شوند. ولی اجازه دهید روشن کنیم که کلید اقتصاد خدا، مسیح ساکن در روح ماست. ما باید به این کلید توجه کامل داشته باشیم. در واقع، اگر تاکنون مسیح ساکن در روح ما تشخیص داده شده، نیازی به توجه به تعالیم و هدایا نیست.

خدمتکار سالخورده ابراهیم با هدایایی فرستاده شد تا برای اسحاق همسری بگیرد. همه این هدایا به ربکا کمک کرد تا تشخیص دهد که باید برای ملاقات اسحاق برود. این مکان صحیح هدایاست. ولی بعد از آنکه ربکا هدایا را دریافت کرد، به نظر می‌رسید که همه چیز را در مورد هدایا فراموش کرده، می‌گوید، «نزد اسحاق می‌روم! از ماندن در اینجا و تمتع بردن از این هدایا و فراموش کردن اسحاق خرسند نخواهم بود. می‌روم و داماد خویش را ملاقات می‌کنم.» پس از ازدواج ربکا با اسحاق، دیگر هیچ ذکری از آن هدایا وجود ندارد. روز به روز ربکا تنها از زندگی کردن با اسحاق مسرت می‌برد. مسیح، خیلی بهتر از تکلم در زبان‌ها، خیلی بهتر از نبوت کردن، و خیلی بهتر از هر چیز دیگر است!

با در دست داشتن کلید یک خانه، می‌توانم همه درها را باز کرده و از تمام خانه برخوردار شوم. اگر کلید نداشته باشم، باید قفل‌ساز را ببینم؛ لیکن اگر کلید داشته باشم، نیازی به قفل‌ساز نیست. نیاز اصلی به کلید است، نه به قفل‌ساز؛ و چنانکه با در دست داشتن کلید نیازی به قفل‌ساز نیست، همچنین با درک مسیح در درون روح‌مان، نیازی به تعالیم و هدایا نیست.

بعضی ممکن است به تعالیم و هدایای معین برای یافتن کلید نیاز داشته باشند؛ ولی، ستایش خداوند را، تا زمانی که آن کلید برای درک مسیح در دست ماست، بیایید تا تعالیم و هدایا را فراموش کنیم. بیایید تا توجه کامل خود را به تشخیص دادن روح‌مان، تماس گرفتن با

مسیح زنده، و مشارکت با او مبذول داریم. خدا جهت بدست آوردن آن کلید، هدایا و تعالیم معینی را تخصیص داده است. ما می‌توانیم برای این رحمت خداوند را ستایش کنیم، ولی باید مواظب باشیم. ما نباید به قفل‌ساز آنقدر توجه داشته باشیم که هر روز به سراغش برویم! وقتی که کلید را گرفتیم، می‌توانیم از قفل‌ساز تشکر کرده و او را ترک کنیم! بعد از آن، می‌توانیم کلید را برای ورود به ساختمان استفاده کرده و ثروت‌های آن را کشف کنیم. روز به روز ما باید این خدای سه‌یکتای شگفت‌انگیز، این مسیح بی‌پایان، و این روح‌القدس شامل تمام را که اکنون در روح ما ساکن است، بشناسیم. ما زمانی آن کلید را داریم که روح‌مان را تشخیص دهیم. ما آن کلید را داریم! هرآنچه از مسیح نیاز داریم، با بکار بردن روح‌مان و تماس گرفتن با او داریم. این نشانه اقتصاد خداست. گرچه خداوند به ما تعالیم و هدایا را عطا کرده، او خودش آن نشانه، آن کامل، و آن شامل تمام است. بیایید تا به هیچ چیز کمتر از خود مسیح رضایت ندهیم. هدف اقتصاد خدا، مسیح شامل تمام ساکن در روح ماست. در تمام طول روز باید جویای بازگشت به درون روح خود، تشخیص دادن روح خود، و تماس گرفتن با مسیح جهت همه چیز باشیم. سپس کلید یک زندگی مناسب و طبیعی مسیحی را در دست داریم.

## فصل پنجم

# شخص‌های خدا و بخش‌های انسان

لیکن اگر بشارت ما مخفی است، بر هالکان [برهلاک شدگان] مخفی است، که در ایشان خدای این عصر فهم‌های بی‌ایمان‌شان را کور گردانیده است که مبادا تجلی بشارت جلال مسیح که صورت خداست، ایشان را روشن سازد. زیرا به خویشتن موعظه نمی‌کنیم بلکه به مسیح عیسی خداوند، اما به خویشتن که غلام شما هستیم بخاطر عیسی. زیرا خدایی که گفت تا نور از ظلمت درخشید، همان است که در دل‌های ما درخشید تا نور معرفت جلال خدا در چهره عیسی مسیح از ما بدرخشد. لیکن این خزانه [گنج] را در ظروف خاکی داریم تا برتری قوت از خدا باشد نه از جانب ما. (دوم قرن‌تیان ۴: ۳-۷)

این آیه‌ها به ما می‌گویند که شیطان، صاحب این عصر، افکار بی‌ایمانان را کور می‌کند تا مبادا «تجلی بشارت جلال مسیح» ایشان را روشن سازد. دشمن از تابش بشارت جلال مسیح هراسان است. «انجیل جلال مسیح» در آیه ۴، موافق است با «معرفت جلال خدا» در آیه ۶. خزانه یا گنجینه در آیه ۷، خود خدا در مسیح است که خویشتن را به درون ما، ظروف خاکی، تابانده است. تاکنون اقتصاد خدا و نشانه اقتصاد خدا را دیدیم. اشاره کردیم که مطلب اصلی در اقتصاد خدا این است که خدا قصد دارد خویش را در درون ما بکار برد. او خود را درون بخش‌های متفاوت ما بوسیله جوانب متفاوت خود بکار می‌برد. اگر ما کلام مقدس را به دقت بخوانیم، خواهیم دانست که همین موضوع اصلی آن است. من چنان احساس مسئولیت می‌کنم که قادرم این موضوع را صدها بار، بلکه،

هزاران بار برای فرزندان خداوند بگویم: در تمام عالم قصد خدا چیزی نیست مگر بکار بردن خودش به درون انسان.

خدا انسان را برای چه منظوری آفرید؟ تنها برای این منظور که انسان محتوی [حاوی] او باشد. مایلم این کلمه «حاوی» یا «محتوی» را استفاده کنم چون از کلمه «ظرف» واضح‌تر است. رومیان ۹: ۲۱ و ۲۳ و دوّم قرن‌تین ۴: ۷ به وضوح نشان می‌دهد که خدا ما را آفرید تا ظروف او بوده و بتوانیم حاوی خود او باشیم. ما فقط ظروفی خالی هستیم، و خدا قصد دارد تا تنها محتوای ما باشد. برای مثال، بطری‌ها برای محتوی بودن انواع آشامیدنی لازمند، و لامپ‌های روشنایی برای محتوی بودن برق لازمند. اگر ما به بطری‌های ساخته شده برای آشامیدنی‌ها، و لامپ‌های ساخته شده برای برق نگاه کنیم، ملاحظه می‌کنیم که این ظروف «ویژه»، کالاهای معینی هستند که برای مصارف بخصوصی ساخته شده‌اند. لامپ‌های ساخته شده باید حاوی برق شوند؛ در غیر این صورت، وجود آنها بی‌معنی بوده و به هیچ کار نمی‌آیند. همین‌طور، اگر بطری‌ها حاوی نوعی آشامیدنی نباشند، وجودی بی‌معنی خواهند داشت. انسان به منظور اینکه دربردارنده خدا باشد ساخته شده است، اگر ما حاوی خدا نباشیم و خدا را بعنوان محتوای خود نشناسیم، در تناقضی بی‌معنی هستیم.

علیرغم اینکه چقدر تحصیلات کسب کرده، چه نوع شغلی داشته، یا چقدر ثروتمند باشیم، هنوز هم وجودی بی‌معنی هستیم، زیرا ما عمداً بعنوان ظروف ساخته شده‌ایم تا حاوی خدا بعنوان تنها محتوای خود باشیم. بعنوان ظروف، ما باید خدا را در وجود خود دریافت کنیم. گرچه این کلام به نظر ساده می‌رسد، ولی این دقیقاً همان کلامی است که اصل تفکر کلام مقدّس را خاطر نشان می‌سازد. در واقع، تعلیم اساسی در تمامی کلام مقدّس این است: خدا محتوا، و ما ظروفی ساخته شده جهت دریافت این محتوا هستیم. ما باید حاوی خدا بوده و از او پُر شویم.

## پدر، پسر، و روح‌القدس

برای اینکه خدا خودش را بعنوان آن محتوا درون ما قرار دهد، او می‌باید به صورت سه شخص وجود داشته باشد. ما هرگز قادر به درک صحیح راز سه‌یکتا بودن خدا نیستیم. در چندین جا در کلام مقدّس به وضوح به ما گفته شده که خدا تنها یک خداست. اوّل قرن‌تین ۸: ۴، ۶، و اوّل تیموتائوس ۲: ۵ این را اعلام می‌کند. ولی در فصل اوّل از کتاب پیدایش، ضمیر استفاده شده برای خدا، ضمیر مفرد «من» نیست، بلکه ضمیر جمع «ما» است.

بیاید پیدایش ۱: ۲۶ و ۲۷ را بخوانیم: «آدم را بصورت ما و موافق شبیه ما بسازیم... پس خدا آدم را بصورت خود آفرید.» آیه ۲۶ می‌گوید، «به صورت ما،» حال اینکه آیه بعدی می‌گوید، «به صورت خود.» لطفاً به من بگویید، آیا خدا مفرد است یا جمع؟ چه کسی می‌تواند این موضوع را توضیح دهد؟ خود خدا ضمیر جمع را برای خودش استفاده کرده: «[ما] آدم را بصورت ما بسازیم» ولی اگر بگویید خدا بیش از یکی است، مرتدّد، زیرا کتاب خدا به ما می‌گوید که خدا فقط یکی است. در تمام عالم بیش از یک خدا وجود ندارد. اگر خدا یکی است، پس چرا ضمیر جمع استفاده شده؟

هر کس که با زبان عبرانی آشنایی داشته باشد می‌تواند بگوید که کلمه «خدا» در پیدایش ۱ به صورت جمع است. کلمه عبرانی برای خدا در اوّلین آیه «الوهیم» است، که به شکل جمع می‌باشد. حال اینکه در عبرانی، کلام «خلق کرد» دلالت بر شکل مفرد دارد. این بسیار عجیب است. در ترکیب دستوری این آیه، فاعل به شکل جمع، ولی فعل به شکل مفرد است. هیچکس نمی‌تواند در این مورد بحث کند؛ این توسط زبان عبرانی ثابت شده است. حالا من می‌پرسم آیا خدا یکی است یا سه؟

حال بیاید اشعیا ۹: ۶ را بخوانیم: «زیرا که برای ما ولدی زائیده و پسری به ما بخشیده شد... اسم او خدای قدیر [مقتدر]، و پدر سرمدی

[جاودانی] خوانده خواهد شد.» اینجا نمی‌گوید «انسان قدیر»، می‌گوید «خدای قدیر.» یک کودک خدای قدیر خوانده می‌شود. همه مسیحیان با نبوت این آیه موافقند. کودکی که در اینجا ذکر شده، به آن کودک تولد یافته در یک آخور در بیت‌الحم اشاره دارد، که نه تنها خدای قدیر، بلکه همچنین پدر سرمدی خوانده می‌شود. بعنوان آن ولدی که برای ما زاده شده، او خدای قدیر، و بعنوان آن پسری که به ما بخشیده شده، او پدر سرمدی (جاودانی) خوانده می‌شود. این بسیار عجیب است. وقتی کودکی خدای قدیر خوانده می‌شود، آیا او کودک است یا خدا؟ و وقتی پسر، پدر سرمدی خوانده می‌شود، آیا او پسر است یا پدر؟ اگر سعی کنید که این موضوع را بفهمید، نخواهید توانست. شما باید این را بعنوان یک حقیقت بپذیرید، مگر آنکه به کلام مقدس ایمان نداشته باشید. اگر به اقتدار کلام مقدس ایمان داشته باشید، باید قبول کنید که از آنجایی که کودک خدای قدیر خوانده می‌شود، به این معناست که کودک خدای قدیر هست؛ و چون پسر پدر خوانده می‌شود، به این معناست که پسر پدر هست. اگر کودک خدای قدیر نیست، چطور می‌توان کودک را خدای قدیر خواند؟ و اگر پسر پدر نیست، چطور می‌توان پسر را پدر سرمدی خواند؟ با توجه به این مطلب، چند خدا داریم؟ فقط یک خدا داریم، زیرا عیسای کودک همان خدای قدیر؛ و پسر همان پدر سرمدی است.

بعلاوه، دوّم قرن تیان ۳: ۱۷ می‌گوید، «اکنون خداوند روح است.» بر طبق فهم ما، چه کسی خداوند است؟ ما همه موافقیم که خداوند، عیسی مسیح است. ولی این آیه می‌گوید که خداوند روح است. چه کسی روح است؟ باید تصدیق کنیم که در اینجا روح باید روح القدس باشد. بنابراین، پسر، پدر خوانده می‌شود، و پسر که همان خداوند است، همچنین روح است. یعنی که پدر، پسر، و روح یکی هستند. ما بر این موضوع تأکید می‌کنیم زیرا خدا اقتصاد خود را توسط جوانب متمایز خودش بکار می‌برد. بدون این شخص‌های متمایز -



شخص پدر، شخص پسر، و شخص روح - خدا هرگز نمی‌توانست خود را درون ما آورد.

متی ۲۸: ۱۹ می‌گوید، «پس رفته، همهٔ امت‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب [پدر] و ابن [پسر] و روح‌القدس تعمیم دهید.» این آیه نمی‌گوید، «آنها را به اسم یک کدام از این اشخاص الهی تعمیم دهید،» همچنین نمی‌گوید «به اسم‌های،» بلکه می‌گوید «به اسم [مفرد] پدر و پسر و روح‌القدس.» بعلاوه، معنی تعمیم شدن به اسم پدر و پسر و روح چیست؟ اگر اصل یونانی آن را بررسی کنیم، خواهیم دید که در ترجمهٔ کینگ جیمز، حرف اضافهٔ «به» همان حرف اضافهٔ «در» یا «درون» است. پس این آیه اینطور خوانده می‌شود: «ایشان را درون اسم پدر، پسر، و روح‌القدس تعمیم دهید؛ همین کلمه در رومیان ۶: ۳ آمده، «...در مسیح عیسی تعمیم یافتیم» که ترجمهٔ مناسبی است. همهٔ اینها به چه معناست؟

اجازه دهید اینطور مثال بزنم: اگر یک هندوانه بخرید، قصد شما خوردن و هضم آن هندوانه است. به عبارت دیگر قصد شما این است که این هندوانه را به درون خود ببرید. این کار چطور انجام می‌شود؟ اول، یک هندوانهٔ درسته را می‌خرید؛ دوم، آن را به قطعات قاچ می‌کنید؛ و سوم، قبل از اینکه این هندوانه وارد معدهٔ شما شود، آن را می‌جوید تا عصاره شود. ترتیب چنین است: هندوانه، قطعات، و بالاخره عصارهٔ هندوانه. آیا اینها سه چیزند یا یک چیز؟ من فکر می‌کنم که برای به تصویر کشیدن تثلیث این بهترین مثال است. اکثر هندوانه‌ها از معدهٔ ما بزرگترند. چطور می‌توانیم یک هندوانه بزرگ را بخوریم در حالیکه دهان ما کوچک و گلوی ما چنین باریک است؟ برای آنکه هندوانه برای خوردن به اندازهٔ مناسب در آید، باید در قطعات بریده شود. سپس وقتی در دهان جویده شود، تبدیل به عصاره می‌شود. آیا آن قطعات، هندوانه نیستند؟ و آیا آن عصاره، هندوانه نیست؟ اگر بگوییم نیست، باید بسیار نادان باشیم.

پدر، با هندوانهٔ درسته؛ پسر، با قطعات هندوانه؛ و بالاخره، روح

قدّوس با عصارهٔ هندوانه تمثیل شده است. حال می‌توانیم نکته را ببینیم: پدر تنها پدر نیست، بلکه پسر نیز هست؛ و پسر تنها پسر نیست، بلکه روح نیز هست. به عبارتی دیگر، این هندوانه همان قطعه‌ایست که خورده شده و عصاره‌اش درون ماست. هندوانه پس از خورده شدن ناپدید می‌شود. اوّل هندوانه بر روی میز بود، ولی پس از خورده شدن توسط اهل خانه، اکنون هندوانه در تمام خانواده است. در انجیل یوحنا در فصل اوّل، پدر هست؛ در فصل‌های بعدی، پسر بعنوان ابراز پدر هست؛ و نهایتاً، روح، بعنوان نَفَسِ پسر، در آیهٔ ۲۲ در فصل ۲۰ دیده می‌شود. این انجیل، پدر، پسر، و روح را آشکار می‌سازد. شما را تشویق می‌کنم که تمام بیست و یک فصل این کتاب را بخوانید. اوّل این کتاب می‌گوید: «در ابتدا کلمه بود، و کلمه نزد خدا بود، و کلمه خدا بود... و کلمه جسم گردید، و میان ما ساکن شد» (۱: ۱، ۱۴). همین کلمه که خود خداست، یک روز انسان گشته و در بین ما ساکن شد - نه درون ما، بلکه در بین ما. سپس او بر روی زمین برای سی و سه سال و نیم زیست. سرانجام او مُرد و از مرگ برخاست. این اسرارآمیز، معجزه‌آسا، و شگفت‌انگیز است؛ ما هرگز نمی‌توانیم این را درک کنیم. خداوند در شبِ بعد از رستاخیزش، در بدنِ رستاخیز یافتهٔ خویش نزد شاگردان خود آمد. همهٔ درها بسته بود، ولی او جسماً به اتاق وارد شد و دست‌ها و پهلوی خویش را به شاگردان نشان داد. ما نمی‌توانیم این را درک کنیم. او به طریقی معجزه‌آسا و اسرارآمیز وارد شد، و نهایتاً بر شاگردان دمیده و به آنها گفت روح‌القدس را دریافت کنند. این دَم [نَفَس] همان روح‌القدس است، مثل آن عصارهٔ هندوانه.

از شما می‌پرسم، از آن زمان به بعد، عیسی کجاست؟ پس از آمدنش به نزد شاگردان، انجیل یوحنا هرگز چیزی از صعود عیسی به آسمان‌ها ذکر نکرده. پس این فرد شگفت‌انگیز در پایان این انجیل کجاست؟ مانند هندوانه در معده، عیسی از طریق روح، مثل همان دَم یا نَفَس، در درون شاگردان بود.

اقتصاد خدا این است که خود را به وسیلهٔ سه شخص خویش در ما بکار برد. پس به هر سه شخص الوهیت نیاز است، زیرا در غیر این صورت، خدا هرگز نمی‌تواند به درون ما آورده شود. درست مانند مثال هندوانه، بدون تکه شدن در قطعات و دریافت شدن به صورت عصاره، آن هندوانه هرگز نمی‌توانست به درون ما آورده شود. خدا تنها به واسطهٔ سه‌یکتا بودن خویش است که می‌تواند به درون ما آید.

### ذهن، قلب، و شکل

اجازه دهید اکنون ببینیم که ما بعنوان ظروف چه هستیم. فکر نکنید که وجودی ساده هستیم. معتقدم که پزشکان می‌توانند به ما بگویند که بدن انسان تا چه حد ظریف و پیچیده است. وجود انسان، تنها ظرفی ساده مثل یک بطری حاوی نوشیدنی نیست؛ برعکس، انسان بخش‌های مختلف بسیاری دارد. به همین دلیل است که برای به هدف نشانه زدن در اقتصاد خدا، علاوه بر شناختن شخص‌های خدا، ما باید بخش‌های مختلف انسان را نیز بشناسیم. اقتصاد خدا مستلزم سه شخص اوست، و نشانهٔ اقتصاد خدا مستلزم بخش‌های مختلف ماست.

بسیاری از ما اتومبیل می‌رانیم. اما بدون شناخت بعضی از بخش‌های اتومبیل، راندن آن غیر ممکن است. برای راندن اتومبیل، باید حداقل بخش‌های ضروری آن را بشناسیم. برای مثال، باید جای ترمز، دنده، استارت و غیره را بدانیم؛ اگر ندانیم، نمی‌توانیم آن را برانیم. همین‌طور جهت درک اینکه ما چگونه حاوی خدا می‌شویم، باید بخش‌های مختلف خود را بشناسیم.

ملاحظه کنید که در یک عبارت کوتاه در دوم قرن‌تینان فصل ۴، چند بخش وجود دارد. در آیهٔ ۴ ذهن، و در آیهٔ ۶ قلب هست. در این عبارت حداقل دو بخش وجود دارد، ذهن، و قلب. شما شاید برای مدتی مسیحی بوده‌اید، ولی تا بحال تفاوت بین ذهن و قلب را

ندانسته‌اید. در این آیه‌ها می‌خوانیم که ذهن می‌تواند توسط دشمن کور، و قلب می‌تواند توسط نور خدا روشن گردد. خدای این عصر [شیطان] فهم‌های [افکار] غیر ایمانداران را کور گردانیده، ولی خدا نور خود را بر قلب ایمانداران می‌تاباند. شاید با خود فکر می‌کنید که این قسمت کلام را فهمیده‌اید، ولی اینکه ذهن و قلب دو بخش مجزا در بشر هستند را ملاحظه نکرده‌اید.

قبل از پرداختن به معنای ذهن و قلب در کلام مقدّس، اجازه دهید از دوربین عکاسی بعنوان مثال استفاده کنیم. دوربین عکاسی ساخته شده تا چیزی را به درون بگیرد. گرفتن عکس یعنی گرفتن چیزی به درون دوربین. وقتی من از توکیو دیدن می‌کردم، از دوربینم برای گرفتن توکیو در آن استفاده کردم. قصد من این بود که تصویری که بیرون از دوربین قرار داشت را به درون دوربین بیاورم.

برای اینکه عکس را به داخل دوربین آورم، سه چیز اصلی لازم بود: عدسی یا لنز خارجی، فیلم داخلی، و نور. اگر این سه چیز را داشته باشیم، یک شئ می‌تواند به داخل دوربین گرفته شود. چندین سال قبل وقتی با قطار مسافرت می‌کردم، عکس‌هایی گرفتم. پس از آنکه عکس‌ها چاپ شد، بسیاری از آنها خالی و سیاه بود. چه اتفاقی افتاده بود؟ فهمیدم که چنان با عجله عکس گرفتم که فراموش کرده بودم سرپوش لنز را بردارم. لنز توسط سرپوش «کور» بود.

بسیاری اوقات، وقتی یک شخص بی‌ایمان برای شنیدن پیام خوش انجیل می‌آید، با خود می‌اندیشیم، «امشب حتماً این شخص نجات می‌یابد!» ولی عاقبت می‌بینیم که او هنوز «خالی» است، زیرا دشمن خدا ذهن او را کور کرده. ذهن عضوی برای فهمیدن است، و شیطان فهم این شنونده را کور کرده. علیرغم اینکه چقدر پیام خوب بوده و او چقدر شنیده باشد، هنوز فهم او کور و بسته بوده و ذهن او همچنان خالی باقی مانده، و هیچ چیز به درون آن پذیرفته نشده است.

سی سال پیش، برادر واچمن نی، انجیل را موعظه کرده و می‌گفت، خواست و مقصود خدا برای ما این نیست که کار خوب انجام دهیم. انجام کار نیک نزد خدا معنایی ندارد. او روی این نکته آنقدر تأکید کرد تا موضوع کاملاً روشن شد. در آن زمان برادری دوست خود را به یکی از جلسات آورده بود، و در طی جلسه گاه به گاه به او نگاه می‌کرد، او متوجه شد که دوستش دائم سر خود را به علامت تأیید، چنانکه موضوع را متوجه می‌شود، تکان می‌داد. این برادر بسیار خوشحال بود که دوستش با دقت گوش می‌کرد و همه چیز را می‌گرفت. او بعد از جلسه از دوستش پرسید، «در مورد پیام چه می‌اندیشی؟» جواب داد، «بله تمام ادیان مردم را به انجام کار نیک تشویق می‌کنند!» لیکن برادر واچمن نی در پیام خود بسیار واضح تأکید داشت که قصد خدا درخواست انجام کار نیک از انسان نیست! پاسخ این مرد نشان می‌داد که فهم او توسط دشمن کور شده بود. بسیاری اوقات در طول جلسات باید دعا کنیم که خدا، صاحب این عصر [یعنی شیطان] را در بند کرده و کار کور ساختن او را متوقف سازد. دعا کردن به این طریق مثل این است که دعا کنیم آن سرپوش از روی عدسی دوربین برداشته شود.

بعد از برداشته شدن سرپوش لنز، به یک فیلم مناسب نیاز داریم. بدون یک فیلم مناسب، حتی اگر لنز هم درست باشد، دوربین کار نخواهد کرد. اگر از یک فیلم نادرست استفاده کنیم، نمی‌توانیم عکس مناسبی بگیریم. ذهن ما مثل آن لنز، و قلب ما مثل آن فیلم است. بنابراین، قلب ما باید کاملاً موزون و متعادل باشد. ما هم به لنز و هم به فیلم نیاز داریم. نیاز ما به ذهنی فهیم و قلبی پذیرنده است. قلب باید خالص، پاک، مستقیم، و تنظیم باشد.

حتی اگر ما لنز و فیلم را هم داشته باشیم، هنوز به نور نیاز داریم. لازم است که نور از لنز عبور کرده و بر روی فیلم قرار گیرد. نور الهی جلال خدا بر ما می‌تابد تا به ما شکل و تصویر مسیح را بدهد. همین شکل مسیح، آن گنج در ظروف خاکی ماست (آ. ۷). با

این مثال، ما چگونگی کار با ذهن و قلب خود را خواهیم دانست. این درست مانند استفاده کردن از دوربین است: ما باید تنظیم لنز و چگونگی استفاده از فیلم را بدانیم. اگر کاربرد لنز و فیلم را ندانیم، هرگز قادر به دریافت یک تصویر مناسب نخواهیم بود.

تجارب کلام مقدّس درست مانند گرفتن عکس است. ما خودمان همان دوربین هستیم و باید بیاموزیم چطور از دوربین مان برای گرفتن خدا در مسیح بعنوان آن شکل و تصویر استفاده کنیم. جای تأسف است که بسیاری مسیحیان عزیز از چگونگی به کار بردن ذهن و قلب خود نا آگاهند. در واقع، آنها نمی‌دانند که خودشان آن دوربین عکاسی هستند.

مسیحیت یک دین نیست که به مردم تعلیم دهد که این کار و یا آن کار را انجام دهید. مسیحیت بسادگی خود مسیح است، فردی زنده که درون ما آورده می‌شود. او همان تصویر، و ما آن دوربین هستیم. او می‌باید از طریق تابش نور الهی از میان لنز، که ذهن ما باشد، به روی فیلم، که قلب ماست، به درون آورده شود. روز به روز و لحظه به لحظه، ما به نور الهی نیاز داریم تا شکل بیشتری از مسیح توسط فهم و ادراک ذهنی در ما آورده شود، تا او را در قلب خود دریافت کنیم. پس باید یاد بگیریم که چطور ذهن و قلب خود را تنظیم کنیم.

تجربیات روحانی چیستند؟ آنها در واقع عکس‌های مسیح هستند که دوربین ما آنها را گرفته و بر روی فیلم روحانی ما آورده است. در بعضی مسیحیان این لنز تقریباً همیشه پوشیده، و تنظیم فیلم نیز ناموزون است. اگر به فیلم آنها نگاه کنید، هیچ تصویری نمی‌یابید؛ تمام فیلم خالی است، چون آنها هیچ تجربه‌ای از مسیح ندارند. ولی اگر پولس رسول می‌آمد و ما دوربین او را گشوده و فیلم را می‌نگریستیم، در می‌یافتیم که هر عکس، یک تصویر کامل از مسیح است. همه چیز بستگی به این دارد که ما لنز را چطور تنظیم کرده و مراقب فیلم هستیم، یعنی چطور به ذهن خود رسیدگی

کرده و قلب خود را بطور مناسب تنظیم می‌کنیم. اگر این کار را خوب انجام دهیم، هر گاه نور الهی بر ما بتابد، شکل مسیح به درون ما آورده شده و ما تصویر زیبایی از مسیح خواهیم داشت. این اقتصاد خدا و نشانه آن است.

حال اهمیت آموختن در مورد بخش‌های خود را می‌دانیم. ما ساخته شده‌ایم که حاوی خدا در تمام بخش‌های خود باشیم. باید به شناخت بخش‌های مختلف خود ادامه دهیم. در فصل بعدی بطور مفصل تمام بخش‌های انسان را مورد توجه قرار داده، و بعد، عملکرد هر بخش و چگونگی تنظیم آنها را مورد ملاحظه قرار خواهیم داد.





## فصل ششم

# اجزای باطنی و مخفی

اجازه دهید که به دیدن جزئیات ظرف خداوند ادامه دهیم. در فصل قبل دیدیم که ما به این منظور خلق شده‌ایم تا ظروف خدا بوده، و خود او را بعنوان محتوا داشته باشیم. به این منظور خدا ما را با اجزای بسیاری خلق کرده است. فکر نکنید که لفظ «اجزای» ابتکار من است. در ارمیا ۳۱: ۳۳ خدا می‌گوید، «شریعت خود را در [اجزای] باطن ایشان خواهم نهاد.» اجزای باطنی در روان ما قرار دارند؛ آنها اعضای خارجی بدن ما نیستند. در این آیه همچنین خدا می‌گوید که او شریعت خود را بر قلب ما می‌نویسد. پس اجزای باطنی چیستند، و قلب چیست؟

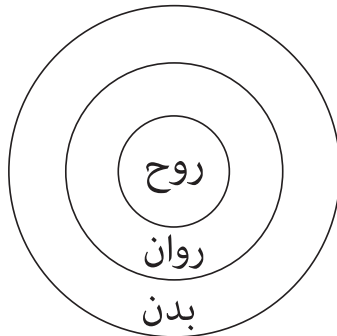
اگر ارمیا ۳۱: ۳۳ را با عبرانیان ۸: ۱۰ مقایسه کنیم که می‌گوید، «احکام خود را در خاطر [ذهن] ایشان خواهم نهاد،» تغییری ناچیز ولی مهم را خواهیم دید. ارمیا می‌گوید «در باطن آنها،» ولی عبرانیان «در خاطر [ذهن] آنها» را ارائه می‌دهد. این مقایسه ثابت می‌کند که ذهن یکی از اجزای باطنی است.

لفظ «اجزای باطنی» در کلام مقدس بیش از یک بار استفاده شده. مثلاً مزمور ۵۱: ۶ می‌گوید، «اینک به راستی در قلب [اجزای باطن] راغب هستی.» اجزای باطن باید دارای حقیقت باشد. به غیر از اجزای باطنی، قسمت دیگری در این مزمور وجود دارد که «جزء مخفی» خوانده شده: «پس حکمت را در باطن [جزء مخفی] من به من بیاموز» طبق این آیه، حقیقت در اجزای باطنی، و

حکمت در جزء مخفی است. اکنون باید دریابیم که اجزای باطنی و جزء مخفی چه هستند.

### سه بخش انسان - روح، روان، بدن

بعضی از عباراتی که در اینجا به آنها اشاره خواهیم کرد بسیار آشنا هستند. اول تسالونیکیان ۵: ۲۳ آیه‌ای است که نشان می‌دهد که ما سه بخشی هستیم، یا از سه بخش - روح، روان، و بدن تشکیل شده‌ایم. می‌توانیم این موضوع را به وسیله سه دایره هم مرکز تشریح کنیم، آنچنان که در نمودار زیر نشان داده شده است.



عبرانیان ۴: ۱۲ نیز به روح و روان اشاره می‌کند، و از جدا بودن این دو قسمت از یکدیگر صحبت می‌نماید. اگر بخواهیم مسیح را شناخته و در او بعنوان آن سرزمین نیکو و آن آسایش وارد شویم، باید روح را از روان تشخیص دهیم. روح انسانی همان جایی است که مسیح در ما ساکن است؛ پس اگر مسیح را بطریقی تجربی بشناسیم، باید روح انسانی خود را از روان خویش تشخیص دهیم. این آیه نه تنها تفاوت بین روح و روان، بلکه تفاوت بین مفاصل و مغز استخوان بدن، و همچنین تفاوت بین افکار و نیت‌های قلب را ذکر می‌کند. کلام زنده خدا تمیز دهنده تمامی این چیزهاست. این ثابت می‌کند که برای شناخت خداوند از طریقی عملی و واقعی، ما

باید همه این چیزها را تشخیص دهیم. افکار و نیت‌های قلب چیست؟ و چند جزء در قلب است؟

در لوقا ۱: ۴۶-۴۷، باز روان و روح از یکدیگر متمایز شده است. فیلیپیان ۱: ۲۷ می‌گوید که ما باید در یک روح استوار باشیم - نه در روح القدس، بلکه در روح انسانی - و همه از یک روان (در نسخه کینگ جیمز، «یک روان»، «یک ذهن» ترجمه شده). مجدداً، این آیه نشان می‌دهد که بین روح و روان تفاوت وجود دارد.

بالاخره، مرقس ۱۲: ۳۰ می‌گوید، «و خداوند خدای خود را به تمامی دل [قلب]، و تمامی جان [روان]، و تمامی خاطر [ذهن]، و تمامی قوت خود محبت نما.» در این آیه چهار جزء مختلف ذکر شده: قلب، روان، ذهن، و قوت. اگر همه این آیات را پیش هم بگذاریم، خواهیم دانست که در درون ما و در کنار اعضای بدنمان، اجزای متعدّد و متفاوت زیادی وجود دارند.

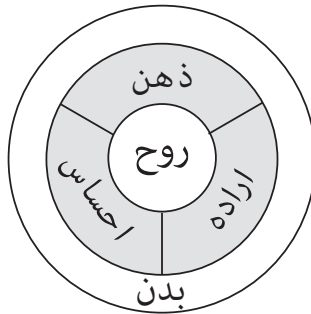
اول تسالونیکیان ۵: ۲۳، نشان می‌دهد که ما روح، روان، و بدن هستیم؛ و مزمو ۵۱، اجزای درونی و آن جزء مخفی را آشکار می‌سازد. از مقایسه عبرانیان ۸: ۱۰، با ارمیا ۳۱: ۳۳، ثابت می‌شود که اجزای درونی بخش‌هایی از روان هستند. همچنین در این آیه‌ها از «ذهن» بعنوان چیزی متفاوت از «اجزای درونی» نقل شده است. بنابراین، از آنجایی که اجزای درونی، بخش‌هایی از روان هستند، پس جزء مخفی می‌بایست که روح باشد. بین تمام اجزای ما، روح مخفی‌ترین جزء در درون است. این درونی‌ترین جزء، نه تنها در درون بدن ما، بلکه در درون روان ما نیز مخفی است. پس در انسان، اجزای بیرونی بدن، اجزای درونی روان، و جزء مخفی روح وجود دارد.

### سه جزء روان - ذهن، اراده، احساس

سه جزء در روان، و سه جزء در روح وجود دارند. اکنون باید دریابیم که سه جزء روان، و سه جزء روح کدامند. بعلاوه، قلب را نیز باید تعریف کنیم. اول تسالونیکیان ۵: ۲۳، نشان می‌دهد که ما

وجودی سه بخشی هستیم - روح، روان و بدن - ولی قلب را ذکر نمی‌کند. قلب چیست و چطور ما می‌توانیم آن را با اجزای درونی و جزء مخفی ارتباط دهیم؟

کلام خدا به وضوح و صریحاً ثابت می‌کند که روان سه جزء است - ذهن، اراده، و احساس. محوطه سایه دار در نمودار ذیل، اجزای روان را تشریح می‌کند.



امثال سلیمان ۲: ۱۰؛ ۱۹: ۲؛ ۲۴: ۱۴، اظهار می‌کند که روان به معرفت [دانش] نیاز دارد. از آنجایی که معرفت عملکرد ذهن است، این ثابت می‌کند که ذهن جزئی از روان است. در هر سه این آیات، از امثال سلیمان گفته می‌شود که ما در روان خود به معرفت نیاز داریم. سپس مزمور ۱۳۹: ۱۴، می‌گوید که روان می‌داند. دانستن، از ذهن است، باز این ثابت می‌کند که ذهن جزئی از روان می‌باشد. مزمور ۱۳: ۲ می‌گوید که روان، ملاحظه، یا مشورت می‌کند، این اشاره به ذهن دارد. مراثی ارمیا ۳: ۲۰ نشان می‌دهد که به خاطر سپردن از روان است، به این معنی که روان قادرست چیزها را به خاطر بسپارد. از این آیات می‌توان دانست که جزئی در روان هست که می‌داند، می‌اندیشد، و به خاطر می‌سپارد. این جزء را ذهن گویند.

دومین جزء روان، اراده است. ایوب ۷: ۱۵ می‌گوید که روان

انتخاب می‌کند. انتخاب از اراده ناشی می‌شود. این ثابت می‌کند که اراده، باید جزئی از روان باشد. ایوب ۶: ۷ می‌گوید که روان، رد می‌کند. انتخاب کردن و رد کردن، هر دو، عملکرد اراده هستند. اول تواریخ ۲۲: ۱۹ می‌گوید، «جان‌های خود را متوجه [مصمم] کنید تا بطلبید.» هم چنانکه ما ذهن خود را به اندیشیدن وا می‌داریم، روان خود را نیز برای جوئیدن مصمم می‌داریم. بدیهی است که روان تصمیم‌گیرنده است، و این ثابت می‌کند که اراده جزئی از روان است. سپس در اعداد ۳۰، ده بار بیان شده، «خود را به آن [عهد] الزام نمود.» وقتی این فصل را می‌خوانیم، می‌فهمیم که الزام روان، به معنای تصمیم گرفتن است. این مربوط می‌شود به عهدی که با خداوند بسته شده است. تصمیم گرفتن به الزام روان، یعنی بستن عهد با خداوند. پس ثابت می‌شود که اراده، جزئی از روان است. مزامیر ۲۷: ۱۲؛ ۴۱: ۲؛ و حزقیال ۱۶: ۲۷ کلمه عبرانی «روان» را «خواهش» ترجمه کرده. دعایی که توسط سراینده سروده شده این است، «مرا به خواهش خصمانم مسپار.» که در اصل به این معنی است، «مرا به روان خصمانم [دشمنم] مسپار.» این به وضوح ثابت می‌کند که اراده باید جزئی از روان باشد.

احساس جزء سوّم روان است. احساس جوانب زیادی دارد؛ مثلاً عشق، تنفّر، شادی، اندوه، و غیره. همه اینها ابراز احساس است. اشاره به عشق را می‌توان در اول سموئیل ۱۸: ۱، غزل غزل‌ها ۱: ۷، و مزموّر ۴۲: ۱ یافت. این آیه‌ها نشان می‌دهند که عشق در روان است، و ثابت می‌کند که در روان، عملکردی بعنوان احساس وجود دارد. در دوّم سموئیل ۵: ۸، مزامیر ۱۰۷: ۱۸ و حزقیال ۳۶: ۵ در مورد نفرت ذکر شده. این عبارات نشان می‌دهند که نفرت چیزی از روان است. از آنجایی که تنفّر داشتن ابراز احساس است، این آیه‌ها نیز ثابت می‌کنند که احساس باید جزئی از روان باشد. برای حزقیال ۳۶: ۵، نسخه استاندارد آمریکایی، با استفاده از لفظ «کینه‌جان» ترجمه بهتر ا ارائه داده است، که به معنای بیزاری و تنفّر روان است.

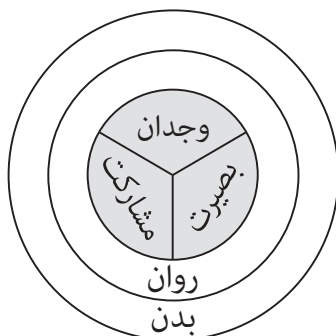
همانطور که در اشعیا ۶۱: ۱۰ و مزمو ۸۶: ۴ ملاحظه شد، شادی عاملی از احساس است که قسمتی از روان می‌باشد. این دوباره ثابت می‌کند که احساس جزئی از روان است. در مورد اندوه، ابراز دیگری از روان، در اوّل سموئیل ۳۰: ۶ و داوران ۱۰: ۱۶ ذکر شده است. آرزو، یک ابراز دیگر احساس است: در اوّل سموئیل ۲۰: ۴، تثنیه ۱۴: ۲۶، حزقیال ۲۴: ۲۵، و ارمیا ۴۴: ۱۴، معنای صحیح وقتی حاصل می‌شود که نسخه آمریکایی با راهنمای استرانگ مطابقت داده شود. این آیه‌ها نشان می‌دهند که آرزو، عاملی از احساس بوده و در محدوده روان است.

این آیه‌ها زمینه صحت سه جزء روان، یعنی ذهن، اراده، و احساس را فراهم می‌سازد. در کلام مقدّس مشکل بتوان جزء دیگری از روان را یافت، زیرا این سه جزء شامل همه عملکردهای روان هستند. ذهن جزء عمده است که توسط اراده و احساس دنبال می‌شود. این آیه‌ها به بهترین وجه نشان می‌دهند که سه جزء روان چه هستند.

### سه جزء روح - وجدان، مشارکت، بصیرت

جالب به تذکر است که در الوهیت خدا سه شخص، در وجود انسان سه بخش، سه جزء درونی در روان، و همچنین سه جزء در روح وجود دارد. همه در سه بخش هستند. کلام مقدّس سه بخش را در مسکن، بنای خدا آشکار می‌کند. سه، یک رقم و یا عدد اساسی است. حتی در کشتی نوح سه طبقه وجود داشت. عدد سه در مسکن چندین بار تکرار شده است. برای مثال در مسکن شهادت، عرض یک تخته، یک و نیم زراع بود، و وقتی دو تخته بهم جفت و متصل شوند، جمع عرض آنها سه زراع می‌شود. این یعنی عدد سه به یک واحد کامل دلالت دارد.

بنابراین، روح یک واحد کامل و متشکل از سه جزء یا سه عملکرد است: وجدان، مشارکت، و بصیرت. نواحی سایه خورده در نمودار ذیل، اجزای روح را تشریح می‌کند.



وجدان را آسان می‌توان درک کرد و ما همه با آن آشنایی داریم. تشخیص دادن درست از غلط یکی از عملکردهای وجدان است. عملکرد دیگر وجدان، محکوم کردن و عادل دانستن است. درک مشارکت نیز آسان است. مشارکت همدلی ما با خداست. چنین عملکردی درون روح ما، تماس ما با خدا را ممکن می‌سازد. به عبارتی ساده، مشارکت، لمس کردن خداست. لیکن فهمیدن بصیرت کار آسانی نیست. بصیرت یعنی داشتن یک حس یا آگاهی مستقیم. صرف نظر از برهان، یا شرایط محیط، چنین حس مستقیمی در روح ما وجود دارد. این حس است بدون سبب، حسی که «معقول» نیست. آن حس مستقیم از خدا و یک آگاهی مستقیم از اوست. این عملکردی است که ما آن را بصیرت روح می‌خوانیم. پس روح، از طریق عملکرد وجدان، مشارکت، و بصیرت شناخته شده است.

ولی این سه جزء در روح انسان باید توسط کلام مقدس ثابت شود. اوّل از همه، وجدان در رومیان ۹: ۱ یافت می‌شود: «ضمیر [وجدان] من در روح القدس مرا شاهد است.» مقایسه رومیان ۹: ۱ با رومیان ۸: ۱۶ مشخص می‌کند که جای وجدان در روح انسان است. رومیان ۸: ۱۶ می‌گوید، «همان روح بر روح‌های ما شهادت می‌دهد که فرزندان خدا هستیم.» از یک سو، روح القدس بر روح ما شهادت می‌دهد؛ از سویی دیگر، وجدان ما بر روح القدس شهادت می‌دهد. این ثابت می‌کند که وجدان عملکردی از روح ماست. در اوّل قرن‌تین ۵: ۳، پولس

رسول می‌گوید که فردی گناهکار را در روح خود حکم یا قضاوت می‌کرد. قضاوت کردن یعنی محکوم یا عادل دانستن که عملکرد وجدان است. اما پولس رسول می‌گوید، در روح خود حکم می‌کنم. این امر تأیید می‌کند که محکوم کردن و یا عادل دانستن، در روح صورت می‌پذیرد؛ پس وجدان، در روح قرار دارد. مزامیر ۵۱: ۱۰ از «روح مستقیم در باطنم» صحبت می‌کند. روح مستقیم روحی است که درست باشد. دانستن درست از غلط مربوط به وجدان است، پس این آیه نیز ثابت می‌کند که وجدان در روح قرار دارد. مزمو ۳۴: ۱۸، به «روح کوفته [پشیمان]» اشاره می‌کند. روح پشیمان یعنی تشخیص می‌دهیم که اشتباه کرده‌ایم. به عبارتی دیگر، متهم کردن و سرزنش خودمان، عملکرد وجدان است. این نشان می‌دهد که وجدان به روح مربوط است. تثیه ۲: ۳۰ می‌گوید، «روح او را سخت کرد»، یعنی وجدان او سخت شده بود. سختی در روح به معنای بی‌توجهی به وجدان است. وقتی به آنچه در وجدان خود حس کرده‌ایم اهمیت ندهیم، در روح خود سخت می‌شویم. این آیه‌ها قوی‌ترین زمینه مبنی بر این حقیقت که عملکرد وجدان در روح انسان است را عرضه می‌کنند.

اجازه دهید ادامه داده و در کلام مقدّس پایه و مبنایی برای مشارکت در روح بیابیم. اوّل از همه، یوحنا ۴: ۲۴ به ما می‌گوید که باید خدا را در روح خود پرستش کنیم. پس لازمه پرستش خدا، پرستش در روح انسانی‌مان است. پرستش خدا، تماس و مشارکت با اوست. یوحنا ۴: ۲۴ ثابت می‌کند که عمل پرستش یا مشارکت، در روح ما انجام می‌پذیرد. در رومیان ۱: ۹، پولس رسول گفت، «من خدا را در روح خود خدمت می‌کنم.» خدمت کردن به خدا نیز نوعی مشارکت با اوست. این نیز ثابت می‌کند که عضو مشارکت در روح ماست. در رومیان ۷: ۶، پولس اضافه می‌کند که «در تازگی روح بندگی می‌کنیم.» به عبارتی دیگر، خدمت، در اصل، مشارکت ما با خداوند در روح است.



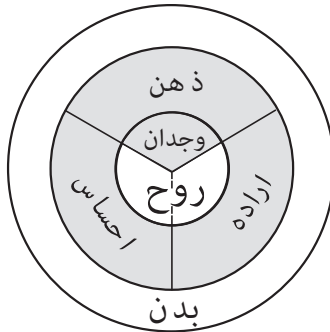
حال اجازه دهید افسسیان ۶: ۱۸ را ملاحظه کنیم. ترجمهٔ میان سطری یونانی، این آیه را اینگونه نوشته، «همیشه در روح دعا کنید،» در این آیه قبل از کلمهٔ «روح» هیچ چیزی نیامده، و این کلمه با حرف بزرگ هم نوشته نشده. پس اینجا روح، روح القدس نبوده، بلکه روح انسانی ماست. دعا کردن یعنی مشارکت با خدا. پس در این آیه، دعا کردن در روح نشان می‌دهد که مشارکت با خدا امری از روح ماست. در لوقا ۱: ۴۷ مریم گفت، «روح من به خدا به وجد آمد،» به وجد آمدن در خدا یعنی که روح انسانی با خدا تماس گرفته است. باز این آیه نشان می‌دهد که مشارکت با خدا یک عملکرد در روح است. بعلاوه، رومیان ۸: ۱۶ می‌گوید، «همان روح بر روح‌های ما شهادت می‌دهد.» این آیه خیلی روشن است، چون نشان می‌دهد که مشارکت با خدا باید هم در روح ما و هم در روح خدا باشد. اوّل قرن‌تین ۶: ۱۷ می‌گوید، «لیکن کسی که با خداوند پیوندد یک روح است.» مشارکت واقعی یعنی که ما با خداوند یک روح گردیم. این مشارکت در روح ماست. این آیه‌ها برای اثبات عملکرد مشارکت در روح انسانی ما کاملاً کفایت می‌کنند.

حال اجازه دهید بصیرت را در نظر گیریم. گرچه مشکل است برای این عملکرد در کلام مقدّس مبنایی بیابیم، ولی اوّل قرن‌تین ۲: ۱۱ آشکار می‌کند که روح انسان قادر به درک اموری است که روان به فهمیدن آن قادر نیست. یعنی روح ما قادرست به تشخیص دادن آنچه که روان نمی‌تواند آن را تشخیص دهد. این ثابت می‌کند که در روح ما چیزی بیشتر وجود دارد. روان می‌تواند امور را با دلیل و شرایط محیط دریابد، ولی روح انسان بدون این چیزها می‌تواند امور را تشخیص دهد. این حس مستقیم در روح ما نشان می‌دهد که بصیرت در روح ماست. بعلاوه، مرقس ۲: ۸ می‌گوید، «در روح خود ادراک نمود.» مرقس ۸: ۱۲ می‌گوید، «او از دل [در روح] آه کشید.» یوحنا ۱۱: ۳۳ می‌گوید، «در روح خود بشدّت مکدر شد.» درک کردن، آه کشیدن، و مکدر شدن در روح‌مان، از آن حس مستقیم تشخیص

دهنده‌ای که به هیچ دلیلی متکی نیست نشأت گرفته است. این چیزی است که ما آن را بصیرت، سوّمین عملکرد روح‌مان، می‌خوانیم.

### چهار جزء قلب - ذهن، اراده، احساس، وجدان

پس، قلب کدام است؟ قلب جزئی جداگانه و اضافه بر روان و روح نیست، بلکه از ترکیب تمامی اجزای روان، با جزء اول روح تشکیل شده است. پس قلب شامل: ذهن، اراده و احساس، علاوه بر یک جزء از روح، یعنی وجدان است. در نمودار ذیل، ناحیه سایه‌دار، اجزائی که قلب از آنها تشکیل شده را نشان می‌دهد.



انسان در تمام وجود خود چیزی بیشتر از سه بخش عمده ندارد. بعنوان یک انسان، ما یک بدن، یک روان، و یک روح داریم. قلب در وجود ما هست، ولی آن بخش چهارم و جداگانه‌ای نیست. حال ما باید اینکه ذهن، یعنی اولین جزء روان، جزئی از قلب است را تأیید کنیم. متی ۹: ۴ می‌گوید، «خیالات فاسد به خاطر [قلب] خود راه می‌دهید؟» این نشان می‌دهد که فرد می‌تواند در قلب خود فکر کند. از آنجایی که مراحل تفکر در ذهن صورت می‌گیرد، ثابت می‌کند که ذهن جزئی از قلب است. پیدایش ۶: ۵ می‌گوید، «خیال‌های دل.» افکار چیزی از ذهن هستند. لیکن پیدایش ۶: ۵ به افکار قلب اشاره دارد. همین در عبرانیان ۴: ۱۲ نیز دیده می‌شود، «افکار و...»

قلب.» این عبارات به تفصیل می‌گویند، ذهن که عضوی از روان باشد، جزئی از قلب است.

اراده، در اعمال ۱۱: ۲۳، به صورت «تصمیم قلب»، یا «مقصود قلب» دیده می‌شود. قصد کردن یک عملکرد از اراده است، ولی اعمال رسولان، بعنوان عملکردی در قلب به آن اشاره دارد. این نشان می‌دهد که اراده نیز جزئی از قلب است. عبرانیان ۴: ۱۲ از «نیّت‌های قلب»، صحبت می‌کند. نیّت که در ارتباط با مقصود است، از اراده می‌باشد. باز این ثابت می‌کند که اراده جزئی از قلب است. آیات بیشتری برای اثبات وجود دارد، ولی همین دو آیه کافی است، زیرا بر طبق معیار کلام مقدّس، تنها دو گواه لازم است.

احساس به این صورت در یوحنا ۱۶: ۲۲ یافت می‌شود، «دل شما خوش خواهد گشت.» خوش گشتن عاملی از احساس است، ولی در اینجا خداوند گفت که قلب خوش می‌گردد. این تأیید می‌کند که احساس نیز جزئی از قلب است. در همین فصل خداوند می‌گوید، «دل شما از غم پر شده است» (آ. ۶). غم نیز چیزی از احساس است. پس این دو آیه معلوم می‌کند که احساس جزئی از قلب است.

در مورد وجدان، عبرانیان ۱۰: ۲۲ می‌گوید، «دل‌های خود را از ضمیر [وجدان] بد پاشیده.» در اینجا می‌بینیم که وجدان بسیار با قلب سر و کار دارد. برای داشتن قلبی خالص، باید وجدانی بی‌تقصیر داشته باشیم؛ باید وجدان ما شستشو داده و پاشیده شده باشد. اوّل یوحنا ۳: ۲۰ می‌گوید، «دل ما، ما را مذمّت [ملامت] می‌کند.» ملامت کردن، کار وجدان است. پس این آیه ثابت می‌کند که وجدان جزئی از قلب است.

پس کلام مقدّس ثابت می‌کند که مجموع تمامی اجزای روان و جزء اوّل روح - یعنی ذهن، اراده، احساس، و وجدان - قلب را تشکیل می‌دهند.



## فصل هفتم

# عملکرد اجزای درونی و مخفی

اجازه دهید به ملاحظه اجزای درونی و جزء مخفی وجودمان ادامه دهیم. این دو واژه را باید به خاطر بسپاریم: «اجزای درونی» و «جزء مخفی». اجزای درونی وجود ما، اجزای روان است؛ و جزء مخفی، روح ماست. هر دو، یعنی هم روان و هم روح ما، از سه جزء تشکیل شده‌اند؛ و قلب ما مرکب از سه جزء از روان و یک جزء از روح است. برای ملاحظه جزئیات این اجزاء، باید مقداری وقت صرف کنیم. اول باید ببینیم که عملکرد قلب چیست و چطور باید به آن رسیدگی کرد. سپس باید روح، و بالاخره، روان را در نظر بگیریم. بیایید تا به خداوند روی آوریم، باشد که فیض یابیم تا این اجزاء را به وضوح ببینیم، باشد که تأثیر کافی برای شناخت همه اجزای خود دریافت کنیم تا بدانیم چگونه روح و قلب خود را جهت داشتن تجربه خداوند بکار گیریم. در این فصل به چگونگی عملکرد قلب، روح، و روان خواهیم پرداخت.

طبق کلام مقدس، اول باید به قلب، نه به روح یا روان، رسیدگی شود. این به این دلیل است که قلب مرکب از همه اجزای روان و مهمترین جزء روح، یعنی وجدان است. رابطه ما با خداوند باید از وجدان شروع شود. اگر وجدان ما در خطا باشد، باید یقین بدانیم که ما با هر دو، هم خدا و هم دیگران، در خطا هستیم. بنابراین، جهت داشتن اطمینان از رابطه‌ای مناسب با خدا، از آنجایی که وجدان جزء اصلی قلب است، باید اول از همه به قلب رسیدگی شود.

## قلب بعنوان عضو عشق ورزنده

دوم قرن‌تینان ۳: ۱۶ می‌گوید، «لیکن هرگاه [قلب] بسوی خداوند رجوع کند، نقاب برداشته می‌شود.» اول از همه، قلب باید بسوی خداوند بچرخد. این توبه واقعی است. در سقوط و گناه، قلب ما از خداوند دور گشته بود. اما بعد از توبه، قلب ما به خداوند بازگشت. بازگشت یا چرخش قلب بسوی خداوند، موردی یکبار و برای همیشه نیست. قلب باید همواره به خداوند بازگردد، روز به روز پس از برخاستن از خواب، باید نزد خداوند رفته و به او بگوییم، «خداوندا اکنون حاضرم، با رحمت و فیضت خواستارم که امروز از نو قلبم را به تو بگردانم.»

وقتی قلب ما بسوی خداوند بچرخد، پرده کنار می‌رود. بسیاری مردم با خود می‌گویند، «آه، چرا من رهنمود خدا را ندارم؟ چرا من از خواست خداوند بی‌خبرم؟» اما مشکل اینجاست که، قلب ایشان کجاست و به کدام سو متمایل است؟ قلب می‌بایست به خداوند متمایل و موافق باشد. وقتی جوان بودم، تقریباً هر روز دوم قرن‌تینان ۳: ۱۶ را دعا می‌کردم: «خداوندا، سبب شو تا من قلب خویش را بسوی تو بچرخانم.» آه، این نوع دعا کردن واقعاً کار می‌کند، فقط امتحان کنید. هر صبح قبل از خواندن کلام، اول از همه، قلب خود را بسوی خداوند بچرخانید. آنگاه خواهید دید که پرده کنار رفته و نور حاضر است. با چرخش قلب شما بسوی او، آن حجابی که بین شما و خداوند است کنار رفته و شما نور را خواهید دید.

بعد از چرخش بسوی خداوند، سپس قلب ما باید ایمان را بکار برد. رومیان ۱۰: ۹-۱۰ می‌گوید، «به دل ایمان آورید» و «به دل ایمان آورده می‌شود.» این نشان می‌دهد که ایمان آوردن، از بکار گرفتن روح، فکر، و اراده حاصل نمی‌شود، بلکه با بکار بردن قلب حاصل می‌شود: «به دل ایمان آورده می‌شود.» جهت همکاری با آن روح ساکن در درونمان، باید بیاموزیم که چگونه قلب خود را تمرین

داده و بکار گیریم. بعد از آنکه قلبمان بسوی خداوند چرخید، فوراً باید ایمان را در قلب بکار گیریم. باید قلب را جهت ایمان آوردن به هرآنچه خداوند در کلام می‌فرماید بکار گیریم، و با تمرین دادن قلب باید به هرآنچه در عمق وجود حس می‌کنیم ایمان آوریم. در محیط اطراف خود باید همواره به خداوند ایمان داشته باشیم. در هر موقعیت و هر پیشامدی باید قلب خود را برای ایمان به خداوند تمرین دهیم. تمرین ایمان در خداوند، قلب ما را از شک و تردید محافظت خواهد کرد. حتی باید در دعا از خداوند بخواهیم که قلب ما را از شک و تردید حفظ کند.

سوم اینکه قلب ما باید از یک وجدان شریر شسته شود (عبرانیان ۱۰: ۲۲). نه خود قلب، بلکه وجدان شریر، باید شسته شود. وجدان ما دائم به پاشیده شدن توسط خون رستگار کننده خداوند عیسی نیازمند است. هرچه بیشتر قلب خود را بسوی خداوند بگردانیم و با بکار بردن قلب خود بیشتر در خداوند ایمان آوریم، بیشتر این حس را در وجدان خواهیم داشت که در موارد بسیاری اشتباه هستیم. اگر قلبمان بسوی خداوند نباشد، هرگز خطای در وجدان را حس نخواهیم کرد. وقتی قلب ما از خداوند روگردان باشد تنها یک حس داریم: این که در همه چیز حق با ماست؛ همه کسان دیگر در خطا هستند، ولی ما خودمان حق داریم و درست هستیم. ولی وقتی قلبمان را بسوی خداوند می‌گردانیم، تنها خود، و نه دیگران، را می‌بینیم. هر چه بیشتر در خداوند ایمان داشته باشیم، حس این که در بسیاری از چیزها تا چه حد در خطا هستیم را خواهیم داشت. حس می‌کنیم که با همسر، فرزندان، والدین، و همکلاسی‌های خود در خطا هستیم. این اتهامات در قلب ما چیست؟ این همان وجدان است که ما را متهم می‌سازد. در چنین زمانی ما خود بخود، طبق اتهامات درونی وجدان، به همه چیز اعتراف می‌کنیم. هر چه بیشتر اعتراف کنیم، خون خداوند عیسی بر وجدان ما بیشتر بکار گرفته خواهد شد، و وجدان ما تصفیه، پاک، و بی‌تقصیر، یعنی وجدانی خالص خواهد بود. معنی پاشیدن قلب از

وجدانی شریر این است که وجدان ما چنان پاک شود که دیگر هیچ محکومیتی در قلب وجود نداشته باشد. سپس قلب در آرامش بوده و سرشار از شادی در خداوند است.

بعلاوه، طبق حزقیال ۳۶:۲۶، قلب باید تازه شود. در حزقیال ۳۶:۲۵ خداوند گفت: «آب پاک بر شما خواهم پاشید و طاهر خواهید شد، و شما را از همه نجاسات و از همه بتهای شما طاهر خواهم ساخت.» ولی این همه موضوع نیست. پاک کردن ما از همه نجاسات، گناهان، و حتی از بتهای، تنها جنبه منفی آن است. ما به چیزی مثبت نیاز داریم. بنابراین، آیه بعدی می‌گوید، «دل تازه به شما خواهم داد.» این دل تازه، همان قلب کهنه‌ای است که نوسازی شده است.

برای رسیدگی به قلب، چهار گام وجود دارد. بعد از ایمان آوردن و دریافت خداوند عیسی بعنوان نجات دهنده، این گامها به صورت یکجا انجام نمی‌پذیرد. ما که جویای خداوند عیسی هستیم، باید هر روز با برداشتن این چهار گام، قلب خود را تازه کنیم. باید قلب خود را رو به خداوند گردانیده و برای ایمان به او بکار بریم. باید قلب خود را از وجدان شریر پاک ساخته و آن را بارها و بارها نو سازیم. نوسازی قلب کاری نیست که یکبار و برای همیشه انجام شود. معتقدم که اگر پولس رسول امروز زنده بود، هنوز به نوسازی قلب خود نیاز داشت. ما باید فوراً این گامها را به اجرا در آوریم. وقتی صبح از خواب بر می‌خیزیم، اول باید دعا کنیم، «خداوندا، سبب شو تا قلبم را بسوی تو برگردانم.» سپس باید قلب خود را برای ایمان به خداوند تمرین دهیم: «خداوندا، من به تو و کلام تو ایمان دارم؛ من به عملکرد تو در درون و محیط اطراف خودم ایمان دارم.» در این نقطه، اینکه چقدر در خطا بوده، چه اشتباهاتی کرده، و تا چه حد آلوده هستیم را حس خواهیم کرد. بنابراین، برای پاک و شسته شدن، باید اعتراف کرده و خود را از وجدان شریر پاک سازیم. سپس قلبمان از نو تازه خواهد شد.

این چهار گام موجب خواهد شد که قلب ما به شایستگی عمل



کند. عملکرد قلب، عشق ورزیدن به خداوند است، زیرا قلب عضو عشق ورز وجود ماست. این در مرقس ۱۲: ۳۰ ثابت شده است: «و خداوند خدای خود را به تمامی دل خود محبت نما.» قلب به منظور عشق ورزیدن به خداوند خلق شده. اگر قلب نداشته باشیم، نمی‌توانیم عشق بورزیم. آیا می‌توانیم بدون چشم ببینیم؟ یا بدون گوش بشنویم؟ یا بدون ذهن فکر کنیم؟ خیر! به همین ترتیب، بدون قلب نیز نمی‌توانیم عشق بورزیم. بسیاری از مسیحیان نمی‌دانند که عملکرد قلب چیست. آنها کار چشم‌ها، گوش‌ها، و ذهن را می‌دانند، ولی نمی‌دانند که عملکرد قلب چیست.

عشق، موردی مربوط به قلب است. ما نمی‌توانیم مردم را با بینی یا با دست‌های خود دوست بداریم. قلب تنها عضوی است که قادر است عشق بورزد. هیچکس نمی‌تواند بگوید که هیچ چیز را دوست ندارد. هرکس چیزی را دوست دارد - یا خود خداوند، یا چیز دیگری، را دوست دارد. هر چه بیشتر قلب خود را بسوی خداوند باز کنیم، بیشتر آن را برای ایمان به خداوند تمرین خواهیم داد، و قلبمان بیشتر از وجدان شیرین پاک شده و تازه خواهد گشت. سپس قلب، ظرفیت عظیم‌تری برای عشق به خداوند خواهد داشت. این است عملکرد یک قلب تازه شده. هر صبح ما باید قلب خود را تازه کنیم، تا خداوند را بیشتر و بیشتر دوست بداریم.

همه تجارب روحانی، با عشق در قلب شروع می‌شود. اگر ما عاشق خداوند نباشیم، دریافت تجارب روحانی برایمان غیر ممکن خواهد بود. در واقع، داشتن قلبی عاشق خداوند عیسی، اولین تجربه نجات و حیات مسیحی ماست. هیچ شخصی وجود ندارد که واقعاً توبه کرده باشد ولی در قلب خود عشقی به خداوند نداشته باشد. آنها شاید زبان ابراز آن را نداشته باشند، ولی احساس شیرین عشق را در درون دارند. شاید خودشان آگاه نباشند، ولی نخستین تجربه آنها از نجات، واکنش یا بازتابی از عشق به خداوند در دل است.

برای اینکه خداوند را بیشتر و بیشتر دوست بداریم، باید یاد

بگیریم که چگونه قلب خود را چرخش و تمرین داده، و از وجدان شیرین پاک و تازه کنیم. این کمبود عشق نخستین و تازه به خداوند بود که باعث سقوط و افتادن کلیسا شد. وقتی قلب ما در عشق به خداوند تازه نباشد، سقوط کرده‌ایم. ما باید قلب خود را دوباره و دوباره به جانب خداوند برگردانیم، و مداوماً آن را تازه کنیم، تا بتوانیم عشقی نو نسبت به خداوند داشته باشیم.

### روح بعنوان عضو دریافت کننده

بعد از مشاهده عملکرد قلب، حال باید عملکرد روح را مورد توجه قرار دهیم. اول از همه، کتاب مقدس می‌گوید که ما در اصل مرده بودیم، ولی زمانی که خداوند عیسی را دریافت کردیم، جان گرفته و زنده گشتیم. اینکه ما مرده بودیم چه معنایی دارد؟ وقتی جوان بودم، نمی‌توانستم این را درک کنم. به خودم می‌گفتم، «چطور کتاب مقدس می‌گوید که من مرده‌ام در حالیکه هنوز زنده هستم؟» بعدها طبعاً آموختم که من در روح خود مرده بودم. این روح من بود که مرده و غیرفعال بود. عملکرد روح، تماس، مشارکت، دریافت و پرستش خداست. اما روح انسان، به سبب سقوط، خاموش و غیرفعال گشت. وقتی ما خداوند عیسی را بعنوان نجات دهنده دریافت می‌کنیم، «روح القدس»، یعنی آن روح شامل تمام، به درون روح ما وارد شده و آن را لمس کرده، و با چنین لمسی، روح ما جان گرفت. در اینجا واژه «جان گرفتن» به زبان یونانی یعنی: «تنها با لمس کردن، حیات اضافه می‌شود.»

این موضوع را شاید بتوان با مثال الکتریسیته تشریح کرد: اگر الکتریسیته را لمس کنیم، چیزی از الکتریسیته به ما وارد می‌شود. با یک لمس کوچک، الکتریسیته منتقل می‌شود. به همین گونه، روح القدس درون روح ما وارد شد و روح انسانی ما را لمس کرد، و با این لمس، آن حیات که خود خداوند عیسی باشد، به درون ما اضافه شد. پس روح مرده و غیر فعال ما فوراً زنده گشت. این بیش از یک

معجزه است. بسیاری اوقات فکر می‌کنیم که اگر شخصی مرده از مرگ بر می‌خاست، چقدر حیرت‌آور و چه معجزه‌ای می‌بود. ولی باید درک کنیم که وقتی روح‌القدس، روح مرده ما را زنده می‌گرداند، اعجازی فراتر صورت پذیرفته است. در تاریخ ثبت شده که هزاران و حتی میلیون‌ها نفر، از آنجایی که روح مرده آنها زنده شد، سریعاً تغییر کردند. شخصی که در روح مرده است، تنها در یک لحظه می‌تواند زنده شود. روح‌القدس بسیار قدرتمندتر از الکتروسیته، و در انتقال، بسیار سریع‌تر است.

کولسیان ۲: ۱۳ و افسسیان ۲: ۱ و ۵ می‌گوید که روح ما مرده بود و سپس زنده گردید. ما در گناهان مرده بودیم و سپس با مسیح زنده شدیم. این دو عبارت ثابت می‌کند که اصلاً ما در روح مرده بودیم، ولی وقتی خداوند عیسی را بعنوان نجات دهنده خود دریافت کردیم، روح مرده ما جان گرفته، زنده شد، و تولد دوباره یافت. این به آن معنی است که روح ما نه تنها زنده گشت، بلکه حیات دیگری نیز به درون روح ما اضافه شد. این حیات دیگر، حیات الهی و خلق نشده خداست. آن خود مسیح است. وقتی طبق کار نجات مسیح، روح‌القدس به درون ما آمد، نه تنها روح مرده ما را زنده گردانید، بلکه مسیح را نیز به درون روح ما آورد. این حیات تازه درون روح ما، حیاتی علاوه بر آنچه خدا در خلقت به ما داده بود است.

بنابراین، نه تنها روح مرده ما بازیافته و زنده گردیده، بلکه یک عنصر نو به روح ما اضافه شده است. این عنصر یا جوهر نو، خود مسیح است. این تولد تازه، یا احیا شدن است. یوحنا ۳: ۶ می‌گوید، «آنچه از روح مولود گشت روح است.» با تولد تازه، چیزی به غیر از آنچه در اصل داشتیم، به ما اضافه شد. باید این را بارها و بارها بگوییم: چیزی اضافه شده است. نه تنها آنچه کهنه و مرده بوده نو و زنده گشته، بلکه خود مسیح بعنوان آن عنصر حیات الهی، به درون ما اضافه شده است. این احیا شدن و حیات تازه است. از این طریق، ما اکنون یک روح نو داریم (حزقیال ۳۶: ۲۶).

می‌توانم بپرسم «آیا شما خودِ مسیح را بعنوان حیات تازه خودتان دریافت کرده‌اید؟» اگر جواب «بله» است، خواهیم پرسید، «پس چرا هنوز چنین بینوایید؟» مسیحیان باید مسیح را بعنوان یک واقعیت زنده بشناسند. انرژی اتمی تنها چیزی خارجی نیست، بلکه چیزی داخلی است. حتی در یک تکه کاغذ، انرژی اتمی وجود دارد. اما وقتی شما مسیح را دریافت کردید، چیزی قدرتمندتر از انرژی اتمی به داخل روح شما اضافه شد. اگر این را باور دارید، باید بالا پریده و بگویید «هللویاه!» باید خداوند را شکر و ستایش کنید که مسیحی چنین شگفت‌انگیز، شامل تمام، خستگی ناپذیر، و کاوش ناپذیر، حقیقتاً به درون شما اضافه گشته است. ما بسادگی کلمات درخور و مناسبی برای توصیف مسیحی که به درون ما آمده نداریم. تنها ابدیت می‌تواند این حقیقت را تعریف کند.

ولی، ستایش خدا راست، این تمام حقیقت نیست. بلکه همچنین آن روح القدس شامل تمام در روح ما مسکن گزیده است. وقتی نجات یافتیم، خدا نه تنها قلب و روح ما را تازه کرد، بلکه روح خویش را نیز درون ما قرار داد (حزقیال ۳۶: ۲۶، ۲۷؛ یوحنا ۱۴: ۱۷). این روح شگرف، در روح انسانی ما ساکن است (رومیان ۸: ۱۱، ۱۶). روح ما همان مسکن روح القدس است. ملاحظه کنید که این روح چقدر شگفت‌انگیز است. از زمان دریافت نجات، روح مرده ما با مسیح بعنوان حیات الهی، زنده گشته، احیا شده و روح القدس شامل تمام در آن مسکن گزیده است. ما اکنون چنین روحی داریم.

ولی حتی این هم تمام حقیقت نیست. روح ما اکنون با خداوند بعنوان یک روح پیوند شده است. روح انسانی ما و خودِ خداوند بعنوان آن روح، چون یک روح با هم پیوسته‌اند (اول قرنتیان ۶: ۱۷). کلام انسانی قادر به بیان این راز نیست.

مقصود و عملکرد روح انسان چیست؟ روح انسان برای تماس گرفتن و دریافت خداوند، پرستش خدا (یوحنا ۴: ۲۴) و مشارکت با خدای سه‌یکتاست. قلب، آن عضو عشق ورزنده است، در حالیکه روح،

آن عضو تماس گیرنده و دریافت کننده می‌باشد. یعنی ما نمی‌توانیم با روح خود عشق بورزیم. عشق ورزیدن باید با قلب انجام شود. اما بوسیله روح انسانی خود قادریم با خدایی که عاشقش هستیم تماس گرفته و او را دریافت کنیم.

من آن خواهری را که با این نوع پیام‌ها ناراحت شده بود هرگز فراموش نمی‌کنم. او فکر می‌کرد که اگر قلب ما عاشق خداوند باشد، همین کافی بوده و نیازی به صحبت از روح نیست. او فکر می‌کرد که روح و قلب عباراتی مترادف بوده و یکی هستند. احتمالاً بعد از شنیدن چنین پیامی، این خواهر آن شب خوب نخوابیده بود، چون صبح روز بعد در وقت صرف صبحانه پرسید: «آیا این کافی نیست که قلب ما عاشق خداوند است؟ چه نیازی به صحبت از روح است؟» پاسخ دادم، «خواهر، اینجا من یک کتاب مقدس دارم. آیا عاشقش هستی؟» جواب داد، «البته که عاشق آن هستم.» سپس گفتم، «آن را از من بگیر!» وقتی دستش را دراز کرد، گفتم، «نه، دستت را بکار نبر! این قلب شماست که عاشق کتاب مقدس است. تا وقتی قلب شما کتاب مقدس را دوست دارد، همین کافی است، دیگر چه نیازی دارید که دست خود را برای گرفتن آن بکار برید.» نکته روشن است. ما نمی‌توانیم بگوییم تا وقتی خداوند را دوست داریم همین کافی است. روح انسان لازمه دریافت مسیح است.

فرض کنیم که من صبحانه خود را خیلی دوست داشته باشم. ولی آیا برای دریافت آن، همین کافی است که تنها قلب من نان، شیر، آبمیوه، و غیره را دوست داشته باشد؟ مسلماً خیر! اگر دوست داشتن تنها کافی بود، گمانم بعد از چند روزی دفن می‌شدم. کار قلب عشق ورزیدن است؛ ولی برای دریافت کردن، باید عضو دیگری بکار گرفته شود. اینکه ما از چه عضوی استفاده کنیم نیز بستگی به آنچه دریافت خواهیم کرد دارد. برای دریافت کردن غذا، البته، باید دهان خود را بکار ببریم. برای دریافت کردن صدا، باید گوش‌های خود را بکار ببریم. برای دریافتن مناظر رنگارنگ، باید چشم‌های خود را بکار

بریم. حال چون ما خداوند را دوست داریم، برای دریافت کردن او چه عضوی را باید بکار ببریم؟ آیا باید چشمانمان را بکار ببریم؟ هر چه بیشتر با نگاه جستجو کنیم خداوند بیشتر ناپدید می‌شود. خدا مخصوصاً در ما تنها یک عضو را برای دریافت و لمس کردن خود آفریده، و آن عضو، روح ماست. روح درون ما بطور روحانی عهده‌دار انجام همان کاری است که معدۀ ما بطور فیزیکی. روح مخصوصاً برای دریافت خدا به درون ما آفریده شده.

ولی قبل از آنکه بتوانیم چیزی را دریافت کنیم، باید آن را دوست داشته باشیم. هیچکس چیزی را دریافت نمی‌کند مگر اینکه اول آن را دوست داشته باشد. اگر ما صبحانه خود را دوست نداشته باشیم، مشکل بتوانیم آن را دریافت کنیم. به همین دلیل است که اول باید اشتیاق داشته باشیم. وقتی ما خداوند را دوست داریم، قادر خواهیم بود تا او را بپذیریم، با او تماس بگیریم، با او گفتگو کرده، و مشارکت کنیم. قلب برای عشق است، ولی روح ما برای دریافت کردن اوست. بعد از نو و تازه کردن قلب است که ما علاقه و میلی تازه برای عشق به خداوند خواهیم داشت. بعد از تازه کردن روح است که ما توان و ظرفیتی تازه برای دریافت کردن خداوند خواهیم داشت. بنابراین، بعد از آنکه روح ما زنده شد، مسیح بعنوان حیات به آن اضافه شد، و روح‌القدس در آن مسکن گزیده و بعنوان یک روح به خداوند پیوست. آنگاه روح ما عضوی قادر و مشتاق برای دریافت و لمس خداوند گشت.

### روان بعنوان عضوی منعکس کننده

سپس، باید به روان خود رسیدگی کنیم. نخستین کاری که برای رسیدگی به روان باید بیاموزیم، انکار کردن آن است. دو عبارت، متی ۱۶: ۲۴-۲۶ و لوقا ۹: ۲۳-۲۵، به وضوح به ما می‌گویند که باید روان خود را، که همان خویشتن یا نفس است، انکار کنیم. در فصل قبلی دیدیم که روان یا همان خویشتن ما، از سه جزء تشکیل شده: ذهن،

اراده و احساس. بنابراین، باید یاد بگیریم که ذهن اراده، و احساس طبیعی خود را انکار کنیم.

دوم، روان باید پاک شود (اول پطرس ۱: ۲۲). پاکسازی روان عمدتاً توسط شنیدن و دریافت کلام خدا صورت می‌پذیرد. کلام خدا قادر است روان را از بسیاری چیزهای جسمانی، دنیوی، و طبیعی پاک کند. روان آن خویشتن ما، و همان وجود ماست، که صدمات وسیع و بزرگی دیده و به تصرف چیزهای جسمانی، دنیوی، و طبیعی درآمده است. بنابراین، اولین چیزی که باید در ما انکار شود، روان است؛ سپس، هر چه بیشتر روان خود را انکار کنیم، بیشتر توسط کلام خدا پاک و خالص خواهد شد.

سوم، روان ما باید دگرگون شود (دوم قرن‌تیان ۳: ۱۸؛ رومیان ۱۲: ۲). دوم قرن‌تیان ۳: ۱۸ می‌گوید که ما باید تبدیل یا دگرگون شویم، ولی به اینکه کدام جزء ما باید دگرگون شود اشاره‌ای نمی‌کند. ولیکن، رومیان ۱۲: ۲، نشان می‌دهد که ما توسط تازه شدن ذهن دگرگون می‌شویم. از آنجایی که ذهن جزء هدایت‌کننده روان است، این دگرگونی باید در روان ما صورت بپذیرد. بعد از احیا شدن روح، روان ما به دگرگونی نیاز دارد.

روان باید اول انکار، بعد پاک، و سپس به شکل مسیح دگرگون شود - ولی به چه منظوری؟ اشاره کردیم که مقصود قلب، دوست داشتن خداوند؛ و مقصود روح، دریافت و لمس خداوند است. ولی مقصود روان چیست؟ مقصود روان منعکس ساختن خداوند است. در بیشتر ترجمه‌ها در آیه دوم قرن‌تیان ۳: ۱۸، کلمه «منعکس» یا «بازتاب» ترجمه نشده است، ولی در زبان اصلی این مفهوم وجود دارد. منعکس کردن عملکرد یک آینه است، که با «چهره باز [بی‌نقاب]» می‌نگرد و منعکس می‌کند. با پاکسازی و دگرگون شدن، روان، همچون آینه، همان عضوی می‌شود که مسیح را ابراز کرده و منعکس می‌سازد. پس ما با قلب خود عاشق خدا هستیم، با روح خود او را دریافت و لمس می‌کنیم، و با روان دگرگون شده خود او را

منعکس و ابراز می‌کنیم. باید همه این چیزها را در زندگی روزانه خود بکار بریم. سپس زندگی ما نشان خواهد داد که آنچه در اینجا توضیح داده شد تماماً عملی بوده و واقعاً کارا است.



## فصل هشتم

# رسیدگی به قلب و روح

تاکنون تعریف و عملکرد قلب، روح و روان را ملاحظه کردیم. رابطه ما با خداوند همواره توسط قلب آغاز می‌شود و ادامه می‌یابد. البته، تماس با خداوند امری مربوط به روح است، ولی این تماس باید در قلب آغاز شده و ادامه یابد، چرا که قلب دروازه وجود ماست. ساختمانی با اتاق‌های زیاد همیشه یک درب ورودی و خروجی دارد که مردم از آن وارد و خارج می‌شوند. وقتی درب ورودی بسته باشد، همه از استفاده از اتاق‌های داخل ساختمان محروم می‌مانند، ولی به محض باز شدن آن، مردم می‌توانند وارد ساختمان شده و از اتاق‌هایش بهره‌مند شوند.

قلب جزئی جداگانه و مجزا از وجود ما نیست، بلکه از ترکیب همه اجزای روان و یک جزء روح تشکیل یافته است. از آنجایی که قلب از چنین ترکیبی تشکیل شده، پس همان دروازه وجود ماست. به عبارتی دیگر، قلب، هم ورودی و هم خروجی وجود ماست. هرآنچه به درون وجود ما داخل می‌گردد، باید از طریق قلب وارد شود، و هرآنچه از وجود ما خارج می‌گردد، باید از قلب عبور کند.

برای مثال، اگر به هنگام گوش دادن به یک پیام قلبی حاضر نداشته باشیم، جوهر آن پیام را دریافت نخواهیم کرد. یا به هنگام مطالعه، اگر در دل اشتیاقی برای محتوای کتابی که می‌خوانیم نداشته باشیم، چیزی از آن نخواهیم فهمید. حتی به هنگام خوردن، اگر دلمان مایل به خوردن نباشد، غذا را نخواهیم چشید. این ثابت می‌کند که

قلب عضوی تحکیم کننده است. برای اداره کردن یک ساختمان، باید قادر به باز یا بسته کردن درها باشیم. قدرت باز و بسته کردن تمام وجود ما، در قلب ماست.

به همین دلیل، بشارت انجیل باید توسط روح القدس هدایت شود تا قلب انسان را لمس کند. مؤثرترین راه برای بشارت انجیل، لمس کردن قلب انسان است. اگر بتوان در قلب افراد رخنه کرد، بسیاری برای خداوند بدست آورده می‌شوند. از این رو است که بی‌ایمانان قلب خود را به روی بشارت انجیل سخت و بسته نگاه می‌دارند. علیرغم اینکه چقدر به ایشان بشارت دهیم، اگر قلب خود را بسته نگاه دارند، نمی‌توانیم آنها را لمس کنیم، چون «دروازه» وجودشان بسته است. اگر بخواهیم بشارتمان مؤثر واقع شود، باید راه رخنه کردن به این دروازه را بیابیم. بهترین مبشر کسی است که کلید گشودن قلب را بیابد.

حتی خود خداوند، از طریق قلبمان، ما را مجذوب خویش می‌سازد. او اول روح ما را به جنبش در نمی‌آورد. در ابتدای غزل غزل‌ها، آن جوینده از خداوند می‌خواهد که وی را با عشق خودش جذب کند تا بتواند به خداوند عشق بورزد. خداوند قلب ما را با عشق خود لمس می‌کند. از این رو، پس از رستاخیز، خداوند از پطرس پرسید، «آیا مرا محبت می‌نمایی؟» (یوحنا ۲۱). عشق خداوند بهترین راه برای گشودن قفل دروازه قلب است. بنابراین، مؤثرترین راه جهت گشودن قلب، بشارت در مورد عشق خداست. وقتی قلب گشوده شود، لمس کردن روح و وجود انسان، برای روح القدس آسان خواهد بود. این نه تنها در مورد بشارت انجیل، بلکه حتی در خدمت تعالیم مسیحی نیز صحت دارد.

## رسیدگی به قلب

به همین خاطر برای اینکه بتوانیم یک رابطه مناسب با خداوند داشته باشیم، باید به قلب خود رسیدگی کنیم. چطور می‌توانیم به

قلب خود رسیدگی کنیم؟ بسیار ساده است. کلام مقدّس می‌گوید، «خوشا بحال پاک [خالص] دلان» (متی ۵: ۸). بعضی از مترجمان، کلمه «خالص» را به «پاک» تغییر داده‌اند، «خوشا به حال پاک دلان.» ولیکن، «پاک» کلمه متناسبی نیست. مسئله فقط داشتن قلبی پاک نیست، بلکه داشتن قلبی خالص است. ما ممکن است پاک بوده ولی اختلاط داشته باشیم، که در آن صورت، ناخالص هستیم. ناخالص بودن به معنی کثیف بودن نیست، بلکه به معنی داشتن بیش از یک هدف و مقصود است.

این مشکل بسیاری از برادران و خواهران است. آنها فکر می‌کنند چون که پاک و بدون محکومیت هستند، بنابراین، در قلب خویش هیچ مشکلی ندارند. لیکن آنها خالص نیستند، چون بیش از یک هدف و بیش از یک مقصود دارند. بله، مقصود آنها خدا هست، ولی هم زمان اهداف دیگر را نیز دنبال می‌کنند. ممکن است که قصد ایشان خدا و گرفتن مدرک دکترا باشد. وقتی آنها دو هدف را دنبال می‌کنند، دارای ناخالصی و پیچیدگی هستند. برای مثال، ما نمی‌توانیم با چشمان خود دو چیز را به طور هم زمان ببینیم. اگر سعی کنیم به دو چیز به طور هم زمان بنگریم، هر دوی آنها تار دیده خواهند شد. چرا بعضی می‌گویند که خواسته خداوند برایشان روشن نیست؟ به این دلیل که آنها دو هدف، دو مقصود دارند. بسیاری برادران و خواهران بیش از دو مقصود دارند. آنها مقاصد بسیاری را دنبال می‌کنند. بله، آنها جویای خداوند هستند، ولی هم زمان دنبال چیزهای دیگری چون مقام و مشاغل برای خود می‌باشند. آنها چگونه می‌توانند از این گنجی و سردرگمی اجتناب کنند؟ باید که قلب ایشان از بسیاری جاه طلبی‌ها خالص شود تا تنها هدف ایشان خودِ خداوند باشد.

حتی بسیاری از خادمان مسیحی هم اهدافی دارند. یکبار برادری شهادت داد که هدف بزرگی داشت: او می‌خواست بزرگترین واعظ در شبکه مسیحی خود باشد. قلب او پاک ولی ناخالص بود. قلب او باید آنقدر خالص و تصفیه شود تا وقتی که فقط یک هدف داشته

باشد - خود خداوند. بعضی از خادمان مسیحی، هم خداوند و هم کار خداوند را بعنوان هدف دنبال می‌کنند. پس آنها دو هدف دارند. آنها باید قلب خود را خالص کنند تا جایی که چیزی بجز خداوند را جهت هدف خود دنبال نکنند. هدف، مقصود، و دلبستگی آنها باید فقط خود خداوند باشد. زمانی که مطلقاً جویای چیزی بغیر از خداوند نباشند، قلبی خالص خواهند داشت؛ و اگر چنین قلب خالصی داشته باشند، «آسمان» برایشان نه تنها گشوده بلکه بسیار صاف و روشن خواهد بود. گاهی آسمان گشوده ولی ابری است. آسمان روحانی ابری است، چون قلب مخلوط و ناخالص است. وقتی قلب از اهداف بسیاری تصفیه شود، آسمان صاف می‌شود.

واژه دیگری که کلام خدا در تعریف قلب استفاده کرده، «یک‌دلی»، «اخلاص قلبی» است. بعضی از ترجمه‌ها آن را «ساده‌دلی» ترجمه کرده‌اند. یک‌دل بودن یعنی ساده بودن در قلب. ساده بودن به مفهومی یعنی نادان بودن. آنهایی که واقعاً خداوند را دوست دارند و او را دنبال می‌کنند، هیچ نمی‌دانند. ما همه باید مسیحیان نادان باشیم! این یعنی «ما هیچ چیز بجز عیسی نمی‌شناسیم. ما در هر کاری تنها عیسی را می‌شناسیم. ما در هر جایی تنها عیسی را می‌شناسیم.» ما مسیحیان نباید سعی کنیم که زیرک و باهوش باشیم. ما تنها یک راه داریم - راه باریک عیسی. مردم خواهند گفت، «شما نادانید»، ولی ما باید یک چنین نادانی را دوست داشته باشیم. این آن سادگی است.

سه آیه‌ای که در کلام مقدّس به اخلاص در قلب اشاره دارند، مزامیر ۷۳: ۱، متی ۵: ۸، و دوّم تیموتائوس ۲: ۲۲ هستند. آخرین آیه ذکر شده نشان می‌دهد، هنگامی که کلیساها رو به زوال هستند، ما باید با اخلاص قلب خداوند را دنبال کرده و همراه با کسانی که قلبی خالص دارند دعا کنیم. حداقل سه آیه وجود دارد که از اخلاص قلبی قلب صحبت می‌کنند: اعمال ۲: ۴۶، افسسیان ۶: ۵، کولسیان ۳: ۲۲. اگر ما خداوند را دنبال و خدمت می‌کنیم، باید به این دو موضوع

رسیدگی کنیم: خالص بودن و یگانه بودن قلبمان. باید بیاموزیم که نه تنها قلبی پاک و درست، بلکه قلبی خالص و یگانه داشته باشیم. اگر به قلب خود این چنین رسیدگی کنیم، تمام وجودمان بسوی خداوند گشوده می‌شود، چون آن دروازه در ما گشوده است. این یک تعلیم عقیدتی نیست، بلکه بسادگی یک سری دستورالعمل برای چگونگی رسیدگی به قلب است تا خداوند بتواند تمام وجود ما را تسخیر و تصاحب کند.

### رسیدگی به وجدان

مجدداً تکرار می‌کنم، خداوند باید اول ما را با عشق خود به سوی خویش جذب کند. او قلب ما را با عشق خود به منظور گشودن آن لمس می‌کند. سپس، بلافاصله بعد از رسیدگی به قلب، وجدان باید مورد رسیدگی قرار گیرد، چون در حضور خداوند، نخست به قلب و سپس به وجدان رسیدگی می‌شود. اگر در قلب خود خالص و یگانه باشیم، وجدان ما بسیار بیدار و هشیار عمل خواهد کرد. شاید ما حس نکنیم که در خطا و در اشتباه هستیم، ولی بعد از رسیدگی به قلب و خالص و یگانه شدن آن، عملکرد وجدان در ما کامل خواهد بود، یعنی وجدان ما شروع به سرزنش می‌کند و موجب می‌شود که به خطای خود اعتراف کرده و با آن برخورد کنیم. چنین وجدانی ما را عاری از تقصیر، رنجش و لغزش می‌سازد. پولس گفت که او خود را ریاضت می‌دهد تا «پیوسته ضمیر [وجدان] خود را به سوی خدا و مردم بی لغزش» نگاه دارد (اعمال ۲۴: ۱۶). وجدانی بدون لغزش، وجدانی آزاد از هر نوع رنجش و اتهام است.

برای شناخت تفاوت بین روان و روح باید وجدانی بیدار داشته باشیم. لیکن با داشتن استدلال در افکارمان، این بسیار مشکل می‌شود. شاید بگویید، «من ده درصد خطا ورزیده‌ام، ولی آن برادر به من صد درصد خطا ورزیده است. پس او چیزی برابر با نود درصد به من بدهکار است.» این چیزی نیست بجز حساب و کتاب‌های ذهنی در

روان. زمانی که با استفاده از منطق در ذهن خود در حال دلیل تراشی هستیم، چیزی عمیق‌تر در وجودمان می‌گوید، «صرف نظر از هرچه آن برادر به تو بدهکار است، تو باید به آن ده درصد خودت رسیدگی کنی.»

حساب روحانی شبیه حساب بانکی نیست. حساب در بانک، طلب‌کاری، بدهکاری و باقیمانده دارد؛ ولی حساب در روح، تنها یک ستون دارد - بدهکاری. علیرغم اینکه چقدر طلبکاریم، تا وقتی بدهی داشته باشیم، باید آن را پردازیم. فرض کنید که من ساعتی را از شما دزدیده‌ام، و شما یک ماشین از من دزدیده‌اید. ما در این مورد که از یکدیگر چه دزدیده‌ایم بسیار روشن هستیم. ولی روزی، وجدان من بیدار شده، خواهد گفت، «تو باید به آن چیزی که دزدیده‌ای رسیدگی و تصفیۀ حساب کنی.» البته، اگر من یک حساب بانکی را تراز می‌کردم، با خود می‌گفتم، «بهای ساعتی که من دزدیدم صد دلار، و ماشینی که او دزدیده دو هزار دلار است، پس این فرد هزار و نه صد دلار به من بدهکار است. در این حالت دیگر لازم نیست که من به وجدان خود رسیدگی کنم؛ بلکه، باید باقیمانده را از او بازستانم.» ولی حساب روحانی به این طریق کار نمی‌کند. حساب روحانی خواستار آن است که من بدهی آن شخص را فراموش کرده و حساب آن صد دلاری را که بدهکارم تصفیه کنم. من حتی باید از این فرد عذر خواهی کنم: «آقا، من بسیار متأسفم. دزدی برای من گناه محسوب می‌شود. ساعت دزدیده شده اینجاست، من آن را به شما بازمی‌گردانم.» من نباید هیچ کلامی راجع به ماشینی که دزدیده شده بگویم. تنها روح‌القدس حق دارد چیزی به او بگوید. در حساب آسمانی تنها یک ستون وجود دارد.

آیا نکته را ملاحظه می‌کنید؟ اگر شما بحث و استدلال می‌کنید، بسادگی در ذهنتان به سر می‌برید، نه در روح.

برای تشریح بیشتر، فرض کنید روح‌القدس در روح شما کار کرده، از شما بخواهد که به صدای خداوند پاسخ دهید. ولی دلایل بسیاری

به ذهن شما هجوم می‌آورند: «در مورد همسر چه کنم؟ در مورد فرزندانم چه کنم؟ در مورد تحصیلات آنها چه کنم؟ خوب است کمی بیشتر صبر کنم تا زمان بهتری بتوانم به فراخوانی خداوند پاسخ دهم.» این چیزی مگر بحث و دلیل تراشی قوهٔ ذهنی در روان نیست. شما بسیار منطقی، بسیار معقول و بسیار صحیح هستید، ولی هنوز به فراخواندن خداوند پاسخ نداده‌اید و آن در عمق روح شما وجود دارد.

درک کردن تفاوت بین روان و روح آسان است، ولی مشکل این است که چون هنوز قلب ما باز نیست، شاید هنوز تمام وجود ما بسته باشد. باید این را بارها و بارها بگوییم: ما باید قلب خود را باز کنیم. وقتی ما به قلب خود چنان رسیدگی کردیم که خالص و یگانه شد، سپس وجدان ما وجدانی هشیار و بیدار خواهد بود تا ما را از بسیاری اتهامات و سرزنش‌ها آگاه سازد. وجدان تنها با اعتراف کردن، و با بکار بردن و پاشیدن خون پاک کنندهٔ خداوند اصلاح می‌شود (عبرانیان ۹: ۱۴).

وقتی وجدان ما پاک شود، خدای زنده را خدمت خواهیم کرد. خدا خدای زنده است، ولی وقتی وجدان ما پر از تقصیر و رنجش باشد، او دیگر برای ما خدای زنده نیست. در چنین حالتی، ما خدا را فقط به اسم داریم؛ ولی وقتی وجدان ما با خون پاکیزه شد، پی می‌بریم که او بسیار زنده است. گاهی به نظر می‌رسد که خدا واقعی و زنده نیست؛ او تنها یک عنوان است، «خدا» همین و بس. وقتی وجدان ما گُند، پر از تقصیر و رنجش است، نیاز به اعتراف و تطهیر دارد.

سپس وجدانی خالص خواهیم داشت. پولس رسول به تیموتائوس گفت که او خدا را با وجدانی خالص خدمت می‌کرد - نه تنها یک وجدان پاک شده، بلکه یک وجدان خالص و بدون ابهام (دوم تیموتائوس ۱: ۳). هر تهمتی در وجدان، آن را ناخالص و کدر می‌سازد، و مانع مشارکت ما با خداوند می‌شود.

یک وجدان خالص همچنین یک وجدان صالح است (اول تیموتائوس ۱: ۵، ۱۹ و اول پطرس ۳: ۱۶، ۲۱). یک وجدان صالح یا نیک، وجدانی است که هم پاک و هم خالص شده باشد، یعنی درست و شفاف و عاری از کدورت است. وجدانی چنین شایسته، ما را به حضور خداوند می‌آورد، و دیگر هیچ مانعی بین ما و او نخواهد بود، زیرا وجدان ما پاک و خالص شده است.

### رسیدگی به قوه مشارکت

به دنبال رسیدگی به وجدان، باید به قوه مشارکت در روحان رسیدگی شود. چنانکه در اول یوحنا ۱: ۱-۷ آمده، توسط یک وجدان نیک، مشارکت بین ما و خدا برقرار می‌شود. وقتی وجدان مقصر باشد، مانع مشارکت ما با خداوند گشته و به آن لطمه می‌زند؛ بنابراین، طبق اول یوحنا ۱: ۹، ما باید به خطاها، تقصیرات و گناهان خود اعتراف کنیم تا خون خداوند عیسی وجدانمان را پاک سازد. سپس در وجدانمان هیچ محکومیتی که مانع مشارکت ما با خداوند باشد، وجود نخواهد داشت. صریحاً بگویم، مشارکت با خداوند، بستگی به رسیدگی ما به وجدانمان داشته و با یک وجدان خالص برقرار می‌شود. بنابراین، از آنجایی که رسیدگی به وجدانمان همان رسیدگی به مشارکتمان است، در واقع، این دو یکی هستند. مشارکت با خداوند در صورتی برقرار می‌گردد که در وجدان ما هیچ تقصیر و رنجشی وجود نداشته باشد. اگر در مشارکت ما با خداوند شکافی وجود دارد، به این معنی است که وجدان ما مقصر است. اگر وجدان ما خالص و شفاف نباشد، مشارکت از بین می‌رود. تنها با بازسازی وجدان است که مشارکت برقرار می‌گردد.

### رسیدگی به قوه بصیرت

حال به قوه بصیرت در روح می‌پردازیم. همان طوری که مشارکت پیرو وجدان است، بصیرت نیز پیرو مشارکت است. اگر در وجدانمان



مقصر باشیم، مشارکت ما با خداوند قطع می‌شود، و وقتی مشارکت قطع شد، بصیرت کار نخواهد کرد. بنابراین، رسیدگی به وجدان، بسیار اساسی است. یک وجدان شفاف ما را به حضور خداوند می‌آورد که منتهی به مشارکتی زنده با او می‌شود. از طریق این مشارکت زنده، روح ما به آسانی و مستقیماً خواست خدا را حس خواهد کرد - این عملکرد بصیرت است. این عملکرد کاملاً وابسته به مشارکتی کامل است. وقتی مشارکت ما کامل باشد، بصیرت کار خود را به خوبی انجام می‌دهد. وقتی مشارکت ما با خداوند قطع شده باشد، بصیرت خود به خود از کار خواهد افتاد و تنها با برقراری مشارکت است که ترمیم می‌شود.

اول یوحنا ۲: ۲۷، کلامی بسیار پر اهمیت است که اکثر ما از آن غافل هستیم. این آیه می‌گوید که آن مسح در ما ساکن است. مسح، کارکرد روح القدس در درون روح ماست که به ما حسی مستقیم از جانب خدا می‌دهد؛ این حس مستقیم همان بصیرت است. اول یوحنا فصل ۱، نشان می‌دهد که بوسیله خون، مشارکت برقرار یا نگهداری می‌شود. فصل ۲ نشان می‌دهد که بصیرت توسط مسح درونی روح القدس عمل می‌کند. وقتی روح القدس با حرکت در روحمان ما را مسح می‌کند، آنگاه ما حسی مستقیم از بصیرت دریافت می‌کنیم. از طریق قوه بصیرت در روحمان، دارای دانش درونی، نه فهم و درک عقلانی، هستیم. دانش درونی در روح ماست، در حالیکه فهمیدن در ذهن است. این دانش درونی در روح، همیشه برتر از درک و فهم ذهنی ماست. به عبارتی دیگر، وقتی روح القدس روح ما را مسح می‌کند، حسی مستقیم در بصیرت خود دریافت می‌کنیم. از طریق قوه بصیرت در روح خود، ما دانشی درونی داریم که حس کردن چیزی از خداست. ولی برای فهمیدن این حس در روحمان، ما همچنان به ذهن خود نیازمندیم. گاهی می‌توانیم چیزی را در روح خود بدانیم، ولی قادر به درک آن در ذهن نیستیم. به نظر می‌رسد این زبانی آسمانی است، و دنیا نمی‌داند ما از چه صحبت می‌کنیم. عملکرد ادراک ذهنی، تنها

برای توضیح و تفسیر آنچه روح ما بعنوان دانش درون حس می‌کند است. هرآنچه بصیرت در روح حس می‌کند، توسط ذهن روشن و تازه شده ما، تفسیر می‌شود.

اجازه دهید اینطور توضیح دهیم. گاهی صبحگاه وقتی کلام را می‌خوانیم و دعا می‌کنیم، خود بخود در روح خود بار قلبی را حس می‌کنیم، بار قلبی چنان سنگین و عمیق که نمی‌توانیم بفهمیم دلیل آن چیست. برای دانستن دلیل آن، باید به خداوند مراجعه کنیم. به تدریج و در طی روز، با ذهن خود شروع به درک آنچه در روحمان می‌گذرد می‌کنیم. صبحگاه توسط بصیرت در روحمان، آن بار قلبی یا آن دانش درونی را حس کرده‌ایم، ولی در طی روز و به تدریج، معنی این بار قلبی را در ذهن خود درک خواهیم کرد.

به طور خلاصه، اوّل یوحنا ۱، آشکار می‌کند که مشارکت باید برقرار شود، و اوّل یوحنا ۲، مخصوصاً آیه ۲۷، نشان می‌دهد که بصیرت باید توسط روح القدس برانگیخته یا مسح شود. اما مشارکت و مسح بستگی کامل به رسیدگی ما به وجدان دارد. از طریق یک چنین رسیدگی، می‌توانیم وجدانی شفاف و خالص کسب کنیم تا امکان داشتن یک مشارکت کامل با خداوند را برای ما فراهم سازد. این منجر به عملکرد بصیرت می‌شود، چون آنگاه روح القدس جهت حرکت و مسح در ما، زمینه خواهد داشت. دوباره می‌گوییم که همه اینها باید برای ما به صورت تمرین روزانه درآید. ما باید روز به روز به قلب، وجدان، مشارکت و بصیرت خود رسیدگی کنیم.

فصل نهم

## رسیدگی به روان

در ترتیب رسیدگی‌ها در مقابل خداوند، باید از قلب شروع کنیم، چون قلب ورودی و خروجی تمام وجود ماست. دوّم، باید به وجدان، و سوّم، به مشارکت خود با خداوند رسیدگی کنیم. ما با داشتن وجدانی خالص و بی‌ملاّت، مشارکتی زلال و شفاف با خداوند خواهیم داشت. جایگاه بعدی در این ترتیب، بصیرت یا مَسَح است که همیشه بر پایه پاشیدن خون استوار است. این اصل، که خون قبل از مَسَح می‌آید، در نمادهای عهد قدیم ارائه شده است. پاشیدن خون، به چیزهای منفی رسیدگی می‌کند، و مَسَحِ روح القدس، چیزهای مثبت را به همراه می‌آورد و عنصر یا ماهیّت خودِ خدا را در ما بکار می‌برد. خون، همه آنچه منفی است را می‌شوید؛ و مَسَح، همه آنچه خدا هست را در ما می‌آورد. به واسطه مَسَح، خودِ خدا در ما بکار برده می‌شود. با این مَسَح درون روحمان، و از طریق عملکرد بصیرت، ما یک حس مستقیم را از خدا دریافت می‌کنیم. ترتیب درست بر طبق تجربه، از این قرار است: قلب، وجدان، مشارکت و بصیرت. همه رسیدگی‌ها از قلب شروع شده و در روح ما ادامه می‌یابد. در ادامه، حال باید رسیدگی به روان را مورد توجه قرار دهیم.

## رسیدگی به ذهن

به همراه بصیرت در روح، ما به ذهن نیاز داریم. بصیرت به ما حسی از معرفت درون می‌دهد. ولی حس کردن امور روحانی یک چیز، و فهمیدن آنها چیز دیگری است! امور خدا در روح حس

می‌شود، ولی فهمیدن و درک آنها در ذهن است. بسیاری اوقات ما چیزی از خدا را در روح حس می‌کنیم، ولی بخاطر اشکالات ذهنی، آن را درک نمی‌کنیم. گاهی ممکن است دو یا سه هفته، حتی ماه‌ها طول بکشد تا قادر به فهمیدن آنچه در روح خود حس کرده‌ایم بشویم. ممکن است از چیزی آگاه باشیم، ولی نتوانیم آن را تفسیر کنیم. ما در ذهن خود به فهم و ادراک نیاز داریم تا آنچه که در روح می‌گذرد را برایمان تفسیر کند. امور خدا توسط عملکرد بصیرت در روح ما حس می‌شوند، ولی آنها توسط عملکرد فهمیدن در قوای ذهنی قابل درک هستند.

به این دلیل در رومیان ۱۲: ۲، به ما گفته شده که ما به تازگی در ذهن نیاز داریم. ولی این آیه، اوّل می‌گوید که ما نباید هم‌مشکل این عصر بشویم. «جهان» یا «دنیا» در ترجمه کینگ جیمز، به معنای «عصر» در متن یونانی است. «عصر» نیز در زبان یونانی مترادف است با «مدرن» در زبان انگلیسی؛ یعنی پیرو مسیر مدرن و فعلی این دنیا بودن. تاریخ جهان، به اعصار متوالی، مثل قرن اوّل، قرن دوّم، و غیره تقسیم شده است. می‌توان گفت که هر قرن، یک عصر است. بدون اعصار، دنیا نمی‌تواند وجود داشته باشد. عصر امروز، آن بخش از نظام دنیاست که در حال حاضر ما را احاطه کرده؛ پس، هم‌مشکل این عصر بودن، به معنای دنبال روی کردن از این عصر و دنیای حاضر است.

رومیان ۱۲: ۲ چنین ادامه می‌دهد، «بلکه به تازگی ذهن، خود را تبدیل دهید.» اگر ما با چیزهای این عصر اشغال شده باشیم، ذهن ما هرگز نمی‌تواند تازه شود. به همین دلیل است که حتی بسیاری از مسیحیانی که حقیقتاً نجات یافته‌اند، قادر به درک چیزهای روحانی نیستند. آنها زیادی مدرن گشته‌اند. ما باید این عصر مدرن را رها کنیم. اگر ما هم‌مشکل این عصر شویم، هرگز قادر نخواهیم بود که به تازگی ذهن دگرگون شویم.

از آنجایی که ذهن جزئی از روان است، عمل دگرگونی در روان

صورت می‌پذیرد. ما قبلاً در روح احیا گشته‌ایم، ولی اکنون مشکل روان ماست. در مورد احیای ما شکی وجود ندارد، چون خداوند بعنوان آن حیات ابدی در درون ما، و روح‌القدس در روح ما ساکن است. روح ما با مسیح بعنوان حیات الهی زنده، و توسط روح‌القدس احیا گشته است. ولی روانمان چگونه؟ ذهن، اراده و احساسمان چگونه؟ در روح، ما کاملاً با مردم دنیا متفاوت هستیم، ولی ترسم این است که در ذهن، اراده، و احساسمان، هنوز درست مانند آنها باشیم. احیا در روحمان صورت پذیرفته، ولی بعد از احیا در روح، هنوز ما باید در روان خود دگرگون شویم.

اجازه دهید این موضوع را با چند مثال تشریح کنیم. در مورد موضوع لباس پوشیدن، بسیاری از نجات یافته‌گان، درست مانند مردم دنیا به مُد فکر می‌کنند. آنها با پیروی از عصر مُدرن لباس می‌پوشند. آنها فکر می‌کنند همین قدر که فرم لباس پوشیدنشان خطا نباشد کافی است، ولی این تنها یک تفکر انسانی و یک برداشت طبیعی است. اگر آنها به تازگی ذهن تبدیل شوند، افکارشان دربارهٔ نحوهٔ لباس پوشیدن تغییر خواهد کرد.

در مورد خرج کردنمان چگونه؟ آیا روشی که ما از پول خود استفاده می‌کنیم تغییر یافته؟ من حکایت بسیاری از مسیحیان را می‌دانم. بعد از نجات یافتن، آنها برای استفاده از پول خود تقریباً همان روش مردم دنیا را ادامه می‌دهند، تا وقتی که خداوند را بیشتر دوست داشته و به او فرصت بیشتری جهت عملکرد در درون خود بدهند؛ آن وقت است که در نحوهٔ مصرف پول خود دگرگون خواهند شد.

به همین نحو، بسیاری از برادران جوانی که در دانشگاه‌ها درس می‌خوانند، در مورد تحصیل و مدرک تحصیلی خود، دارای همان تفکری هستند که دیگر جوانان دنیایی به آن معتقدند. ولی اگر به خداوند زمینه دهند و توسط تازه شدن ذهن، در روان خود دگرگون شوند، ذهنیت آنها در این مورد تغییر خواهد کرد. این بدان معنا

نیست که آنها تحصیلات را رها می‌کنند، بلکه طرز تفکر و برداشت آنها در مورد تحصیلاتشان کاملاً متفاوت خواهد بود، و وجه نظر متفاوتی از ارزیابی و آخذ مدرک تحصیلی خود خواهند داشت.

باید در افکارمان نسبت به همه چیز تغییر بوجود آید. این تغییرات در افکار کدامند؟ این همان دگرگون شدن در روان توسط تازگی ذهن است. ما مسیح را بعنوان حیات در درون خود داریم، ولی اکنون نیازمندیم تا مسیح اجزای درونی روانمان را با ذات خودش اشباع کند، تا روان ما را به شکل خود دگرگون سازد. آنگاه شکل مسیح در افکارمان منعکس خواهد شد. سپس ذهن تازه شده ما، در هر آنچه اندیشیده و مورد نظر قرار دهیم، شکل پر جلال مسیح را ابراز خواهد کرد. در نتیجه، درک ذهنی ما روحانی گشته، و فهم و درک کردن چیزهایی که در روح خود حس می‌کنیم، برایمان بسیار آسان خواهد گردید.

ترجمه مناسب رومیان ۸: ۶ چنین است، «تفکر روح [ذهن را بر روح گذاشتن]، حیات و آرامش است» یا «ذهنی که بر روح گذاشته شده، حیات و آرامش است.» در رومیان ۷، ذهن سعی دارد تا با تقلا و با کوشش مستقل خودش کار انجام دهد؛ در نتیجه، همیشه شکست می‌خورد. ولی در رومیان ۸، ذهن با روح همکاری کرده و بر حسب روح است. ذهن قانونی دیگر یافته که قدرتمندتر و راسخ‌تر از قانون گناه ذکر شده در فصل ۷ است. این قانون جدید همان قانون حیات مسیح ساکن در روح ماست. ذهن دیگر هرگز مستقلاً کاری انجام نخواهد داد، بلکه خود را در روح، که مسکن روح القدس است، قرار می‌دهد. این ذهن بر طبق روح، و نه بر طبق جسم است. تازه کردن ذهن یک چیز، و قرار دادن ذهن بر روح، ماندن در روح، و همکاری با روح، چیزی دیگر است. هر چه ذهن ما بیشتر با روحمان بایستد، بیشتر تحت کنترل و نظارت آن قرار خواهد گرفت. چون ذهن ما با روح می‌ایستد، روح بر ذهن ما فرمانروایی کرده، ذهن از روح اشباع شده، و تبدیل به روح ذهن ما می‌گردد. رومیان

۸: ۶ می‌گوید، «تفکر روح» ولی افسسیان ۴: ۲۳ می‌گوید، «روح ذهن.» زمانی که روح، ذهن ما را کنترل و اشباع می‌کند، روح تبدیل به روح ذهن ما می‌گردد. بیایید متون افسسیان ۴: ۲۳ را در نظر بگیریم. آیه ۲۲، تذکر می‌دهد که ما باید انسان کهنه را از تن به در آوریم، و آیه ۲۴، می‌گوید که ما باید انسان نو را بپوشیم. این عمل صلیب و رستاخیز است. از تن به در آوردن انسان کهنه عمل صلیب، و پوشیدن انسان نو عمل رستاخیز است. بین عمل صلیب و عمل رستاخیز، آیه ۲۳ قرار دارد که می‌گوید، «و به روح ذهن خود تازه شوید.» تازه شدن ذهن شامل عمل صلیب و رستاخیز است. یعنی ذهن طبیعی ما باید مصلوب شده و در رستاخیز تازه شود. مرگ صلیب پایان کار نیست، بلکه روندی است که به یک سرانجام منتهی می‌شود - رستاخیز. هر چه ما بیشتر توسط صلیب بمیریم، بیشتر رستاخیز خواهیم داشت، و نه تنها چیزهای منفی به پایان می‌رسند، بلکه راه برای چیزهای مثبت نیز گشوده خواهد شد. مرگِ ذهن طبیعی، به ذهن رستاخیز گشته می‌انجامد. سپس ما ذهنی نو در رستاخیز خواهیم داشت. این ذهن نو، در روح و تحت کنترل روح بوده، و از روح لبریز و پُر است. پس روح، تبدیل به روح ذهن می‌گردد. در نتیجه، ذهن ما نه تنها ذهنی نو، بلکه ذهنی روحانی با درکی روحانی خواهد بود. برای چنین ذهنی روحانی، تفسیر امور روحانی که توسط بصیرت در ما حس می‌شود، آسان خواهد بود.

## رسیدگی به اراده

فرض کنید ذهن تازه ما آنچه را که توسط بصیرت حس شده می‌فهمد. سپس مسئله، تمایل ما برای اطاعت از آنچه که فهمیده‌ایم است. شاید ما فهمیده باشیم، ولی در جواب بگوییم «نه!» اطاعت از روی اراده، مشکلی دیگر است. در واقع، اگر ما اراده‌ای مطیع نداشته باشیم، مشکل بتوانیم آنچه از بصیرت هست را درک کنیم. خداوند بسیار با حکمت است؛ او هرگز کاری را بیهوده انجام نمی‌دهد. اگر

او بداند که ما اراده‌ای مطیع نداریم، دیگر نیازی به دریافت و فهمیدن اراده‌ی او برای ما وجود نخواهد داشت. او فقط ما را در تاریکی رها می‌کند. اگر مطیع نباشیم، چرا او باید به ما اجازه‌ی فهمیدن بدهد؟ فهمیدن و درک کردن باید متعاقب یک اراده‌ی مطیع باشد، اراده‌ای که آماده برای اطاعت از خداوند است (یوحنا ۷: ۱۷). وقتی که ما آماده‌ی اطاعت باشیم، قادر به فهمیدن خواهیم بود.

برای مثال، بعضی به همراه سؤالهای خود نزد من آمده‌اند، ولی بدون قلبی برای شنیدن و فهمیدن. پی‌بردن که صحبت کردن با آنها وقت تلف کردن است. گاهی می‌پرسیدم، «آیا واقعاً می‌خواهید بدانید؟ اگر به سؤال شما پاسخ دهم، آیا اطاعت خواهید کرد؟» معمولاً جواب آنها چنین بوده است، «خوب، شاید، ولی شاید هم که دوست نداشته باشم آن را انجام دهم. من فقط می‌خواهم موضوع را مطالعه کرده و بدانم که کدام به کدام است.» اراده باید نه تنها کاملاً مطیع، بلکه هماهنگ با اراده‌ی خدا باشد (لوقا ۲۲: ۴۲؛ یعقوب ۴: ۷؛ فیلیپیان ۲: ۱۳).

خدا ما را با اراده‌ای آزاد آفریده است. او هرگز ما را وادار به انجام کاری نمی‌کند، ولی همیشه به ما اختیار انتخاب می‌دهد. گرچه او عظیم و با حکمت است، ولی هرگز ما را مجبور نمی‌سازد. اگر اجبار را بکار می‌برد، نشان دهنده‌ی حقارت می‌بود. شیطان نه تنها مردم را مجبور می‌سازد، بلکه حتی آنها را می‌فریبد. اما خدا هرگز این کار را نمی‌کند. خدا می‌گوید، «اگر دوست دارید، انجام دهید؛ اگر ندارید، انجام ندهید. اگر عاشق من هستید، پس انجام دهید. اگر عاشق من نیستید، آن را فراموش کرده و به راه خودتان بروید.» پس نیاز به بکار بردن اراده‌مان وجود دارد؛ در غیر این صورت، برای خدا مشکل است کاری انجام دهد. برای بکار بردن اراده‌ی خویش، باید آن را همواره مطیع و آماده‌ی اطاعت بسازیم. نه تنها باید خود را مطیع اراده‌ی خدا گردانیم، بلکه باید اراده‌ی خود را با اراده‌ی او هماهنگ سازیم. وقتی تا این حد به اراده‌ی ما رسیدگی شود، اراده‌ی ما دگرگون خواهد



شد. با گسترش یافتن روح‌القدس در ما، ارادهٔ ما با مسیح بعنوان حیاطمان اشباع خواهد شد. سپس دیگران رایحه و شکل مسیح را در ارادهٔ ما حس خواهند کرد، و اتخاذ هر تصمیم در ما ابرازی از مسیح خواهد بود. این یک فرضیه و یا فقط یک تعلیم نیست. گاهی به هنگام ملاقات برخی از عزیزان، رایحهٔ مسیح در هر چه آنها می‌گویند، انتخاب می‌کنند، و تصمیم می‌گیرند، حس می‌شود. این بسادگی ثابت می‌کند که با دگرگون شدن در اراده و ذهن، آنها با مسیح اشباع شده‌اند.

### رسیدگی به احساس

آخرین رسیدگی مربوط به روان، رسیدگی به احساس پر دردمس ماست. همانطور که همهٔ ما می‌دانیم، تقریباً تمام ناراحتی‌های ما مربوط به احساس است. احساس ما باید تحت کنترل روح‌القدس باشد. به همین دلیل است که متی ۱۰: ۳۷-۳۹ ما را به اینکه خداوند را بیشتر از هر چیز دوست داشته باشیم، تشویق و نصیحت می‌کند. ما آنچه را که خداوند اجازه نمی‌دهد، نباید دوست داشته باشیم. تنظیم کردن عشق‌مان تحت کنترل خداوند، جنبهٔ منفی این موضوع است. ولی جنبهٔ مثبت آن، آمادگی همیشگی در بکار بردن احساسمان بر طبق خشنودی خداوند است. چه بسیار اوقات که احساسات ما اجازه خداوند را دارد، ولی خشنودی او را به همراه ندارد. او به ما اجازهٔ دوست داشتن چیزی را می‌دهد، ولی از آن خشنود نیست.

زمانی خواهی خود را در چنین موقعیتی یافت. او می‌داند که خداوند به او اجازهٔ کاری مطابق احساسش را داد، ولی تشخیص داد که خداوند خوشحال نبود. او رو به خداوند گفت، «خداوند، گرچه تو به من اجازه انجام این کار را داده‌ای، ولی من آن را انجام نخواهم داد. زیرا می‌دانم که تو خشنود نیستی!» این بسیار خوب است. او مشارکت شیرینی را با خداوند تجربه کرده و پر از صلح و مسرت بود. او آموخت که احساس خود را تماماً تحت کنترل خداوند

و خشنودی او در آورد. گاهی می‌توان اجازه‌ی خداوند را برای دوست داشتن چیزی گرفت، ولی شادی او بهمراه آن نخواهد بود. هر چه ما بیشتر آن چیز را دوست داشته باشیم، کمبود شادی را بیشتر حس خواهیم کرد. نهایتاً، آن برای ما موجب رنجش خاطر، نه خوشحالی، خواهد گشت. این ثابت می‌کند که ما در احساس خود در اشتباه هستیم. همه‌ی ما باید راه رسیدگی به احساس بر طبق خشنودی و خوشحالی خداوند را یاد بگیریم. اگر ما در آنچه که می‌جوئیم خوشحالی خداوند را حس نکردیم، نباید آن را دوست بداریم.

بسیاری پیام متی ۱۰: ۳۷-۳۹ را شنیده‌اند که به آنها نصیحت می‌کند تا والدین خود، برادران و خواهران خود، و خویشتن را بیشتر از خداوند دوست نداشته باشند؛ ولی آنها قادر نیستند بفهمند که این چه معنایی دارد. این بسادگی یعنی آنها باید همه چیز را تحت کنترل خداوند و با خشنودی او دوست بدارند. خداوند آنقدر کوچک یا آنقدر بی‌رحم و ظالم نیست؛ ولی ما باید یاد بگیریم که هر چه دوست داریم یا نداریم، باید تحت اجازه‌ی خداوند و خوشحالی او باشد. باید احساس خود را بر طبق احساس خداوند بکار بریم. وقتی احساس ما تحت کنترل احساس او نباشد، در اشتباه بوده و هرگز خوشحالی او را نخواهیم داشت. هر چه بیشتر به راه خود روئیم، بیشتر شادی خود را از دست داده و آن مشارکت شیرین، حساس و عمیق با خداوند را نخواهیم داشت. گرچه کسی نمی‌تواند ما را به اشتباه بودن محکوم کند، و حتی می‌توانیم به دیگران اظهار کنیم که اجازه‌ی خداوند را دریافت کرده‌ایم، ولی خود می‌دانیم که خشنودی او را نداریم.

اگر احساس ما تحت اراده‌ی خداوند و خشنودی و رضایت او قرار گیرد، با روحمان اشباع خواهد گشت. سپس ما به شکل خداوند، از جلال تا به جلالی دیگر دگرگون خواهیم شد.

ما به وسیله‌ی رسیدگی کردن به قلب، وجدان، مشارکت، بصیرت، ذهن، اراده، و احساس خود، در رشد کامل بالغ گشته و قامت

خداوند را خواهیم داشت. سپس تنها باید منتظر بازگشت او باشیم تا بدن ما را نیز تجلیل دهد. اگر روان ما دگرگون شده باشد، قوّت و قدرت روحانی حتی هم اکنون بدن فانی و ضعیف ما را، در هنگام نیاز، اشباع خواهد کرد. ما نه تنها در روح خود احیا شده، و در روان خود دگرگون می‌شویم، بلکه حیات الهی، بدن فانی ما را در مواقع ضعف جسمانی اشباع خواهد کرد. بالاخره، در وقت آمدن خداوند، بدن ما تبدیل یافته و تمام وجود ما - روح، روان، و بدن - به شکل پر جلال خداوند خواهد گشت. این عملکرد نهایی رستگاری خداوند است که در سه مرحله بکار رفته: (۱) احیا شدن روح، (۲) دگرگون شدن روان، و (۳) تغییر شکل یا تبدیل بدن. در حال حاضر، ما در مرحله دگرگونی قرار داریم.

روان ما به همه اینها نیاز دارد: رسیدگی به ذهن، رسیدگی به اراده و رسیدگی به احساس. باشد که خداوند ما را کمک کند تا اینها را تمرین کنیم. این همان چیزی است که فرزندان خداوند امروز نیاز دارند. همه تعالیم و هدایا توسط خداوند، برای این منظور عطا شده است. تنها به وسیله این مراحل است که ما می‌توانیم مصالح مناسب برای بنای کلیسا باشیم.



فصل دهم

## کاوش اجزای درونی و مخفی ما

در این فصل خواهیم آموخت که چگونه جاری بودن روح را در اجزای درونی داشته باشیم. در کتاب اعداد، فصل ۲۰، از آن صخره زده و شکسته شده، آب حیات جاری گشت، که نماد مسیح است که بر صلیب زده و شکافته شد (اوّل قرن‌تیان ۱۰: ۴). سپس در فصل ۲۱ اعداد، مشاهده می‌کنیم که آن چاه حفر شده توسط مردم خدا، با آب فوران کرد. بنابراین، در این دو فصل از همین کتاب، اوّل صخره‌ای که برای جاری شدن آب حیات باید شکسته شود، و سپس چاهی که برای فوران آب باید حفر شود، وجود دارد.

اگر کلام مقدّس را با دقت بخوانیم، تشخیص خواهیم داد، هم صخره و هم چاه، نماد مسیح‌اند که دو جنبه متفاوت از او را افشا می‌سازند. صخره، نمادی از مسیح بر صلیب است که توسط خدا زده شد تا آب حیات، که روح حیات است، از آن به درون ما جاری شود. چاه، جنبه دیگری از او را نشان می‌دهد. در حالیکه صخره، مسیح بر صلیب است؛ چاه، مسیح درون ماست (یوحنا ۴: ۱۴). در ارتباط با ایمانداران، موضوع صخره مطرح نیست، بلکه چاه مطرح است. مسیح بعنوان آن صخره، کار خویش را بر روی صلیب انجام داد، که منجر به جاری شدن آب حیات به درون ما شده است؛ ولی امروز فوران و جوشش دائمی مسیح درون ما بعنوان آن آب زنده، جنبه

متفاوتی از مسیح بوده و بیشتر به مراحل کاوش فعلی در ما مربوط است.

منظور از این فصل، دادن تعلیمات اضافی نیست، بلکه تشویق کردن ما به رفتن نزد خداوند جهت حفر شدن است. ما نباید زیاد در مورد اصول عقاید، شرایط محیط، مراحل آینده، و حتی در مورد رهنمودهای اراده خداوند، حرف بزنیم. بلکه خود ما باید حفر-کاوش شویم، چرا؟ چون باور دارم که حتی تا همین لحظه، اکثر ما در خود، آن جریان آزاد آب حیات را نداریم. دعا‌های ما چندان آزاد نیست. شهادت‌های ما چندان محکم نیست، و ما از بسیاری جهات مغلوب بوده و پیروزمند نیستیم. این فقط از یک چیز نشأت گرفته: اینکه آن جریان حیات روحانی، یا آن چشمه آب حیات در ما آزاد و روان نیست. در درون ما خاشاک زیادی وجود دارد که باید به بیرون استخراج شود. شاید بپرسید، «این خاشاک کدامند؟» این خاشاک در وجدان، در احساس، در اراده، و در ذهن ما وجود دارد. قلب ما خاشاک زیادی دارد که باید استخراج و به دور ریخته شود، و حتی در روح ما قدری خاشاک وجود دارد که باید به آن رسیدگی شود.

## کاوش وجدان

منظور از بکار بردن کلمه «خاشاک» این است که وجدان ما چندان خالص نیست. در همین لحظه شاید اتهاماتی که تاکنون به خداوند اعتراف نشده در وجدان ما وجود داشته باشد. این اتهامات خاشاکی هستند که باید استخراج شده، به دور انداخته شوند. دلیل اینکه ما در درون خود آزادی زیادی حس نمی‌کنیم، وجود این اتهامات است. باید از خودتان بپرسید که این اتهامات کدامند؟ جواب را تنها شما می‌دانید. تنها شما می‌دانید که در درونتان چه چیزی در ارتباط با دیگران در خطاست. وقتی با دیگران درست نباشید، اتهامات پافشاری می‌کنند. وقتی از انجام آنچه خداوند می‌خواهد سر باز می‌زنید، آن در وجدان شما تبدیل به اتهام می‌شود.

سپس شما تعجب می‌کنید که چرا در بند بوده و آزادی ندارید. دلیلش بسادگی این است که درخواستی از خداوند وجود دارد که شما به آن پاسخ نمی‌دهید، و آن در وجدان شما مبدل به یک اتهام آنی گشته است. در این حالت، وجدان شما از اتهامات پاک نبوده، خالی از تقصیرات و رنجش نیست.

اگر بخواهیم که یک جریان آزاد درونی روح را تجربه کنیم، باید اول به وجدانمان رسیدگی کنیم تا وجدانمان خالص گردد. این خاشاک تنها در صورتی به دور افکنده می‌شوند که ما روزی چند مرتبه نزد خداوند برویم. پیشنهاد می‌کنم که در طی این هفته، بارها و بارها، حتی وقتی در خیابان راه می‌روید، به حضور خداوند بروید. لازم است که ما در روح، نزد خداوند رفته و در حضور او شکافته و کاوش شویم. با یاری روح‌القدس باید تمام آن خاشاک را استخراج و از خود به دور افکنیم.

## کاوش قلب

پس از رسیدگی به اتهامات در وجدان خود، همچنین باید چیزهای زیادی که خداوند در قلب ما محکوم ساخته را از خود به دور افکنیم. تعداد معدودی از برادران و خواهران دارای یک قلب خالص و طالب تنها برای خود خداوند هستند. از یک سو، بسیاری جویای خداوند و راه او هستند؛ ولی از سوی دیگر، آنها هنوز جویای چیزهای فروان دیگری به غیر از خود خداوند می‌باشند. پس قلب ایشان پیچیده شده و آزاد و خالص نیست. باید باری دیگر به حضور خداوند برویم تا به غیر از مسیح، هر چیز دیگری را از قلب خود خارج کرده و به دور افکنیم.

شاید بپرسید، «چه چیزهایی باید خارج گشته و به دور افکنده شوند؟» ممکن است اولین چیز، نگرانی شما نسبت به آینده و رهنمود خداوند باشد. ما نباید ناراحت آینده باشیم؛ آینده در دست ما نیست، در دست خداوند است. در واقع، ما نباید آینده‌ای داشته

باشیم - خداوند، خودش تنها آینده ماست! ما نمی‌دانیم که قلبمان چقدر «چسبناک» است. سال‌ها قبل برای گرفتن مگس، از کاغذ مگس‌گیر استفاده می‌شد، و این کاغذ چقدر چسبناک بود! هر چیزی که آن را لمس می‌کرد به آن می‌چسبید. قلب ما نیز درست مثل این کاغذ مگس‌گیر بسیار چسبناک است. هر آنچه قلب را لمس کند به آن می‌چسبد. همه این چیزها باید کنده و به دور انداخته شوند. به نظر می‌رسد که همه ما طالب خداوند هستیم. بسیاری از ما تنها برای خداوند زندگی می‌کنیم و خانه و شغل خود را برای او داده‌ایم. روز به روز جویای هدایت خداوند هستیم، ولی از چیزهای فراوانی که قلب ما را پیچیده کرده‌اند غافلیم. آیا می‌توانیم این چیزها را فراموش کنیم؟ آسان بتوان خاشاک وجدان را کاویده و به دور افکند، ولی خارج ساختن خاشاک از قلب آنقدرها آسان نیست. در بسیاری موارد ما نسبت به خود مهربانیم؛ دوست نداریم که قلب خود را به شدت تفتیش کرده و بکاویم. کاوش و به دور انداختن اتهامات از وجدان آسان است، ولی به دور انداختن چیزهایی که در قلبمان دوست داریم آسان نیست. ما به چیزهایی چسبیده‌ایم که برایمان عزیز هستند. از این جهت، کلام مقدس به ما می‌گوید که به وجدانی نیک و قلبی خالص نیاز داریم. «خوشا بحال پاک‌دلان [خالصان در قلب]، زیرا ایشان خدا را خواهند دید» (متی ۵: ۸).

شکی نیست که عاشق و جویای خداوند هستیم، ولی عشق و جویندگی ما نسبت به خداوند همراه با قلبی پیچیده است. یعنی مقصود و هدف قلب ما خالص نیست. ما نمی‌دانیم چند نوع هدف درون قلبمان وجود دارد. خانواده‌مان چه می‌شود؟ شغلمان چگونه؟ مدرک تحصیلی‌مان چگونه؟ در مورد امسال و سال دیگر چه کنیم؟ هنوز در قلب ما خیلی چیزها باقی است. برادران و خواهران، به شما بگویم که همه این خاشاک مانع از جریان یافتن آن آب حیات در درون ماست. این خاشاک باید استخراج شده و به دور افکنده شود. از روزی که ما خداوند عیسی را بعنوان نجات‌دهنده خود دریافت



کردیم، او چون چشمهٔ آب حیات به درون ما آمده است. ولی مشکل امروز این است که خاشاک زیادی در وجدان و قلب ما وجود دارد.

## کاوش ذهن

وقتی کسی چاه عمیقی حفر می‌کند، اکثر اوقات پی خواهد برد که زمین لایه‌های زیادی دارد. یک لایه از خاکِ نرم، لایهٔ بعدی از خاکِ سخت، و لایهٔ دیگر از سنگ است. حفر و کندن آن لایهٔ سنگی مشکل است. این تصویر نشان دهندهٔ لایه‌های فراوان در وجود ما است که نیاز به کاوش دارد. یک لایه وجدان، لایهٔ دیگر قلب، لایهٔ بعدی ذهن ماست که خاشاک بسیاری را در خود حفظ کرده. آه، نمی‌دانیم که همه روزه چقدر تخیلات در ذهن خود می‌پرورانیم! ما نه تنها در طی شب و در خواب رویا می‌پرورانیم، بلکه در طی روز و در حالیکه بیداریم نیز رویا می‌پرورانیم. همهٔ تخیلات ما رویاهای گوناگون هستند. ما قبلاً از عملِ کور ساختنِ ذهن خود توسط شیطان صحبت کرده‌ایم؛ او این کار را صرفاً از طریق تخیلات انجام می‌دهد. گاهی در حالیکه به پیامی گوش می‌کنید، ذهنتان در ماه سیر می‌کند! ظاهراً سر خود را با تأیید تکان می‌دهید، ولی درون ذهنتان در خیال چیزی در فضاست. در طی پیام صدا را می‌شنوید، ولی هیچ چیزی دریافت نمی‌کنید. زیرا ذهنتان توسط تخیلات کور گشته است.

بسیاری اوقات مردم در خیالات خود، یک دور کامل به دور دنیا سفر می‌کنند. آنها در لحظه‌ای می‌توانند تمام دنیا را سیر کنند. آنها حتی تندتر از سریع‌ترین جت‌ها می‌توانند به خاور دور بروند! آه، چقدر تخیلات در ذهن وجود دارد! وقتی این همه خاشاک در ذهن شما وجود داشته باشد، چطور جریان آب حیات می‌تواند آزادانه در شما جریان یابد؟ از آنجایی که ذهن شما مسدود است، جریان آب حیات نیز در ذهنتان مسدود گشته. انبوه خاشاک، بسادگی همان افکار، تخیلات، و رویاهای بسیاری هستند که باید استخراج شده و به دور افکنده شوند تا آب حیات بتواند آزادانه جریان یابد.

## کاوش اراده

اراده نیز خاشاک فراوان دارد. عده زیادی وجود ندارند که به طور مطلق و تماماً مطیع خداوند باشند. ما باید در اراده خود تسلیم باشیم. آه، چند بار این اتفاق می‌افتد که ما خود را تسلیم مَشیت حاکم خداوند نمی‌سازیم! گاهی ما فکر می‌کنیم کاملاً تسلیم خداوند هستیم، ولی وقتی او ما را در وضعیت بخصوصی قرار می‌دهد، افشاء می‌شویم. آسان بتوان تسلیم خداوند نادیدنی بود، ولی تسلیم بودن بر اشخاص دیدنی تا حدی مشکل است. ممکن است بگویید، «من تسلیم خداوند هستم. من با خداوند هیچ مشکلی ندارم. اما...» بله، یک «امای» بزرگ اینجا وجود دارد! «من در نزد خداوند مشکلی ندارم، اما با کلیسا... آه، من قادر به تسلیم بودن در برابر آنها نیستم!» خداوند مخصوصاً شما را در کلیسای محل قرار داده تا اراده شما را در هم بشکند.

ممکن است فکر کنید، «اگر شوهر من می‌توانست مثل یک برادر عزیزی باشد، من با خوشحالی تسلیم او می‌شدم.» خواهران، آیا چند بار این فکر را داشته‌اید؟! ولی حقیقت این است که شوهر شما نمی‌تواند چنین شخصی باشد. خداوند به فراخور حال به شما چنین شوهری داده؛ او درست همان شوهری است که شما لازم دارید. اگر شما می‌توانستید شوهر رویاهای خود را داشته باشید، هرگز افشاء نمی‌شدید. بسیاری تجارب و موقعیت‌ها تحت مَشیت الهی، بسادگی ما را در نور افشاء می‌سازد تا بدانیم اراده ما چقدر سرسخت است. شما شاید به برادر بخصوصی اشاره کنید که سرسخت است، ولی همه ما سرسخت هستیم. شاید خود ما از سرسخت‌ترین برادرها باشیم. هر یک از ما باید اراده خود را کاوش کنیم. چقدر آسان می‌توانیم بیشتر و بیشتر دانش روحانی کسب کنیم، در حالیکه در زندگی خود، در طبیعت خود، و در عادات و خوی ناپسند خود، بدون تغییر باقی مانده‌ایم. این نهایت شکست است! اگر بخواهیم که آن آب حیات در

ما جریان یابد، باید گند و کاو شویم. جاری شدن کار خداوند است، اما کاویدن کار ماست. ما باید خود را کاوش نماییم.

## کاوش احساس

پس از استخراج و بیرون افکندن خاشاک از اراده، باید به احساس خود رسیدگی کنیم. نمی‌دانم چطور تشریح کنم که احساس ما تا چه حد دردسر آفرین است. این مشکل احساسی، نه فقط برای خواهران، بلکه برای برادران نیز وجود دارد. وقتی ما احساساتی هستیم، به خود اشتغال داشته و تحت کنترل و اسیر احساسات خود هستیم. اگر ما با خداوند قدری وقت صرف کرده و وجود خود را بگشاییم، باید به گند و کاو وجدان خود، بعد قلب خود، بعد ذهن خود، و سپس اراده خود اقدام کنیم. بالاخره، به نقطه‌ای خواهیم رسید که می‌بینیم هنوز تا چه حد غرق در احساسات خود هستیم. برای ما بسیار آسان است که چیزی را دوست داشته و آن دیگری را دوست نداشته باشیم. آسان بتوان با برادری امروز دوستی کرده و صبح روز بعد همچون دشمن با او رفتار کنیم. تحوّل اراده در ما به آسانی صورت نمی‌پذیرد، ولی به آسانی می‌توان تحوّلات بسیاری در احساس داشت. احساسات ما حتی بیشتر از آب و هوا در نوسان بوده و بی‌ثبات است.

این تنها یک پیام نیست! منظور اصلی من راهنمایی کوچکی به شما جهت رفتن نزد خداوند است. احتیاجات خود، شغل خود، آینده خود، و اوضاع و احوال خود را فراموش کرده و از خداوند بخواهید که شما را زیر نور خودش بیاورد. سپس نور او را برای کاوش و استخراج خاشاک از وجدان، قلب، ذهن، اراده، و احساس خود دنبال کنید. هر چه بیشتر خاشاک را به بیرون استخراج کنید، بیشتر زنده خواهید گشت. بدینگونه، شما زنده گشته، قوّت یافته، و پیروز خواهید بود. این کلید حل بسیاری از مشکلات شماست. شما باید جریان آب حیات را روان نگاه دارید، یعنی آن مشارکت حیات در شما باید آزادانه جریان داشته باشد. وقتی آن آب حیات آزادانه درون

شما جریان داشته باشد، پیروزی وجود خواهد داشت. با چنین جریانی همه مشکلات، خود بخود و حتی ناآگاهانه، حل خواهد گشت. گرچه ممکن است شما ندانید چطور آنها را حل کنید، آنها با جاری شدن آب حیات، یا مشارکت حیات، حل خواهند شد. این جاری بودن آب حیات کاملاً بستگی به کاوش شما دارد.

انجام این کاوش تنها توسط دعا کردن میسر است. باید زمان بیشتر و بیشتری را با خداوند صرف کنیم، و بر طبق هدایت درونی او دعا کنیم. بر طبق این هدایت درونی، باید اعتراف کرده و تمام خاشاک درون خود را کاوش نماییم. معتقدم که این دستورات واضح هستند؛ حال تنها نیاز داریم آنها را بکار ببریم. گاهی باید با دیگران دعا کنیم، ولی دعا برای گند و کاو نمودن، در خلوت مؤثرتر است. بی‌نهایت لازم است که زمان خصوصی بیشتری را با خداوند صرف کنیم. تمام خاشاک درون وجدان، قلب، ذهن، اراده، و احساس ما باید با دعا کردن کاوش شوند. ممکن است بگویید، «من خیلی گرفتار هستم و وقت ندارم.» ولی با اینکه ما با وظایف روزمره مشغولیم، هنوز می‌توانیم خداوند را لمس کرده و خاشاک درون را پاک کنیم. بسیاری اوقات وقتی مشغول کار هستیم، خود را وادار به تمرین در کاوش می‌سازم. باید یاد بگیریم دعا کنیم، با خداوند تماس بگیریم، و تمام خاشاک درون را پاک کنیم.

بجوش، چشمه، از آب؛  
حفر کن، خدا، در من؛  
بردار سدها را تا  
جاری شوی از من.

از مسیح صخره،  
آب حیات جاریست؛  
لیک در قلبم اکنون  
راهش بسته شده.

دور ریزم با دعا،  
 خار و خاشاک‌ها را،  
 تا روح رها شود،  
 جریانِ نهر، آزاد.

نیاز نیست آن صخره،  
 مسیح، باز شکند؛  
 لیک کاوش باید کرد  
 تا او جاری شود.

نیازم عمیقاً  
 هست از روح پُر شدن،  
 تا آن آبِ حیات  
 جاری شود از من.

حفر کن تا نماند  
 سدّی در گذرگاه؛  
 حفر کن، جاری نما  
 پیام زنده را.

بجوش، چشمه، از آب؛  
 حفر کن، خدا، در من؛  
 برادر سدها را تا  
 جاری شوی از من.

ترجمه از #250 Hymns,



## فصل یازدهم

# تشخیص دادن روح از روان

اما انسان نفسانی [طبیعی] امور روح خدا را نمی‌پذیرد زیرا که نزد او جهالت است و آنها را نمی‌تواند فهمید، زیرا حکم آنها از روح می‌شود. (اول قرن‌تیان ۲: ۱۴)

در متن یونانی کلمه «طبیعی» بسیار پر اهمیت و به معنای «نفسانی» است؛ در نتیجه، یک «انسان طبیعی» یعنی یک «انسان نفسانی». آیه بعدی نوع دیگری از انسان را آشکار می‌کند: «لیکن شخص روحانی در همه چیز حکم می‌کند [تشخیص می‌دهد]» (آ. ۱۵). انسان نفسانی در آیه ۱۴ دیده می‌شود، و انسان روحانی در آیه ۱۵. این آیه‌ها به روشنی به ما می‌گویند که انسان نفسانی [طبیعی] قادر به دریافت امور خدا نیست، بلکه تنها انسان روحانی قادر به تشخیص دادن آنهاست.

آنگاه عیسی به شاگردان خود گفت: اگر کسی خواهد متابعت من کند، باید خود را انکار کرده و صلیب خود را برداشته، از عقب [پی] من آید. زیرا هر کس بخواهد جان خود را برهاند، آن را هلاک سازد؛ اما هر که جان خود را بخاطر من هلاک کند، آن را دریابد. زیرا شخص را چه سود دارد که تمام دنیا را ببرد و جان خود را ببازد؟ یا اینکه آدمی چه چیز را فدای جان خود خواهد ساخت؟ (متی ۲۴: ۲۶)

در آیه ۲۴ به سه چیز تأکید شده است: اول، «خود را انکار کند»؛ دوم، «صلیب را بردارد»؛ و بالاخره، «از پی من آید». در این آیه، کلمه «من» مسیح در روح‌القدس است، که اکنون در ما ساکن است. در آیه ۲۵ و ۲۶ کلمه یونانی «جان» همان «روان» است. پس این دو آیه

می‌توانند چنین ترجمه شوند، «هر کس بخواهد روان خود را برهاند آن را هلاک سازد؛ اما هر که روان خود را بخاطر من انکار کند، آن را دریابد. زیرا انسان را چه سود دارد که تمام دنیا را بدست آورد، ولی روان خود را ببازد؟ یا اینکه آدمی چه چیز را در عوض روان خود خواهد داد؟» ما باید حیات روان خود را رد کنیم. به عبارتی دیگر، باید خود را انکار کنیم.

پس به همه گفت: اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند می‌باید نفس خود را انکار نموده، صلیب خود را هر روزه بردارد و مرا متابعت کند. زیرا هرکه بخواهد جان خود را خلاصی دهد آن را هلاک سازد و هر کس جان خود را به جهت من تلف کرد، آن را نجات خواهد داد. زیرا انسان را چه فایده دارد که تمام جهان را ببرد و نفس خود را بر باد دهد یا آن را زیان رساند؟ (لوقا ۹: ۲۳-۲۵)

در آیه ۲۳ لوقا، کلمه‌ای اضافه شده که در متی ۱۶: ۲۴-۲۶ پیدا نمی‌شود - کلمه «هر روزه» یعنی شخص باید «هر روز صلیب خود را بردارد.» در این آیه‌ها همچنین گفته می‌شود، «نفس خود را...» حال اینکه متی می‌گوید، «جان-روان خود را...» بنابراین، این ثابت می‌کند که «جان-روان» در متی، همان «نفس-خویشتن» در لوقاست.

برادران، اگر کسی به خطایی گرفتار شود، شما که روحانی هستید چنین شخصی را به روح تواضع [ملایمت] اصلاح کنید. (غلاطیان ۶: ۱)

فیض خداوند ما عیسی مسیح با روح شما باد. (آ. ۱۸)

فیض خداوند عیسی مسیح با روح شما باد. (فلیمون ۲۵)

در این آیه‌ها گفته شده «روح شما»؛ پس این روح انسانی است. ولی اگر مسیح در شما است، جسم به سبب گناه مرده است و

اما روح به سبب عدالت، حیات است. (رومیان ۸: ۱۰)

تا عدالت شریعت کامل گردد در مائی که نه بر حسب جسم،

بلکه بر حسب روح رفتار می‌کنیم [راه می‌رویم]. (آ. ۴)

اما می‌گوییم، به روح رفتار کنید، پس شهوات جسم [نفس] را به جا نخواهید آورد. زیرا خواهش جسم [نفس] به خلاف روح است و خواهش روح به خلاف جسم [نفس]، و این دو با یکدیگر منازعه



[ضدیت] می‌کنند بطوری که آنچه می‌خواهید نمی‌کنید. (غلاطیان ۵: ۱۶-۱۷)

در این آیه‌ها، در ترجمه کینگ جیمز، کلمه «روح» با حرف درشت آمده، ولی در متن یونانی، «روح» با حرف درشت نیامده است. در نتیجه، اشاره به روح انسانی دارد.

## مُرور اقتصاد خدا

مایلم باز به اقتصاد خدا و نشانه آن اشاره کنم. در فصول قبل به روشنی دیدیم که اقتصاد خدا این است که او خودش را به درون ما توزیع کند. طریقی که خدا خود را درون وجود ما قرار می‌دهد، توسط جسم پوشیدن پدر در پسر، و درک کردن پسر در روح است. به عبارتی دیگر، پدر در پسر، و پسر در روح است. نه تنها شخص پسر در روح القدس است، بلکه کار تکمیل شده پسر نیز در روح القدس است. بنابراین، روح القدس شامل خدای پدر، خدای پسر، طبیعت‌های الهی و انسانی، زندگی انسانی مسیح با قدرت در تحمل رنج‌های زمینی‌اش، تأثیر مرگ مسیح، قدرت رستاخیز، صعود، و سلطنت اوست. همه این عناصر با هم ترکیب شده و بعنوان یک «نوش داروی شامل تمام» در روح القدس می‌باشند. از طریق این روح القدس کامل است که پُری و تمامیت خدای سه‌یکتا به درون ما توزیع شده است.

این روح شامل تمام، اکنون در روح انسانی ماست. در نماد مسکن یا معبد، سه جزء وجود دارد: صحن بیرونی، مکان مقدس، و قدس الاقداس. در این تصویر عهد قدیم، حضور جلال خدا و صندوق عهد در قدس الاقداس به وضوح نشان داده شده است. بنابراین، حضور خدا و مسیح، نه در صحن بیرونی است و نه در مکان مقدس، بلکه در قدس الاقداس می‌باشد. سه جزء مسکن و معبد، با سه جزء انسان - بدن، روان، و روح مطابقت دارد. عهد جدید اعلام می‌کند که ما معبد [مسکن] خدا هستیم و مسیح با روح ماست. «[عیسی مسیح] خداوند با روح تو باشد» (دوم تیموتائوس ۴: ۲۲). دو آیه

هست که ثابت می‌کند امروز روح‌القدس با روح ما کار می‌کند. «همان روح بر روح‌های ما شهادت می‌دهد که فرزندان خدا هستیم» (رومیان ۸: ۱۶). «لکن کسی که به خداوند پیوندد یک روح است» (اوّل قرنیتیان ۶: ۱۷). خداوند خودش روح است، هر یک از ما روح انسانی داریم، و این دو بعنوان یک روح با هم آمیخته‌اند. این ثابت می‌کند که امروز خداوند در روح ما ساکن است. اگر مایل باشیم که بطور کامل از مسیح برخوردار شویم، باید بدانیم که چگونه روح خود را تشخیص دهیم. به همین دلیل عبرانیان ۴: ۱۲ می‌گوید که روح ما باید از روان ما جدا شود. رسالهٔ عبرانیان همچنین به ما می‌گوید به قدس‌الاقداس، که همان روح بشری ماست، داخل شویم. اگر بخواهیم از مسیح بعنوان سهم الهی‌مان مسرت بریم، باید بدانیم که چطور به این قدوس‌ترین مکان در روح انسانی خود داخل شویم.

در چند قرن اخیر، چندین کتاب در مورد رسالهٔ عبرانیان نوشته شده است. معتقدیم که بهترین کتاب توسط اندرو موری نوشته شده که به کتاب خود عنوان قدس‌الاقداس را داده است. این عنوانی صحیح است، زیرا عبرانیان آشکار می‌کند که چطور ما می‌توانیم به قدس‌الاقداس، روح انسانی، یعنی آنجایی که مسیح ساکن است، داخل شویم. در همین روح است که مسیح همه چیز ماست.

اگر مایل باشیم که از مسیح برخوردار شویم، باید مکان او را بیابیم. شاید بگویید که او در آسمان است. بدون شک این درست است، ولی اگر او فقط در آسمان است، چطور می‌شود اینجا بر روی زمین از او مسرت برد؟ ستایش بر خداوند که او فقط در آسمان نیست، بلکه او در عین حال در درون ما نیز هست. برای مثال، جریان برق در خانهٔ ما، همان جریان برق از مولد برقی است که دور از خانه ما قرار دارد. به همین ترتیب، رومیان ۸: ۳۴، می‌گوید مسیح در آسمان و در دست راست خداست، ولی همین فصل می‌گوید مسیح درون ماست (آ. ۱۰). پس ملاحظه می‌کنیم که آن مسیح که در آسمان است درون ما نیز هست. اگر او فقط در آسمان بوده و

در ما نبود، ما چطور می‌توانستیم او را تجربه کنیم و از او برخوردار شویم؟ ستایش بر خداوند که امروز مسیح نه تنها در آسمان است، بلکه در روح ما نیز هست!

مسیح در روح ما نشانهٔ اقتصاد خداست. اقتصاد خدا، توزیع خویش بعنوان آن خدای سه‌یکتای شامل تمام به درون انسان است، و نشانهٔ اقتصاد او مسیح ساکن در روح ما می‌باشد. هر گاه ما به روح خود مراجعه کنیم، مسیح را ملاقات خواهیم کرد. برای مثال، اگر جریان برق در منزل من کار گذاشته شده باشد و من خواهان استفاده از آن باشم، چه کاری باید انجام دهم؟ مسلماً جواب این است که باید سویچ را روشن کنم. این سویچ، روح انسانی ماست. بسیاری از مسیحیان قادرند یوحنا ۳: ۱۶ را از حفظ تکرار کنند، ولی دوم تیموتائوس ۴: ۲۲، «خداوند با روح تو باد،» را نادیده می‌گیرند. خدا آنقدر ما را دوست داشت که پسر یگانهٔ خود را داد و ما او را دریافت کردیم (۱: ۱۲). ما در او ایمان آورده و او را دریافت کرده‌ایم - ولی او کجاست؟ او به کدام قسمت از وجود ما آمده؟ برای سال‌ها ما این گنج را در درون خود داشته‌ایم، ولی از این حقیقت که او در روح ما است غافل بوده‌ایم. ولی اکنون، ستایش بر او، می‌دانیم مسیح کجاست. مسیح، آن یگانهٔ خدا، درون روح ماست.

## انکار روان

گرچه خداوند در روح ماست، ولی روح ما به روانمان چسبیده است. به این دلیل است که نویسندۀ رسالۀ عبرانیان می‌گوید که توسط کلام خدا، روح ما باید از روانمان جدا شود. درست همانطور که مغز استخوان درون استخوان نهان گشته و برای دیدن آن باید استخوان را بشکنیم، روح ما، آنجایی که مسیح در آن ساکن است نیز چنین است؛ روح ما درون روان نهان گشته و برای آشکار شدن آن، روان باید شکسته شود. به این دلیل خداوند بارها به ما گفت که ما باید روانمان را ترک گفته و خویشتن را انکار نماییم. پس در هر

چهار انجیل، خداوند عیسی، به ما گفته که باید روان [نفس] خود را رها و خود را انکار کنیم. روان باید انکار شود چون روح را پوشانیده و پنهان داشته است. برای رسیدن به مغز استخوان تنها یک راه وجود دارد، آن شکستن و خورد کردن استخوان‌ها و مفاصل است. خداوند و فیض او در روح ماست، ولی راه رسیدن به او خورد کردن هر روزی نفس است.

روان چیست؟ همانطور که قبلاً اشاره کردیم، روان بسادگی همان خویشتن یا خود است. خود مرکز وجود بشر و ذات بشر است، و باید منقطع شود. ما نباید دیگران را نهی کرده و بر صلیب گذاریم، بلکه باید خودمان را بر روی صلیب گذاریم. اگر کسی بخواهد مسیح را دنبال کند، باید حیات روان را انکار کرده و روزانه صلیب خود را بردارد. ما نه فقط دیروز، یا فقط امروز، بلکه لازم است روز به روز صلیب را بر خود بکار بریم. برای بسیاری از مسیحیان هیچ چیز بجز خویشتن و نفس مطرح نیست. از اول تا آخر حرف ایشان همه‌اش من... من... من... است. ولی زندگی مسیحی «دیگر نه من، بلکه مسیح در من زندگی می‌کند» است. چطور این «دیگر نه من، بلکه مسیح» میسر می‌شود؟ با مصلوب ساختن «من». «من بر روی صلیب گذاشته شده‌ام، و بر روی من قلم کشیده شده است؛ پس دیگر من وجود ندارد. وقتی جوان بودم، هر وقت با کسی صحبت می‌کردم، عادت داشتم که از کلمه «من» استفاده کنم. ولی، خداوند را ستایش، این روزها جرات نمی‌کنم از کلمه «من» استفاده کنم، همیشه می‌گویم «ما». این «ما» نه تنها شامل «من»، بلکه شامل خیلی‌ها - از جمله مسیح است!

هر انسانی که از مسیح متابعت کند، باید سه کار انجام دهد: انکار «من»، برداشتن روزانه صلیب، و پیروی کردن از مسیح، آنکه اکنون نه تنها در آسمان بلکه در ما است. هنگامی که خود را انکار و صلیب را بکار بریم، پیروی مسیح آسان است. انکار خود، به معنای از خویشتن چرخیدن به روح است. سپس در روحمان مسیح را

ملاقات می‌کنیم. چرا چهار انجیل بطور منفی به ما می‌گویند که خود را انکار کنیم، در حالیکه بعداً در تمام رساله‌ها بطور مثبت به ما گفته می‌شود که در روح زندگی و عمل کنیم؟ دلیلش این است که امروز خداوند عیسی و فیض او در روح ماست. پیروی مسیح موضوعی است که با روح انسان سر و کار داشته و همان نشانهٔ اقتصاد خداست! آه، لازم است که بارها و بارها این نشانهٔ اقتصاد خدا را متذکر شویم! ما همه باید روشن باشیم که برنامهٔ ابدی خدا، توزیع خویش در روح ماست. او این کار را به انجام رسانیده، چون اکنون او در روح ماست تا حیات و همه چیز ما باشد. در این روح شگرف که در روح انسانی ما قرار دارد، تمامی نیازهای ما برآورده می‌شود.

## ماندن در روح

پس از آنکه نجات یافتیم، به ما بیش از حد تعلیمات مذهبی داده و چیزهای زیادی آموختند: اینکه خدا خالق و ما مخلوق هستیم؛ که باید از خدا بترسیم، او را خدمت کنیم، او را خشنود سازیم، اینکه باید برای انجام کار نیک کوشش کنیم، و اینکه برای جلال دادن نام او بایستی کاری انجام دهیم. اینها نوع تعلیماتی را که آموخته‌ایم است. این تعلیمات مذهبی هیچ اشکالی ندارند؛ آنها از جهتی خوبند، ولی هیچ ارتباطی با نشانهٔ اقتصاد خدا ندارند.

بسیاری از ما تعلیمات اخلاقی زیادی را نیز آموخته‌ایم. به ما تعلیم داده‌اند که باید خوب، فروتن، صبور، مودب، و مهربان باشیم، که نباید خشمگین شویم، باید والدین خود را احترام گذاریم؛ شوهران باید همسران خود را محبت کنند، و همسران باید مطیع شوهران خود باشند. اینها تعلیمات خوب و اخلاقی هستند.

اما گوش کنید؛ این است آنچه خداوند گفته انجام دهیم: «در من بمانید و من در شما. من تاک هستم و شما شاخه‌ها. بعنوان شاخه شما باید در من بمانید.» تعلیمات مذهبی و اخلاقی را فراموش کنید.

تنها یک چیز را بخاطر بسپارید: اینکه شما شاخه‌ای از مسیح هستید. در او بمانید و اجازه دهید که او در شما بماند. لیکن اگر بخواهیم در مسیح بمانیم، باید بدانیم که مسیح کجاست. اگر بخواهیم در خانه‌ای ساکن شویم، اول باید بدانیم مکان آن خانه کجاست. آیا می‌توان با ماندن در ذهن و احساس، در مسیح ساکن بود؟ خیر، تنها در روح است که ما می‌توانیم در مسیح ساکن باشیم. خود خداوند و فیض او در روح ماست. پس، جهت ماندن در مسیح، ما باید روح خود را تشخیص دهیم. وقتی در روح خود با مسیح بمانیم، او زمینه خواهد یافت تا ما را از خود پر سازد و به تصرف در آورد. تمامی غنای او توسط روح ما به کار آمده و ما برای جلال او میوه خواهیم آورد. این یک تعلیم مذهبی یا اخلاقی نیست؛ این حیات در مسیح است.

هدف این کتاب، نه دادن تعلیمات است، و نه اینکه ما را بیشتر مذهبی و اخلاقی کند. خیر! هدف این کتاب این است که به ما کمک کند تا مقصود ابدی خدا را جهت توزیع خویشتن به درون ما بعنوان میراث، و بعنوان حیات و همه چیز ما، بدانیم. پس بیایید تا از این به بعد با او زندگی کنیم و از او بعنوان همه چیز خود مسرت بریم. آن کلید، یعنی آن نشانه، کجاست؟ آن در روح ماست. خدای شامل تمام، شگفت‌انگیز، و نامحدود، چنین خود را محدود ساخت تا در ما ساکن شود. ما چقدر کوچک و محدود هستیم، با این حال، خدا درون ما و در روح ما ساکن است. این مسئله تعلیم دادن در مذهب و اخلاق نیست؛ بلکه همه چیز بودن خدای سه‌یکتا در روح ما و برای ما است. بنابراین، ما باید یاد بگیریم که روح خود را تشخیص داده، همیشه خود را انکار کرده، و مداوماً به روح خود بازگردیم. ما باید چیزهای اطراف خود را فراموش کنیم، در او بمانیم، و به او اجازه دهیم که در ما بماند. سپس نتیجه عملکرد حیات درون، میوه خواهد بود که خود مسیح در روح ماست.

طریق یک مسیحی مذهبی بودن این است که صبح زود برخاسته

و چنین دعا کنیم، «خداوندا، تو را برای این روز جدید شکر می‌کنم. امروز مرا یاری کن تا آنچه را درست است انجام دهم و اشتباهی نکنم. مرا یاری کن تا نام تو را جلال داده و خواست تو را انجام دهم. خداوندا می‌دانی که من تند مزاج و عصبی هستم، کمکم کن تا خشمگین نشوم. خداوندا، صبور و فروتن بودن چقدر خوب است. خداوندا، مرا یاری ده تا صبور و فروتن باشم.» شاید دعای ما دقیقاً اینگونه نبوده باشد، ولی در اصل این طریقی است که ما تا کنون دعا کرده‌ایم. این یک دعای روحانی نیست، بلکه یک دعای مذهبی و اخلاقی است. شاید بپرسید، «پس، هر صبح، من چطور باید دعا کنم؟» پیشنهاد من این است که بگویید، «خداوندا، تو را ستایش می‌کنم. تو آن شخص شگفت‌انگیز با پدر در روح هستی. آه، چه پر جلال است که روح تو در روح من است! خداوندا، چشمان من بسوی توست، نگاه من به توست، من تو را می‌پرستم. تو را شکر می‌گویم و تو را می‌ستایم. مشارکت من با توست.» مذهبی و خوب بودن را فراموش کنید. با یک چنین دعایی، تمام روز در آسمان‌ها خواهید بود! احتیاجی نیست که فکر کنید، «مواظب باش، عجله نکن، عصبانی نشو.» فقط دعا کنید و بگویید، «خداوندا، من نه عصبانیت، نه فروتنی، نه صبوری، و نه این و آن را می‌شناسم؛ من تنها تو را، مسیح پُر جلال، مسیح شامل تمام را می‌شناسم.» با او درد و دل کنید، او را ستایش کنید، و هللوایه بخوانید! اگر چنین کنید، پیروزی را خواهید دید. وقتی که به گردهمایی می‌آیید، در آسمانها خواهید بود. برایتان بسیار آسان خواهد بود که روح خود و روح دیگران را آزاد سازید. این همان نشانهٔ اقتصاد خداست!

این را مسئولیت خود بدانید که نشانه را گم نکنید. یک نقشه همراه با راهنمای واضح در اختیار شما گذاشته شده است. هیچ لزومی ندارد که راه را گم کنید. چرا باید به یک «دُرشکه» اکتفا کنید وقتی امروز یک «جِت» و نه تنها یک «جِت»، بلکه یک «موشک» در اختیار دارید! آه، مایلم به شما بگویم که آن «موشک» کجاست - آن

«موشک» در روح شماست. بودن در روح بسیار بهتر از بودن در یک اتوموبیل آخرین سیستم است! آن مثل بودن در یک جت است! و گاهی، صبح هنگام، آن درست مانند بودن در یک موشک است! شما حس می‌کنید که در بالاترین آسمان‌ها، برفراز همه چیز هستید! این شوخی نیست! یک مسیحی واقعی باید چنین تجارب شگفت‌انگیزی را در مسیح داشته باشد. وقتی قادر به تحمل یک موقعیت مشکل نیستید و فشارها و رای قوت شماست، به روح خود بازگشته و به عیسی بنگرید. شما به سطحی بسیار فراتر صعود کرده، به اوج و پیروزی رسیده، و همه چیز زیر پاهای شما خواهد بود.

بسیاری اوقات در گرفتاری بوده‌ام و نمی‌دانستم چه کنم، یا چه تصمیمی بگیرم. هر چه بیشتر موقعیت را بررسی می‌کردم، بیشتر گیج و سردرگم می‌گشتم. سپس گفتم، «خداوندا، بگذار همه این چیزها را فراموش کنم. بگذار به روح خود بازگشته و به تو بنگرم.» وقتی چنین کنیم، روشن‌بینی ما باشکوه خواهد بود. آن شخص شامل تمام در روح ماست. «در من بمان و من در تو» - این آن راز است. وقتی روح را تشخیص دهیم، می‌توانیم در او بمانیم و دریابیم که او همان خدای سه‌یکتای شامل تمام است. او آن روح شگرف و شامل تمام ساکن در روح ماست. هر وقت برای تماس با او به روح خود بازگردیم، در نور، در حیات، در قوت، و در آسمان‌ها با خدای سه‌یکتا هستیم، و خدای سه‌یکتا با ماست. چه شکوهمند است! این تنها یک تعلیم نیست، بلکه یک شهادت واقعی از چیزی است که من بارها و بارها از آن مسرت برده و آن را تجربه کرده‌ام. بیاموزید تا نشانه اقتصاد خدا را هدف بگیرید و هرگز از آن منحرف نشوید. همیشه این نشانه را برای مشارکت با او، نگرستن به او، در نظر داشتن او، و باز تاباندن او، توسط انکار خود و بکار بردن روح خود، حفظ کنید.



فصل دوازدهم

## انسان و دو درخت

برنامه ابدی اقتصاد خدا، در تمامی شصت و شش کتاب کلام مقدّس، برای ما آشکار شده است. از همان ابتدای کلام مقدّس، مشاهده می‌شود که خدا انسان را بعنوان مرکز کل آفرینش و به منظور ابراز خویشتن خلق کرده است. مقصود خدا در اقتصاد خود این است که انسان او را بعنوان مرکز عالم ابراز کند.

### انسان بی‌طرف در بین دو درخت

در ابتدای کلام مقدّس، دو درخت به ما نشان داده شده: درخت حیات و درخت دانش نیک و بد (پیدایش ۲). برای درک برنامه خدا در کلام مقدّس، باید به طور کامل در مورد این دو درخت و اینکه آنها نماینده چه چیزی هستند روشن باشیم. پس از آنکه خدا انسان را خلق کرد، او را در مقابل این دو درخت قرار داد؛ تمام زندگی انسان و مسیر او، بعنوان ضیافتی بر یکی از این دو درخت توصیف شده است. در مورد خوردن از این دو درخت، خدا به انسان امر کرد که باید بسیار مراقب باشد. اگر انسان با این دو درخت به طریق مناسب عمل می‌کرد، حیات می‌داشت؛ در غیر این صورت، مرگ نصیب او می‌شد. این مسئله حیات یا مرگ بود. چگونگی زیستن و رفتار انسان پس از خلقت، کاملاً به چگونگی سر و کار داشتن او با این دو درخت بستگی داشت. خدا به انسان دستور واضح داد: اگر او از درخت دوّم یعنی درخت دانش نیک و بد می‌خورد، مرگ نصیب

او می‌شد؛ ولی اگر از درخت اوّل یعنی درخت حیات می‌خورد، حیات نصیبش می‌شد.

این دو درخت چه چیزی را نشان می‌دهند؟ بر طبق مکاشفه تمامی کلام مقدّس، درخت حیات نمایانگر خود خدا در مسیح بعنوان حیات ماست. درخت حیات نمادی از حیات خدا در مسیح است. در کتب عهد قدیم و عهد جدید، خداوند عیسی بارها بعنوان «درخت» و یا «شاخه‌ای» از یک درخت معرفی شده است. خداوند لقب خاص «شاخه» را در اشعیا، ارمیا، و زکریا داراست. در کلام مقدّس همچنین از بسیاری درختان جهت نشان دادن مسیح بعنوان سهم و مسرتّ ما استفاده شده است. برای مثال، در فصل دوّم غزل غزل‌ها، خداوند عیسی، به درخت سیبی تشبیه شده است: «چنانکه سیب در میان درختان جنگل، همچنان محبوب من در میان پسران است. در سایه وی به شادمانی نشستم.» می‌توانیم در زیر سایه او بنشینیم - زیر پوشش و سایه او - و از همه غنای او یعنی میوه این درخت لذّت بریم. مثال دیگری از مسیح بعنوان یک درخت، درخت تاک، در یوحنا فصل ۱۵ است: «من تاک هستم و شما شاخه‌ها...»

درخت دوّم، درخت دانش نیک و بد، نشانگر چیست؟ این درخت نمایانگر چیزی نیست مگر شیطان، همان منشا مرگ. درخت دوّم مرگ می‌آورد، چون همانا منشا مرگ است. درخت اوّل منشا حیات، و درخت دوّم منشا مرگ است. در تمام عالم تنها خود خدا سرچشمه حیات است، و تنها شیطان سرچشمه مرگ می‌باشد. یک آیه که نشان می‌دهد خدا خود همان سرچشمه حیات است، مزامیر ۳۶: ۹ است که می‌گوید: «زیرا که نزد تو چشمه حیات است؛» و آیه‌ای که شیطان را بعنوان سرچشمه مرگ نشان می‌دهد، عبرانیان ۲: ۱۴ است که می‌گوید: «صاحب قدرت موت یعنی ابلیس [شیطان].» قدرت مرگ در دست شیطان است. پس، از همان آغاز زمان، این دو درخت نماینده دو منشا هستند - یکی منشا حیات، و دیگری، منشا مرگ است.

در آغاز، سه جانب وجود داشت - خدا، انسان، و شیطان. انسان

در معصومیت، همان طوری که خدا او را آفریده بود، نسبت به حیات و مرگ بی طرف بود. از آنجایی که برای انسان دریافت هر کدام از حیات و یا مرگ ممکن بود، او بی طرف ایستاده بود. اما خدا در طرف حیات، و شیطان در طرف مرگ ایستاده بود. انسان نسبت به خدا و شیطان بی طرف و خنثی آفریده شده بود. ولی خواست خدا این بود که این انسان بی طرف و معصوم، خدا را به درون خود دریافت کند، تا خدا و انسان، انسان و خدا، بعنوان یک با هم دیگر آمیخته شوند. سپس انسان در بردارنده خدا بعنوان حیات خود بوده و در همه چیز خدا را ابراز می کرد. در نتیجه، انسان مخلوق بعنوان مرکز عالم، با ابراز کامل خدا، مقصود وی را به انجام می رسانید. لیکن احتمال دیگر این بود که انسان، به پذیرفتن درخت دوّم که منشا مرگ است تحریک می شد، و در نتیجه، انسان با درخت دوّم آمیخته می گشت. آه باشد که چشمان ما باز شده و ببیند که کل عالم موضوع اخلاقیات و انجام کار خوب نیست، بلکه موضوع دریافت کردن خدا جهت حیات، یا شیطان جهت مرگ است. ما باید از درک اخلاقیات و معنویات خلاص شویم. موضوع، انجام کار نیک یا بد نیست، بلکه دریافت کردن خدا بعنوان حیات، یا شیطان بعنوان مرگ است. بسیار مهم است که ما این سه جانب را به وضوح مشاهده کنیم. خدا که توسط درخت حیات نمایان شده، در یک سو ایستاده و منشا حیات است؛ شیطان که توسط درخت دانش نمایان شده، در سویی دیگر ایستاده و منشا مرگ می باشد؛ و آدم، بی طرف و با دو دست دریافت کننده، در وسط آنها ایستاده است. او می تواند در دست راست خود خدا را، یا در دست چپ خود شیطان را دریافت کند.

### تباهی انسان توسط درخت مرگ

اما، همانطور که می دانیم، آدم تحریک شد که آن منشا دوّم، یعنی همان درخت دانش را به درون خویش بپذیرد. مسئله تنها انجام کاری غلط نبود. خیر! مسئله بسیار جدی تر از سرپیچی کردن

از قانون و قواعد خدا بود. اهمیت پذیرفتن میوه درخت دانش توسط آدم، این بود که او شیطان را به درون خویش دریافت کرد. آدم نه یک شاخه از آن درخت، بلکه میوه آن درخت را دریافت کرد. میوه حاوی قدرت تولید حیات است. برای مثال، وقتی میوه درخت هلو در خاک کاشته شود، به زودی درخت هلوی کوچک دیگری جوانه خواهد زد. آدم «خاک» بود. وقتی که او میوه درخت دانش را در خویش بعنوان خاک دریافت کرد، شیطان را دریافت کرد، که در او شروع به رشد نمود. آه، این موضوع کوچکی نیست! مسیحیان زیادی نیستند که سقوط آدم را به این طریق درک کرده باشند. میوه شیطان در آدم چون دانه‌ای در خاک کاشته شد؛ از این رو، شیطان در آدم رشد کرد و قسمتی از وجود او گردید.

حال باید ببینیم که شیطان به درون کدام بخش از وجود آدم پذیرفته شد. شیطان نه تنها هنگام سقوط آدم در باغ به درون او راه یافت، بلکه امروز همچنان در وجود نسل بشر باقی است. محل سکونت او در نسل بشر کجاست؟ همانطور که در این فصل‌ها دیده‌ایم، ما وجودی سه بخشی هستیم؛ روح، روان، و بدن. وقتی آدم میوه درخت دانش را پذیرفت، آن به درون کدام قسمت وجود او وارد شد؟ البته، به درون بدن او وارد شد، زیرا او آن میوه را خورد. گرچه این منطقی و معقول است، با اینحال برای تثبیت اینکه چیزی از شیطان در بدن ما است، به اصل کلام مقدس نیاز داریم. رومیان ۷: ۲۳ را بخوانید، «لیکن شریعتی [قانونی] دیگر در اعضای خود می‌بینم که با شریعت ذهن من منازعه می‌کند و مرا اسیر می‌سازد به آن شریعت گناه که در اعضای من است.» کلمه «دیگر»، در نسخه کینگ جیمز، ترجمه خوبی نیست. بلکه می‌باید «قانونی متفاوت» ترجمه شود. یعنی قانونی از یک رده متفاوت. شما ممکن است سه قانون از یک رده همسان داشته باشید. اما متن یونانی در اینجا از دو رده متضاد سخن می‌گوید. «لیکن قانونی متفاوت در اعضای خود می‌بینم» (اعضا همان بخش‌های بدن است)، «که با قانون ذهن من

در جنگ است و مرا به اسارت قانون گناه که در اعضای من است در می‌آورد.»

قانون گناه چیست؟ پولس گفت، «...من دیگر...نیستم، بلکه گناه که در من ساکن است» (رومیان ۷: ۲۰)، و «...نه من بعد از این، بلکه مسیح در من زندگی می‌کند» (غلاطیان ۲: ۲۰). در اینجا تضادی مابین «من دیگر نیستم، بلکه گناه» و «نه من بعد از این، بلکه مسیح» مشاهده می‌کنیم. مسیح تجسم خداست؛ و گناه تجسم شیطان است. کلمه «گناه» در رومیان فصل ۷ باید با حروف درشت نوشته شود، چون دارای شخصیت است. گناه مانند یک شخص است که می‌تواند در ما ساکن شود و ما را به انجام کارهایی بر خلاف میل‌مان وادار کند (آ.آ. ۱۷، ۲۰). گناه حتی از ما قوی‌تر است. رومیان ۶: ۱۴ می‌گوید، «گناه بر شما سلطنت نخواهد کرد.» اگر گناه قادرست بر ما سلطنت کند، پس گناه باید همان شریر یعنی شیطان باشد. از طریق سقوط، شیطان بعنوان گناه به درون انسان آمد و بر او سلطنت کرده، به او تباهی و زیان می‌رساند، و بر او ریاست می‌کند. شیطان بعنوان گناه، درون اعضای بدن انسان است.

بدن انسان چنانکه از اصل توسط خدا خلق شد بسیار خوب بود، ولی اکنون تبدیل به جسم گشته است. بدن خالص بود، چون خوب خلق شده بود، ولی وقتی توسط شیطان فاسد شد، تبدیل به جسم گردید. پولس گفت، «...در من، یعنی در جسم [جسمم]، هیچ نیکویی ساکن نیست» (رومیان ۷: ۱۸). شیطان بواسطه سقوط، درون بدن ما ساکن شده و موجب شد بدن ما تبدیل به جسم، یعنی بدنی خراب و فاسد گردد.

کتاب رومیان از دو واژه استفاده می‌کند: «جسم گناه» (۶: ۶) و «جسم موت [مرگ]» (۷: ۲۴). بدن «بدن گناه» نامیده شده زیرا گناه در بدن است. بدن بسادگی اقامتگاه گناه گردید، که همان تجسم شیطان است. پس «جسم مرگ» چیست؟ منشا و قدرت مرگ، شیطان است. گناه، تجسم شیطان؛ و مرگ، نتیجه یا تأثیر شیطان است. این

بدن فاسد و تغییر ماهیت یافته، «جسم گناه» و «جسم مرگ» نامیده می‌شود، چون این بدن همان اقامتگاه شیطان گردیده است. گناه و مرگ، هر دو به شیطان مربوط هستند. «جسم گناه» یعنی بدن، گناهکار، فاسد، و اسیر گناه است؛ «جسم مرگ» یعنی بدن، ضعیف و آکنده از مرگ است. بدن، شیطانی و پلید است، زیرا شیطان در این بدن ساکن است. همه شهوات در این بدن فاسد قرار دارد که جسم نامیده می‌شود. کلام آشکار می‌سازد که شهوت، «شهوت جسم» است (غلاطیان ۵: ۱۶). جسم، بدن تباه شده آکنده از شهوات است که توسط شیطان اشغال شده است. حالا می‌توان دید که سقوط انسان فقط موضوع ارتکاب خلافی بر ضد خدا نبود، بلکه موضوع دریافتن شیطان به درون بدن انسان بود. شیطان، از زمان سقوط، در انسان ساکن است. این آن چیز است که پس از خوردن از درخت دوم، برای انسان اتفاق افتاد.

چون شیطان و انسان توسط درخت دوم با هم یکی شدند، شیطان دیگر خارج از انسان نیست، بلکه در انسان است. رئیس قدرت هوا، خود شیطان، در مردم نافرمان عمل می‌کند (افسیان ۲: ۲). شیطان شادمان بر خود می‌بالید که در تسلط بر انسان توفیق یافته است. ولی خدا، که هنوز بیرون از انسان بود، به نظر می‌رسید که می‌گوید، «جسم خواهم پوشید تا وارد انسان شده و انسان را در خود قرار دهم.» آیا این وضعیت پیچیده را ملاحظه می‌کنید؟ خدا از طریق جسم پوشیدن، این انسان که شیطان در او بود را پوشید. یعنی وقتی خدا بعنوان یک انسان جسم شد، نوع انسانی را که پوشید، آن بود که توسط شیطان فاسد شده بود. در زمان جسم پوشیدن خدا، انسان دیگر آن انسان خالص زمان آفرینش نبود، بلکه انسانی خراب و تباه شده توسط شیطان بود. بیاید رومیان ۸: ۳ را بخوانیم: «خدا پسر خود را در شبیه [شباهت] جسم گناه... فرستاد» - نه «جسم گناهکار»، بلکه «جسم گناه». یعنی وقتی خداوند عیسی خود را در جسم انسانی مجسم ساخت، او «در شباهت جسم گناه» بود. یعنی با اینکه درون

او هیچ گناهی وجود نداشت، اما او «در شباهت جسم گناه» درآمد. گناه درون انسان فاسد شده بود، اما درون خداوند عیسی هیچ گناهی وجود نداشت؛ فقط شباهت به جسم گناه وجود داشت. کتب عهد قدیم، این موضوع را با نماد مار برنجین بر سر نیزه بلند کرده شده، به تصویر می‌کشد. آن مار، ساخته شده از برنج، نمادی از مسیح بود (یوحنا ۳: ۱۴). وقتی مسیح بر روی صلیب قرار داشت، او انسانی بود در «شباهت» آن مار. مار، همان شیطان، آن ابلیس، و آن دشمن خداست. اما وقتی مسیح چون انسان جسم پوشید، او حتی شباهت جسم گناه را داشت، که همان شباهت شیطان باشد. درک این مطالب برای هر کسی آسان نیست و حتی نسبتاً مشکل است. این واقعاً پیچیده است. اجازه دهید تکرار کنم. انسان، خالص خلق شده بود، ولی روزی شیطان درون انسان آمد تا انسان را به تصاحب خود درآورد. شیطان خوشحال بود و فکر می‌کرد که در به تصاحب درآوردن انسان موفق گشته. سپس خدا، انسانی را که شیطان درون او بود بر خود پوشید.

## انسان از درخت مرگ رهایی یافت

پس از آنکه خدا انسان گردید و آن انسان را که شیطان درون او بود بر خود پوشاند، آن انسان را بر روی صلیب برد. شیطان فکر می‌کرد که موفق شده است، ولی او فقط به خداوند راهی آسان برای نابود کردن خودش داده بود. بعنوان مثال، اگر موشی در خانه رها باشد، گرفتن آن برای صاحب خانه نسبتاً مشکل است. ولی اگر صاحب خانه تله‌ای با طعمه در آن قرار دهد، موش برای خوردن طعمه وسوسه می‌شود. نخست موش با خود فکر می‌کند که در ربودن طعمه موفق شده است، ولی تشخیص نمی‌دهد که آن یک تله است، تا وقتی که دیگر خیلی دیر شده است. وقتی موش به تله افتاد، برای صاحب خانه آسان است که آن را از بین ببرد. مشابهاً، آدم، تله‌ای برای گرفتن شیطان شد. شیطان آن «موش شیرین» بود که

در عالم رها بود. وقتی شیطان برای تصاحب انسان آمد، فکر کرد موفق شده، ولی تشخیص نداد که به تله افتاده است. شیطان فکر کرد که انسان خانه اوست، ولی ندانست که انسان یک تله بود. او فکر کرد انسان خوراک اوست، ولی انسان فقط یک طعمه بود. شیطان با به تصرف درآوردن انسان، گرفتار و در انسان زندانی شد. پس از آن، خداوند آمد و بر خود جسم آن انسان را پوشید تا او را بر روی صلیب بگذارد، تا «بوساطت موت، صاحب قدرت موت یعنی ابلیس را تباه سازد» (عبرانیان ۲: ۱۴). انسان تله بود، و شریر در این تله گرفتار بود. خدا با جسم پوشیدن، انسان تباه شده را بر خود پوشید و این انسان را با مرگ بر روی صلیب کشت. هم زمان، شیطان نیز درون انسان سقوط کرده کشته شد. از این رو، با مرگ خود بر روی صلیب، مسیح، آن شریر را نابود کرد. به این دلیل است که شیطان از صلیب می ترسد، و به همین دلیل است که خداوند به ما گفت صلیب را بردارید. صلیب تنها اسلحه‌ای است که با آن می توانیم بر شیطان غالب شویم.

شیطان کجاست؟ شیطان در ماست - یعنی در جسم ما. اما حالا جسم من کجاست؟ غلاطیان ۵: ۲۴ می گوید، «و آنان که از آن مسیح می باشند، جسم را با هوس‌ها و شهواتش مصلوب ساخته اند.» جسم من، با شیطان درون آن، بر روی صلیب قرار دارد؛ از این رو، شیطان بر روی صلیب به مرگ سپرده شده است. ستایش خداوند را! ولی آیا این پایان کار است؟ نه، چون بعد از مرگ، نوبت دفن شدن است. ولی حتی قبر هم پایان کار نیست! پس از دفن، نوبت رستاخیز است. قوم اسرائیل با فرعون و لشکریانش به درون دریای سرخ رفت، ولی آنان بدون فرعون و لشکریانش از آن آب مرگ رستاخیز کرده و بیرون آمدند. فرعون و لشکریانش در آن آب مرگ مدفون شدند. مسیح، انسان را با شیطان به مرگ و قبر کشانید، و انسان را بدون شیطان از مرگ و قبر بیرون آورد. او شیطان را در قبر مدفون ساخت. اکنون این انسان رستاخیز کرده با مسیح یکی است.



## انسان توسط درخت حیات رستاخیز نمود

اجازه دهید بپرسم، شما در چه موقعی احیا [از نو متولد] شدید؟ در ۱۹۵۸؟ آن خیلی دیر است! شما از طریق رستاخیز مسیح احیا شده‌اید (اول پطرس ۱: ۳). وقتی مسیح رستاخیز کرد، ما یعنی کسانی که در او ایمان داریم نیز رستاخیز کردیم. این موضوع می‌تواند توسط افسسیان ۲: ۵ و ۶ ثابت شود که می‌گوید، خدا «ما را نیز... با مسیح زنده گردانید... و با او برخیزانید.» هنگام رستاخیز مسیح، ما نیز با او از مرگ برخاستیم. آه، شگفتا! انسان توسط شیطان تباه شده بود. ولی خدا، با جسم پوشیدن، این انسان با شیطان درونش را بر خود پوشانید، این انسان را بر روی صلیب گذاشت، و این انسان را که شامل شیطان بود کشت و در قبر دفن کرد. سپس او انسان را از مرگ برخیزانید، و در این رستاخیز انسان و خدا یکی گشتند. پس توسط جسم پوشیدن، خدا درون انسان آمد؛ و توسط رستاخیز، انسان و خدا یکی شدند. اکنون خدا در روح انسان است.

ما باید شاد باشیم - ولی نه زیاده از حد. چرا؟ چون باید روزانه صلیب را حمل کنیم. هرگاه جسم ما از صلیب دور باشد، درخواستیم یافت که شیطان دوباره زنده است. باید بگوییم، «هللویاه»، چون خداوند عیسی در روح ماست؛ ولی باید هشیار باشیم زیرا هنوز در جسم هستیم. وقتی جسم از صلیب برداشته شود، شیرین دوباره زنده خواهد بود. به این دلیل است که ما باید در تمام اوقات در روح باشیم و همواره صلیب را بر جسم خود بکار بریم. گرچه شیطان از طریق سقوط به درون انسان وارد شد، ولی توسط خداوند به او رسیدگی شد، و اکنون خداوند از طریق رستاخیز درون ماست. از این به بعد، مسئولیت و کار ما این نیست که برای انجام کار خوب تلاش کنیم؛ نیکویی تنها ما را فریب داده و کور می‌کند. ما باید بسادگی خداوند را در روح دنبال کنیم، و صلیب را بر جسم خود بکار بریم.

این، خود بخود، شیطان را به نابودی می‌کشاند. یاد بگیرید که این مطلب را به همراه دو جنبه آن تمرین کنید - خداوند را در روح دنبال کنید، و جسم به همراه شیطان را به مرگ بر صلیب گذارید. نتیجه نهایی این کار چه خواهد بود؟ از یک طرف، اورشلیم نو، و از طرفی دیگر، دریاچه آتش خواهد بود. اورشلیم نو، خدای سه‌یکتا آمیخته با انسان رستاخیز کرده است؛ و دریاچه آتش، نابودی نهایی شیطان است. دریاچه آتش جای شیطان است. هرآنچه وابسته به خدای سه‌یکتا و انسان رستاخیز کرده نباشد، به همراه شیطان به دریاچه آتش افکنده می‌شود. تنها یک درخت در اورشلیم نو وجود خواهد داشت - درخت حیات. آن درخت دیگر در دریاچه آتش خواهد بود. این نتیجه نهایی تمامی کلام مقدس است. کلام مقدس با سه جانب شروع شد، ولی تکامل نهایی آن، اورشلیم نو است با آن درخت اوّل در مرکز شهر و انسان رستاخیز کرده که ابراز کننده خدای سه‌یکتاست. درخت دوّم به دریاچه آتش افکنده خواهد شد. همه چیزها و همه مردمی که وابسته به درخت دوّم هستند، سرنوشتی مشابه با شیطان در آن دریاچه آتش خواهند داشت.

در پایان، باید بگوییم که امروز معنی این تصویر برای ما این است که زندگی عادی مسیحی، از انجام دادن کارهای نیک تشکیل نشده. زندگی عادی مسیحی، بسادگی پذیرفتن مسیح، زندگی توسط مسیح، و کشتن جسم شیطانی در همه احوال است. آن همان دنبال کردن مسیح در روحمان و کشتن جسم می‌باشد. سپس آن روز خواهد رسید که خدای سه‌یکتا و انسان رستاخیز کرده، یک ابراز خواهند بود - اورشلیم نو با درخت حیات در مرکز آن.

## فصل سیزدهم

# صلیب و زندگی روان

این فصول به اساس اقتصاد خدا و نشانه آن می‌پردازد. در اینجا ما با موضوعات بی‌اهمیت کاری نداریم، بلکه امور اساسی اقتصاد خدا را، نه تنها از طریق عقیدتی، بلکه از طریق تجربی، مورد توجه قرار می‌دهیم. خدا در اقتصاد خود قصد دارد خودش را درون انسان توزیع کند. او تاکنون این کار را توسط توزیع خویش درون روح ما به انجام رسانده است. خدای سه‌یکتا به درون ما توزیع شده است. به همین منظور است که خدا ما را با سه قسمت روح، روان، و بدن آفریده است. این موجود سه بخشی، معبد خداست. معبد خدا از سه قسمت تشکیل شده: صحن بیرونی، مکان مقدس، و قدس‌الاقداص - یعنی همان جایی که نور جلال خدا و مسیح او ساکن است. سه قسمت وجود ما دقیقاً با سه قسمت معبد مرتبط است - یعنی بدن با صحن بیرونی، روان با مکان مقدس، و روح با قدس‌الاقداص مربوط است. امروز خدا در مسیح، درون روح ما که همان قدس‌الاقداص باشد ساکن است.

## گسترش خدای سه‌یکتا درون انسان

اقتصاد خدا، توزیع خودش درون روح انسان بعنوان محل اقامت خویش، و مسکن کردن در روح ما بعنوان پایگاهی برای گسترش در تمام وجود ما است. روح ما خانه او، مسکن او، محل سکونت او، و همان جایی است که او از آنجا خود را در تمام وجود ما گسترش داده و همه قسمت‌های وجود ما را با خود اشباع می‌کند. خدا ابتدا

خود را کاملاً با روح ما، سپس با روان ما، و در آخر با بدن ما آمیخته می‌سازد. او جهت آمیخته شدن، در درون روح انسانی ما وارد شده و آن را احیا می‌سازد. احیا، همان آمیختن خود خدا با روح ماست. بعد از احیا شدن، اگر با او همکاری کرده، خود را به او تقدیم کنیم، و به او فرصت دهیم، او خود را از روح به روان ما جهت نو ساختن تمام بخش‌های آن، گسترش خواهد داد. این همان کارِ دگرگون سازی اوست. از طریق دگرگونی، ذات خدای سه‌یکتا با روان، یعنی همان خویشتن ما، می‌آمیزد. وقتی روان ما به شکل خداوند دگرگون شد، افکار، امیال، و تصمیمات ما همواره خداوند را ابراز خواهد کرد.

بنابراین، مرحله اوّل، احیای روح ماست؛ مرحله دوّم، دگرگونی روان ماست؛ و بالاخره، آخرین مرحله، تبدیل یا تغییر بدن ما در هنگام بازگشت خداوند خواهد بود. سپس خداوند به بدن ما گسترش یافته و جلال او تمام وجود ما را اشباع خواهد کرد. این تبدیل صورت، نهایت تکامل آمیختن او با وجود ما به حد کمال است. در آن زمان، اقتصاد خدا در توزیع خویش، در درون ما کاملاً به انجام خواهد رسید. این سه قدم که توسط آنها خدا از همه جهت با وجود ما می‌آمیزد را به خاطر بسپارید. سرود ذیل این تکامل نهایی را ابراز می‌کند.

مسیح امیدِ جلال، او حیات من است،  
 او مرا احیاً و مرا اشباع کرده است؛  
 آید تا با قوّت، بدنم تغییر دهد  
 چون بدنِ پُر شکوهش در جلال!

آید، آید، مسیح جلالم دهد!  
 بدنم را تبدیل کند، پس مثل او شود.  
 آید، آید، نجات، کامل شود!  
 امیدِ جلال آید تا ما را جلال دهد.

مسیح امید جلال، او اسرار خداست؛  
 پُری خداست، خدا را درونم آرد.  
 آید با خدا مرا کامل بی‌آمیزد،  
 تا سهیم شوم جلالش تا ابد.

مسیح امید جلال، نجات کامل است:  
 نجات بدنم، تا از مرگ رها شود،  
 آید تا بدنی پُر جلال داشته باشم،  
 پیروزی مرگ را ببلعد تا ابد.

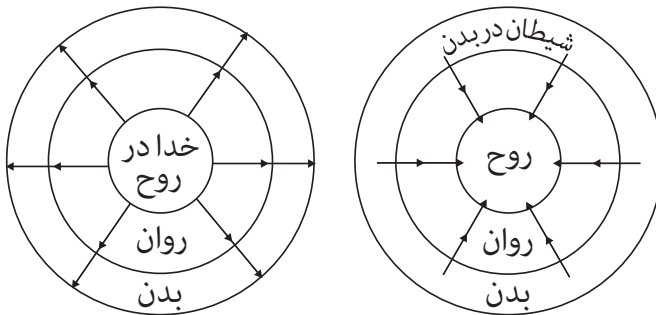
مسیح امید جلال، تاریخچه من است:  
 حیاتش تجربه‌ام، چون او با من یکی‌ست؛  
 آید به آزادی پر جلالش برده،  
 تا کاملاً یکی شویم تا ابد.

ترجمه از Hymns, #949

## دو طرفی که برای روان می‌جنگند

همه ما آن داستان غم‌انگیز را می‌دانیم. قبل از آنکه خدای  
 پر جلال به درون روح انسان وارد شود، اوّل شیطان، دشمن خدا، به  
 درون انسان وارد شد. زمانی که آدم از میوه درخت دانش خورد،  
 شیرین به بدن انسان وارد شد. در نتیجه، گناه بعنوان یک شخص، در  
 اعضای بدن ما ساکن است و بعنوان یک حاکم نامشروع در ما  
 حکومت کرده، ما را وادار به انجام آنچه دوست نداریم می‌سازد. این  
 گناهی است که در رومیان ۶، ۷، و ۸ به آن اشاره شده است. این  
 کسی بجز آن شیرین و گناهکار عالم نیست. او دشمن خداست. وقتی  
 او وارد بدن ما شد، بدن، تغییر ماهیت یا طبیعت داده و جسم  
 گردید. شیطان در این جسم تخریب شده، ویران شده، و تباه شده  
 ساکن است. بنابراین، این جسم، تهدیدی جهت تسلط بر روان است.

همانطور که روح انسان پایگاهی برای خداست که می‌تواند از آنجا خود را گسترش دهد، همین اصل در بدن تباه شده نیز صدق می‌کند. این جسمی که در تصاحب شیطان است، پایگاهی است که شیطان می‌تواند از آن به شرارت خویش بپردازد. شیطان در جسم جای گرفته تا روان را تحت تأثیر خود قرار دهد، و سپس از طریق روان، روح را مسدود سازد. مسیر همه کارهای شیطانی همیشه از بیرون شروع شده و به سمت درون پیشروی می‌کند. ولی کار الهی همیشه از مرکز شروع و به پیرامون انتشار می‌یابد. می‌توانیم این موضوع را توسط نمودار ذیل تشریح کنیم.



روان قادر نیست در مقابل شیطان که بسیار از روان انسان قویتر است ایستادگی کند. وضعیت ما قبل از نجات این بود که روانمان از طریق جسم به توسط شیطان مسموم شده بود. وقتی انجیل [خبر خوش] را شنیدیم و ذهن و وجدانمان روشن شد، در روح خود شکسته و پشیمان گشته، توبه کردیم، و وجود خود را برای خداوند گشودیم. در نتیجه، خداوند شکوه‌مندانه درون روح ما وارد شد تا در روح‌القدس حیات ما باشد. گرچه شیطان، دشمن خدا، جسم را بعنوان پایگاهی که از آن به سمت درون، یعنی روح، حمله می‌کند در اختیار دارد، ولی خداوند پر جلال، از روح ما بعنوان پایگاهی که از آن به سمت بیرون، یعنی جسم، می‌جنگد استفاده می‌کند.

ما وجودی بسیار پیچیده هستیم، زیرا به یک میدان جنگ مبدل شده‌ایم. ما برای آن نبرد عالمگیر، آن میدان نبرد عالم هستیم! شیطان و خدا، خدا و شیطان، روز به روز در درون ما با یکدیگر در جنگند. شیطان بسوی مرکز می‌جنگد، در حالیکه خدا به سمت پیرامون در جنگ است. گرایش ما در این جنگ به کدام سمت است؟ ما نمی‌توانیم بی‌طرف باشیم؛ باید یک طرف را برگزینیم. دشمن خدا در بخش بیرونی، و خود خدا در بخش درونی انسان است. روان در بین این دو، یعنی در وسط قرار دارد. شیطان در بدن تباه شده‌ما، خدا در روح احیا شده‌ما، و ما در وسط در روان بشری خود هستیم. ما اشخاص بسیار مهمی هستیم، چون قادریم تمام این موقعیت را تغییر دهیم. اگر جانب شیطان را بگیریم، از نظری، خدا شکست خواهد خورد. البته، خدا هرگز نمی‌تواند شکست بخورد، ولی با طرفداری ما از شیطان، به نظر می‌رسد که خدا موقتاً شکست خورده است. ولی اگر جانب خدا را بگیریم، شکوهمند خواهد بود، و شیطان کاملاً شکست خواهد خورد.

شما طرف کدام یک را خواهید گرفت؟ این مسئله مورد نظر است. به کلام خداوند گوش دهید: «اگر کسی بخواهد متابعت من کند، باید خود را انکار کند» (متی ۱۶: ۲۴). انکار خود! به عبارتی دیگر، باید روان [جان] خود را بر مرگ روی صلیب بگذاریم، چون روان همان خویشتن ماست. باید همواره خویشتن – خود را انکار کنیم، همواره خود را بر صلیب گذاریم، و همواره بر روی خود قلم بکشیم. وقتی که روان قلم زده شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ وقتی روان کشته شد، تنها خدا و شیطان باقی می‌ماند. با قلم خوردن روان، ما پل عبور دشمن را می‌سوزانیم.

شیطان در جسم است، چون او همان گناه مجسم شده در جسم است؛ و جای خویشتن در روان است. گناه و خویشتن هر دو بطور نامشروع با یکدیگر ازدواج کرده‌اند؛ در واقع، آنها مدتها پیش عروسی خود را برگزار کرده‌اند. تمام مشکلات درون ما به خاطر همین ازدواج

خویشتن با گناه و یکی شدن این دو با هم است. ولی وقتی نجات یافتیم، خدا، مسیح و روح القدس بعنوان آن حیات الهی به درون روح ما وارد شد. گناه، در جسم یا بدن فاسد ما؛ و خویشتن، در روان یا روان صدمه دیده ماست؛ حال اینکه در روح احیا شده انسان، حیات الهی یا حیات ابدی وجود دارد که همان حیات و قدرت تنظیم کننده است. زیستن و قدم برداشتن در حیات روان یعنی زیستن و قدم برداشتن در خویشتن خودمان، که ما را درگیر ازدواج و اتحاد با شیطان می‌سازد. این ازدواج به معنای این است که ما شخص آزادی نیستیم، ولی تحت اسارت آن شریر یا گناه هستیم. شریر در جسم ما برخاسته تا ما را در چنگال خود شکست دهد، تحت اسارت در آورد، و اشخاصی ذلیل سازد. لیکن اگر ما روان یعنی خود را انکار کنیم، و در روح زیسته و قدم برداریم، مسیح بعنوان آن حیات، تمام وجود ما را تنظیم و اشباع خواهد کرد.

### رسیدگی صلیب به روان

بعد از احیا شدن، ما دیگر نباید توسط خودمان زندگی و رفتار کرده و کار انجام دهیم. تا زمانی که ما توسط خویشتن زندگی کنیم، تحت اسارت شیطان خواهیم بود. شاید بگویید: «من فکر نمی‌کنم که توسط خودم زندگی کرده و کاری انجام می‌دهم.» اینجاست که تشخیص روح از روان لازم است؛ سپس شما خواهید دید که تا چه حد در روان خود هستید. شما می‌گویید که توسط خود زندگی و رفتار نمی‌کنید، اما پرسش من این است، شما توسط چه چیز زندگی می‌کنید؟ جسم؟ احتمالاً خواهید گفت، «نه، نه، من توسط جسم زندگی نمی‌کنم!» پس آیا شما توسط روح خود زندگی می‌کنید؟ احتمالاً می‌گویید، «شک دارم.» اگر شما نه با جسم و نه با روح خود زندگی می‌کنید، با چه چیز زندگی می‌کنید؟ جواب این است که شما صرفاً با روان خود زندگی می‌کنید. خواهید گفت، «من دوست ندارم مرتکب گناه شوم، من دوست ندارم جسمانی باشم، من دوست ندارم



با شیطان همکاری کنم. من عاشق خدا هستم. دوست دارم خداوند را پیروی کنم و در راه خداوند قدم بردارم. من دوست دارم، من دوست دارم، من دوست دارم، من دوست دارم...» شما هنوز در روان هستید! به خداوند اعتراف کنید که کجا هستید. شما خودتان شک دارید که در روح باشید. اگر شما در جسم یا در روح نیستید، پس در روان هستید. ستایش خداوند را که در مصر نیستید، چون فصیح [خون برّه] را تجربه کرده‌اید. شما از مصر بیرون آورده شده‌اید، ولی هنوز وارد سرزمین نیکوی کنعان نگشته‌اید. شما هنوز در بیابانِ روان سرگردانید.

### (۱) عشق بشری

مسئله این است: چگونه می‌توانیم روح را از روان تشخیص دهیم. چگونه می‌توانیم بدانیم که چه وقت در روح یا در روان هستیم، و چگونه می‌توانیم روح را از روان جدا کنیم؟ باید کلام خداوند را دید.

و هر که پدر یا مادر را بیش از من دوست دارد، لایق من نباشد و هر که پسر یا دختر را از من زیاده دوست دارد، لایق من نباشد. و هر که صلیب خود را برنداشته، از عقب من نیاید، لایق من نباشد. هر که جان [روان] خود را دریابد، آن را هلاک سازد و هر که جان [روان] خود را بخاطر من هلاک کرد، آن را خواهد دریافت. (متی ۳۷-۳۹)

در متن یونانی کلمه «جان» همان کلمه «روان» است. برداشتن صلیب در این آیه‌ها اشاره به عشق بشری ما به عزیزانمان دارد. عشق بشری چیزی در روان ماست، و باید توسط صلیب به آن رسیدگی شود. چقدر عزیزانمان را دوست داریم؟ اگر بخواهیم بدانیم چگونه روح را از روان تشخیص دهیم، باید عشق خود را بررسی کنیم. چطور فرزندان، مادر یا پدر خود را دوست داریم؟ چطور برادر یا خواهر خود را دوست داریم؟ این کلام انسان نیست، بلکه کلام خداوند است. تشخیص دادن روح از روان تنها وقتی قابل دست‌یابی

است که ما عشق بشری و طبیعی خود را بررسی کرده باشیم. به عشق طبیعی ما باید توسط صلیب رسیدگی شود. در رساله‌های عهد جدید، روح‌القدس به ما می‌گوید که شوهران باید عاشق زنان خود باشند، زنان باید تابع شوهران خود باشند، والدین باید از فرزندان خود مراقبت کنند، و فرزندان باید به والدین خود عزت و احترام گذارند. ولی همه اینها باید در آن حیات رستاخیز کرده صورت پذیرد. عواطف طبیعی، عشق طبیعی، و روابط طبیعی باید توسط صلیب منقطع شده و برداشته شود. بعد از رسیدگی توسط صلیب، ما در روح، یعنی در آن حیات رستاخیز، خواهیم بود. بدینگونه، نه در حیات طبیعی، بلکه در آن حیات روحانی خواهیم زیست. برای اینکه بدانیم چقدر روانمان شکسته شده، یک آزمایش این است که ببینیم چقدر صلیب به عشق و عواطف طبیعی ما رسیدگی کرده. وقتی عشق طبیعی توسط صلیب از میان برداشته شد، روان خواهد شکست. بعلاوه، اگر خواهیم توسط رسیدگی به عشق طبیعی، روان را بشکنیم، باید چگونه تنفر داشتن را بیاموزیم.

اگر کسی نزد من آید و پدر، مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران، حتی جان [روان] خود را نیز دشمن ندارد، شاگرد من نمی‌تواند بود. و هرکه صلیب خود را بر ندارد و از عقب من نیاید، نمی‌تواند شاگرد من گردد. (لوقا ۱۴: ۲۶-۲۷)

باز در متن یونانی کلمه بکار رفته «جان» همان «روان» است. در کنار عشق به عزیزانمان، ما همچنین عشق به خویشتن یا عشق به روان خود داریم. برداشتن صلیب ارتباط زیادی با این عشق به خویشتن دارد. «اگر کسی نزد من آمده و تنفر ندارد...» تنفر از چه کسی؟ دشمنانمان؟ ما باید به دشمنانمان عشق بورزیم. اما باید بیاموزیم که از خویشتن خودمان تنفر داشته و آنرا دشمن بداریم. تنفر از خویشتن ارتباط فراوانی به شکستن روان دارد. توسط تنفر از خویشتن، قادر خواهیم بود تا نفس را در روان از میان برداریم.

## (۲) عشق به دنیا

پس به همه گفت: اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند می‌باید نفس خود را انکار نموده، صلیب خود را هر روزه بردارد و مرا متابعت کند. زیرا هرکه بخواهد جان [روان] خود را خلاصی دهد آن را هلاک سازد و هر کس جان [روان] خود را بجهت من تلف کرد، آن را نجات خواهد داد. زیرا انسان را چه فایده دارد که تمام جهان را ببرد و نفس خود را بر باد دهد یا آن را زیان رساند؟ (۹: ۲۳-۲۵)

زن لوط را بیداد آوردید. هر که بخواهد جان [روان] خود را برهاند، آن را هلاک خواهد کرد و هر که آن را هلاک کند، آن را زنده نگاه خواهد داشت. (۱۷: ۳۲-۳۳)

در این آیات نیز کلمه «جان» در متن یونانی همان «روان» است. این عبارات نشان می‌دهند که روان بسیار گرفتار عشق به دنیاست. معنی گذشتن از عشق دنیا و چیزهای دنیوی این است که ما باید به روان خود رسیدگی کنیم. وقتی روان منقطع شد، عشق به دنیا از بین می‌رود. بنابراین، این دو چیز، عشق به دنیا و روان، به یکدیگر مربوطند.

«زن لوط را بیداد آوردید.» این مربوط است به آن زن، نه شوهرش! این حکایت زنی است که چیزهای دنیوی را دوست داشت. خداوند می‌گوید مواظب باش. اگر عاشق دنیا باشید، روان [جان] خود را از دست خواهید داد. اگر چیزهای دنیوی را دوست داشته باشیم، روان خود را به مفهوم بد از دست خواهیم داد، ولی اگر عشق به دنیا را تسلیم کنیم، روان خود را به مفهومی خوب از دست خواهیم داد. برادران و خواهران، عشق به دنیا نشان دهنده این است که روان ما کجاست.

## (۳) زندگی طبیعی

آمین آمین به شما می‌گویم اگر دانه گندم که در زمین می‌افتد نمیرد، تنها مانند، لیکن اگر بمیرد، ثمر بسیار آورد. کسی که جان [روان] خود را دوست دارد، آن را هلاک کند؛ و هرکه در این جهان

جان [روان] خود را دشمن دارد، تا حیات جاودانی آن را نگاه خواهد داشت. (یوحنا ۱۲: ۲۴-۲۵)

باز در اینجا «جان» همان «روان» است. با خواندن و در نظر گرفتن این دو آیه بطور دقیق و عمیق، خواهیم دید که روان با زندگی و قوّت طبیعی بسیار مربوط است. باید توسط شکسته شدن روان، به زندگی و قوّت طبیعی ما رسیدگی شود. وقتی زندگی و قوّت طبیعی ما کشته شد، روان ما شکسته می‌شود. چطور می‌توانیم روح را از روان تشخیص دهیم؟ این بسادگی با بکار بردن صلیب بر حیات نفس و سپردن خودمان به مرگ ممکن است. روان فریبده است چون به نظر گناهکار نمی‌آید. بنابراین، باید یاد بگیریم که با بکار بردن صلیب بر خویشتن، روانمان را بررسی کنیم.

تصور کنید که با برادری مشارکت می‌کنیم. چطور می‌توانیم تشخیص دهیم که آیا مشارکت ما از روح است یا روان؟ با گذاشتن صلیب بر خودمان، به روشنی خواهیم دانست که در روح هستیم یا در روان. من نباید بگویم، «من که کار بدی انجام نمی‌دهم. وقتی با برادری مشارکت می‌کنم کار خوبی انجام می‌دهم.» مشارکت خوب است، ولی نوع مشارکت ما ممکن است تماماً در روان صورت گیرد! وقتی صلیب بر خویشتن ما بکار رفت، فوراً روشن می‌شویم که آیا مشارکت ما در روح است یا در روان. هرگز روح و یا روان را توسط خوب و بد بررسی نکنید. این نوع بررسی تنها ما را در تاریکی قرار می‌دهد. راه دیگری بجز صلیب برای بررسی روان و روح وجود ندارد. اینکه آیا در روان هستیم یا روح، بستگی دارد به این که آیا اکنون بر صلیب هستیم یا نه. آیا من هیچ عاملی برای منافع خود دارم، یا آیا در فعالیت‌هایم خود-محور هستم؟ آیا بر منافع شخصی و خود-محوری من صلیب نهاده شده است؟ خودتان را این چنین بررسی کنید. همهٔ تصمیمات و اعمال باید نه توسط معیار خوب و بد، بلکه توسط صلیب بررسی شوند. در هر موضوع مورد صحبتی، باید از خود پرسیم آیا خویشتن ما مقطوع شده؟ ما نباید موضوع را تجزیه و

تحلیل کنیم به این صورت که، «آیا من در روحم یا روان؟ بگذار برای لحظه‌ای بینم احساس من چقدر عمیق است. اگر خیلی عمیق نیست، پس می‌باید در روان باشم. ولی اگر به نظر برسد که عمیق است، پس ممکن است در روح باشم.» اگر از این طریق تحلیل کنیم، مشکل خواهیم داشت. ما بسادگی با یک بررسی می‌توانیم بسیار روشن شویم: آیا بر صلیب قرار داریم؟ به عبارتی دیگر، آیا خود را انکار کرده‌ایم؟ آیا صلیب را برداشته و خداوند را در روح دنبال کرده‌ایم؟ وقتی خود را با برداشتن صلیب انکار می‌کنیم، خداوند مسیح میدان عملی کامل در وجود ما خواهد داشت، و همراهی با او آسان خواهد بود.

تعلیم عهد جدید جایی برای توبیخ و تنبیه می‌گذارد، ولی صلیب جای بسیار بزرگتری را اشغال می‌کند. بسیاری اوقات توبیخ خدا همراه با صلیب کار می‌کند. ولی ما نباید منتظر توبیخ و ملامت خدا بمانیم. باید یاد بگیریم تمام اوقات صلیب را برداریم، چون می‌دانیم که با مسیح مصلوب شده‌ایم. روز به روز باید درس انکار خود را بیاموزیم، و صلیب را برداشته، هیچ میدانی به روان ندهیم. اگر چنین کنیم، واقعاً با خداوند در روح یکی خواهیم بود، و خداوند فرصت می‌یابد که ما را تصاحب کرده و با خود اشباع کند.



## فصل چهاردهم

### اصل صلیب

بسیاری از مسیحیان در مورد صلیب چیزهایی می‌دانند، ولی در مورد اصل صلیب روشن نیستند. اصل صلیب چیست؟ بر طبق کلام مقدّس، خدا دو خلقت در عالم دارد: اوّلی خلقت کهنه، و دوّمی خلقت نو نامیده می‌شود. خلقت نو با به پایان رساندن خلقت کهنه و آغاز چیزی جدید به وجود آمد. تنها با به پایان رسیدن خلقت کهنه، خلقت نو می‌توانست به وجود آید. توسط کار صلیب بود که خلقت کهنه به پایان رسید، و توسط صلیب بود که خلقت نو در رستاخیز آغاز شد.

### اقلام خلقت کهنه

اجزا سازنده خلقت کهنه کدامند؟ قلم اوّل در خلقت کهنه، فرشتگان با حیات فرشته‌ای، و قلم دوّم، انسان با حیات بشری است. اینها دو نوع وجود با دو نوع حیات هستند. فرشته بزرگ خدا، رئیس فرشتگان، بر علیه خدا عصیان کرد و شیطان گردید که یعنی «مخالف خدا». شیطان نه تنها عصیان کرد، بلکه شورش را بر علیه خدا رهبری کرد که در آن تعداد نسبتاً زیادی از فرشتگان او را دنبال کردند. بر طبق مکاشفه فصل ۱۲، یک سوّم از فرشتگان، ستارگان آسمانی، شیطان را دنبال کردند. چنانکه در افسسیان فصل ۱، ۲ و ۶ ذکر شده، این فرشتگان سرکش، مبدّل به نیروهای روحانی شریر - یعنی ریاستها، قدرتها، حاکمان و جهانداران ظلمت گشتند. این حیات فرشته‌ای

عصیانگر، اقلام سوّم و چهارم را در خلقت کهنه تولید کرد: یعنی شیطان و قلمرو یا پادشاهی او.

حال اجازه دهید بطور مختصر به دیگر اقلام خلقت کهنه پردازیم. پس از خلقت حیات بشری، دشمن خدا، انسان را نیز به عملکرد بر ضدّ خدا گماشت. این کار سبب شد چیزی به نام گناه داخل حیات بشر شود، آن گناه منفرد و مجسم است که با حرف بزرگ نوشته می‌شود. این یعنی همان طبیعت گناهکار و تفکر شیطان، وارد حیات انسان شد. گناه در این عالم، به واسطه داخل شدن آن حیات فرشته‌ای سقوط کرده به درون انسان، به وجود آمد. گناه توسط خدا خلق نشد، بلکه بواسطه اتحاد نامشروع حیات شیطانی با حیات انسانی به وجود آمد. بدین وسیله، در فهرست اقلام خلقت کهنه، گناه پنجمین جایگاه را داراست. پس نه تنها این گناه منفرد پا به عرصه وجود گذاشت، بلکه گناهان بسیار دیگری را نیز با خود به همراه آورد. بنابراین، ثمرات آن گناه منفرد، یعنی گناهان، قلم ششم در آن فهرست هستند که شامل دروغ، جنایت، غرور، زنا، و غیره است. همه این گناهان از همان گناه منفرد تولید شده‌اند.

دنیا، قلم هفتم در فهرست خلقت کهنه است. دنیا توسط خدا خلق نشد. خدا زمین را آفرید، اما شیطان دنیا را به وجود آورد. در پیدایش ۳، گناه به وجود آمد. در پیدایش ۴، این دنیای به وجود آمده به دست شیطان، به آن اضافه شد. دنیا چیست؟ دنیا نظامی است که در آن تمامی زندگی بشر تحت تسلط شیطان است. کلمه دنیا در یونانی «کازموس» به معنای «منظومه» است. خدا انسان را برای خودش آفرید، اما بشریت اکنون تحت نظام و قواعد شیطان اداره می‌شود. بشر دیگر برای خدا نیست، بلکه تماماً تحت نظام شیطان بوده و برای شیطان است.

قلم دیگر در کنار این چیزها در خلقت کهنه، مرگ است که بر اثر همان گناه و گناهان است. جسم - همان بدن تغییر ماهیت داده که توسط شیطان مسموم و خراب شده - نیز قلمی از خلقت کهنه است.



بدن توسط فساد شیطان بعنوان گناه، جسم گردید. قلم دیگر انسان کهنه است که چیزی کمتر از کل انسان خراب شده توسط شیطان نیست. انسانی که در اصل توسط خدا خلق شد، توسط گناه خراب شده است.

قلم بعدی در خلقت کهنه، خویشتن یا نفس است. روان انسان توسط خدا خلق شد، اما بواسطه جسم، فاسد گشته و تبدیل به نفس گردید؛ درست همانند بدن: خدا در اصل بدن را بعنوان چیزی خوب و خالص آفرید، ولی بدن توسط طبیعت گناهکار شیطان فاسد گردیده و جسم شد. در مورد روان نیز همین صادق است، اینکه خوب و خالص خلق شد، ولی بعداً تحت تأثیر جسم قرار گرفت. روان، مورد حمله و سپس در کنترل جسم قرار گرفت و تبدیل به خویشتن یا نفس گردید. همانگونه که گناه، بدن را تباه و تبدیل به جسم کرد؛ به همان ترتیب، جسم، روان را تحت نفوذ و کنترل خویش به نفس تبدیل نمود.

بالاخره، قلم دوازدهم در خلقت کهنه، تمام خلقت است. تمام خلقت توسط طغیان حیات فرشته‌ای و سرپیچی حیات بشری صدمه دید و تباه شد. این موضوع، تمامی خلقت را به لحاظ اسارت در قید فساد، به ناله و فغان واداشت (رومیان ۸).

### مرکز خلقت کهنه

دوازده قلم ذکر شده، در مجموع، خلقت کهنه هستند. خلقت کهنه شامل بسیاری چیزهاست. ولی باید در این نکته روشن باشیم که انسان سقوط کرده همان مرکز خلقت کهنه شد. او به هر یک از دوازده قلم خلقت کهنه مربوط است. اول، شیطان داخل انسان شده و با انسان یکی شد. به همراه شیطان، پادشاهی و قلمرو شیطان است؛ بنابراین، چون شیطان در انسان است، پادشاهی شیطان نیز در انسان است. شیطان فرمانروای دنیاست، پس دنیا همچنین شامل شیطان بوده و در انسان نیز هست. و البته گناه و گناهان، در انسان، جسم پوشیده‌اند، که منجر به مرگ می‌شود. جسم، انسان کهنه، و

نفس نیز در انسان هستند؛ و انسان، رأس تمام خلقت بوده، و هنوز هم هست. (بر طبق پیدایش ۱، انسان برگزیده شده بود تا رأس تمامی خلقت باشد.) از این رو، انسان به تمام خلقت مربوط، و تمام خلقت به انسان مربوط بوده و بر انسان متمرکز است. انسان از هر جهت مرکز خلقت کهنه است. انسان تقریباً شامل تمام شد، ولی نه به مفهوم خوب آن. اگر کسی بخواهد شیطان را ملاقات کند، لازم نیست به جای بخصوصی برود - با رفتن نزد انسان، شیطان را ملاقات خواهد کرد. اگر مایل به تماس با پادشاهی شیطان باشد، لازم نیست به کره ماه برود - با رفتن نزد انسان، با پادشاهی شیطان تماس خواهد داشت. همین موضوع در مورد دنیا صدق می‌کند. درون انسان، بعنوان نماینده خلقت کهنه، شیطان، پادشاهی شیطان، دنیا، گناه منفرد، گناهان، مرگ، جسم، انسان کهنه و غیره، همه وجود دارند. انسان، مخلوق کوچکی نیست. بر عکس، انسان، بزرگ و در جهت منفی، شامل تمام است. تمام خلقت اکنون بر انسان متمرکز است.

## پایان خلقت کهنه

خداوند را ستایش باد، یک روز خدا خود در این انسان جسم پوشید! این یعنی خدا تمام خلقت را بر خود پوشانید؛ با این کار، او تمام اقلام خلقت کهنه را بر خود گذاشت. برای مثال، کلام مقدس می‌گوید که خدا [در راه ما] مسیح را گناه - نه گناهان در جمع، بلکه آن گناه منفرد - ساخت (دوم قرن‌تیاں ۵: ۲۱). خدا جمیع شرارت‌های ما را بر مسیح نهاد (اشعیا ۵۳: ۶)، «که خود گناهان ما را در بدن خویش بر دار [صلیب] متحمل شد» (اول پطرس ۲: ۲۴). او «شبییه جسم گناه» (رومیان ۸: ۳) بود. این شباهت، شباهت به جسم است؛ و این جسم بشری، همان جسم گناه است. یوحنا ۱: ۱۴ می‌گوید، «کلمه جسم گردید»، یعنی او یک نفر انسان شد. وقتی او یک نفر انسان در جسم شد، انسانی با جسم گناه شد، زیرا تا آن موقع گناه وارد جسم انسان شده بود. جسم، جسم گناه شده بود، و خداوند در

این جسم، تجسم شد. ولیکن، باید مواظب باشیم، چون اگر بگوییم که او عیناً همان جسمی که ما داریم گردید، یعنی دارای طبیعت گناه‌آلود، در اشتباهیم. از این جهت، رومیان ۸: ۳ به ما می‌گوید که او فقط شبیه به جسم گناه گردید، نه اینکه دارای طبیعت گناه‌آلود جسم گناه بود.

در یوحنا ۳: ۱۴، خداوند عیسی گفت که او به گونه‌ی آن مار برنجی بلند کرده شده بر نیزه، یعنی صلیب بود. آن مار برنجی تنها شباهت به مار و نه طبیعت زهرآگین مار را داشت. خداوند عیسی از یک باکره به دنیا آمد تا شباهت به جسم گناه را داشته باشد، ولی او با طبیعت گناهکار انسان کاری نداشت. ما باید در این مورد بسیار مراقب باشیم. وقتی خداوند گناه گشت، تنها شبیه به جسم گناه گردیده بود.

خداوند نه تنها انسان را بر خودش پوشانید، بلکه شیطان، پادشاهی شیطان، دنیا، گناه منفرد، گناهان، جسم، و غیره را نیز بر خود پوشاند. باز اینجا باید مراقب باشیم. خداوند بعنوان انسان، نه بعنوان مار، مجسم شد؛ ولی وقتی بر روی صلیب مصلوب شد، بعنوان انسانی در فرم آن مار مصلوب شد. چرا؟ زیرا در این مرحله، انسان با شیطان، یعنی آن مار، یکی بود. پس خداوند عیسی و حتی یحیای تعمید دهنده به فریسیان گفتند که ایشان افعی زادگان و از نسل افعی هستند. آنها اولاد و فرزندان ابلیس بودند، چون حیات ابلیس را داشتند؛ در آنها طبیعت زهرآگین مار وجود داشت. در چشمان خدا، آنها بعنوان مردمی گناهکار، مار گردیدند. ولی خداوند، که بعنوان انسان جسم شد، تنها شباهت جسم گناه را داشت، نه طبیعت گناه‌آلودی را که مردم گناهکار دارند. مثل آن مار برنجین بر آن نیزه، خداوند تنها شباهت آن مار، نه طبیعت و سم آن را داشت.

حال ما باید موردی را از صلیب ببینیم. مسیح اول یک چنین انسانی را که شامل تمامی خلقت کهنه بود پوشید، و سپس این انسان را بر صلیب آورد. آنجا این انسان شامل تمام بر روی صلیب مصلوب

شد. این بدان معنی است که همه چیز به پایان رسید. این اصل صلیب است. از این طریق مرگ بود که مسیح، انسان را بر صلیب آورد و بدین وسیله به همه چیز پایان داد. آنجا [بر صلیب] نه تنها مسیح مصلوب شد، بلکه انسان، دنیا، شیطان و پادشاهی او، گناه منفرد، گناهان، انسان کهنه و غیره نیز مصلوب شدند. تمامی چیزهای خلقت کهنه، توسط صلیب مسیح، به نقطه پایان آورده شدند. ما باید این مرگ شامل تمام را تجربه کنیم.

آیات ذیل اصل صلیب و به پایان رسیدن خلقت کهنه را آشکار می‌سازد:

(۱) حیات فرشته‌ای - کولسیان ۱: ۲۰

(۲) حیات بشری - غلاطیان ۲: ۲۰

(۳) شیطان - عبرانیان ۲: ۱۴ و یوحنا ۱۲: ۳۱

(۴) پادشاهی شیطان - کولسیان ۲: ۱۵ و یوحنا ۱۲: ۳۱

(۵) گناه - دوم قرنیتیان ۵: ۲۱ و رومیان ۸: ۳

(۶) گناهان - اول پطرس ۲: ۲۴ و اشعیا ۵۳: ۶

(۷) دنیا - غلاطیان ۶: ۱۴ و یوحنا ۱۲: ۳۱

(۸) مرگ - عبرانیان ۲: ۱۴

(۹) جسم - غلاطیان ۵: ۲۴

(۱۰) انسان کهنه - رومیان ۶: ۶

(۱۱) نفس یا خویشتن - غلاطیان ۲: ۲۰

(۱۲) همه چیز، یا خلقت - کولسیان ۱: ۲۰

یوحنا ۱۲: ۳۱ می‌گوید که دنیا و رئیس دنیا، یعنی شیطان، باید داوری شده و به دور افکنده شود. چه زمانی این اتفاق افتاد؟ بر طبق آیه ۲۴، زمانی که مسیح بر صلیب مُرد، این اتفاق افتاد. توسط مرگ مسیح، دنیا داوری شده و رئیس دنیا به دور انداخته شد. عبرانیان ۲: ۱۴ اعلام می‌دارد که مسیح، خون و جسم را پذیرفت تا به وساطت مرگ خود، صاحب قدرت مرگ، یعنی ابلیس را نابود و باطل سازد. این آیه آشکار می‌سازد که مسیح، به وسیله مرگ خود در جسم و خون،

شیطان را که دارای قدرت مرگ بود نابود ساخت. کوئسیان ۱: ۲۰ می‌گوید که مسیح «همه چیز» را با خودش آشتی و مصالحه داد. این ثابت می‌کند که نه تنها انسان با خدا در تضاد بود، بلکه همه چیز نیز با خدا در تضاد بود؛ در غیر این صورت، هیچ نیازی به مصالحه نمی‌بود. بر طبق متن این عبارت، بوسیلهٔ صلیب، به همهٔ خلقت رسیدگی شد.

ما باید عمیقاً تحت تاثیر مرگ مسیح بر صلیب قرار گیریم. از آنجایی که آن مرگ، مرگی شامل تمام بود - ما باید آن را تجربه کنیم. همهٔ آنچه داریم، آنچه هستیم، آنچه انجام می‌دهیم و هرآنچه مربوط به ماست بر روی صلیب آورده شده است. صلیب نقطه پایان همه چیزهایی که به ما مربوط می‌شود است. بر روی صلیب به همه چیز رسیدگی شده و همهٔ آن چیزها تاکنون مصلوب شده‌اند. صلیب تنها زمینه برای همهٔ آنچه ما هستیم و داریم است. ما باید همه چیز، از قبیل معلومات خود، حکمت و هوش خود، توانایی‌های خود، و غیره را بر روی صلیب بگذاریم. این اصل صلیب است. هیچ زمینه دیگری وجود ندارد. ما ممکن است دربارهٔ اینکه چقدر «خوب» هستیم فکر کنیم. مخصوصاً جوانان همیشه فکر می‌کنند که چقدر خوب هستند. آنها پیش خود می‌اندیشند، «ما جوان هستیم، خوب هستیم، شبیه اشخاص قدیمی نیستیم...» علیرغم اینکه چقدر خوب هستیم، ما باید به صلیب بیاییم. ما باید مصلوب شده و حذف شویم. هر چه بیشتر فکر می‌کنیم خوب هستیم، بیشتر باید حذف شویم. هرگز نباید از خوب بودن مغرور باشیم. بر خلاف اینکه چقدر خوب یا بد هستیم، همهٔ ما نیاز داریم که از صلیب عبور کنیم. ما نباید خود را به اشتباه ارزیابی کنیم. تنها یک ارزیابی وجود دارد و آن این است که باید خویش را به مرگ بسپاریم.

هیچ چیز از خلقت کهنه در کلیسا نیست. کلیسا آن انسان نو، آن خلقت نو است. همه چیز در گذشته، و همه چیز نو گشته است. این بدین معناست که همه چیز، در مرگ به پایان رسیده؛ و همه چیز،

در رستاخیز نو است. ما اکنون اصل صلیب را ملاحظه کرده‌ایم، و در فصل بعد، اصل رستاخیز را ملاحظه خواهیم کرد. اعتماد داریم که ذهنمان گشوده خواهد شد تا ببینیم تمام چیزهایی که به ما مربوط هستند، چه خوب باشند و چه بد، باید نهایتاً به مرگ سپرده شوند. سپس برای ما راهی جهت ورود به رستاخیز و خلقت نو وجود خواهد داشت.

## فصل پانزدهم

### اصل رستاخیز

در فصول قبل، دوازده قلم خلقت کهنه را ملاحظه کردیم، که اولین آنها حیات فرشته‌ای بود. ولی در اینجا می‌باید اشاره کنیم که فرشتگانی که سقوط نکردند، شامل خلقت کهنه نبودند. با اینکه آنها زمانی تحت رهبری شیطان، رئیس سابق همه فرشتگان بودند، ولی هرگز شورش او را دنبال نکردند؛ بنابراین، آنها از خلقت کهنه جدا هستند. فقط فرشتگان سرکشی که شیطان را دنبال کردند بخشی از خلقت کهنه شدند. از این رو، حیات فرشته‌ای بعنوان اولین قلم از دوازده قلم خلقت کهنه، شامل فرشتگان خوب نیست. فرشتگان ساقط، بعد از آنکه شورش کردند، مبدل به ریاستها، قدرتها، حاکمان و جهانداران ظلمت در جاهای آسمانی گشتند. (افسیان ۱، ۲، ۶؛ کولسیان ۲). ارواح شریر، در افسسیان ۶، همان فرشتگان ساقط هستند. اکثر فرشتگان، که شورش نکردند، شامل خلقت کهنه، خلقتی که توسط مصلوب شدن مسیح به انتها رسیده نیستند.

لیکن چنین استثنایی در بین نسل بشر وجود ندارد، زیرا تمام بشریت به این شورش اهریمنی کشیده شد. سرکشی نسل بشر، با اولین انسان، یعنی آدم، شروع شد و شامل تمامی نسل و اولاد بعد از او گشت. دو گروه از فرشتگان وجود دارند، آنهایی که هرگز شورش نکردند و آنهایی که شورش کردند؛ ولی تا آنجایی که به نسل بشر مربوط است، تنها یک گروه وجود دارد: نسل ساقط که تحت نمایندگی و پیشوایی آدم است. پس تمامی نسل بشر بواسطه آدم، شامل خلقت کهنه ساقط هستند.

یقیناً شیطان، یعنی رهبر فرشتگان سرکش، شامل خلقت کهنه است. شیطان از اقتدار داده شده به او سوء استفاده کرد و از آن برای تشکیل پادشاهی خود بهره‌برداری نمود (متی ۱۲: ۲۶). بر طبق اشعیا ۱۴: ۱۲-۱۴، حزقیال ۲۸: ۱۳-۱۴ و لوقا ۴: ۵-۷، شیطان از همان نخست، توسط خدا، بعنوان سرور فرشتگان منسوب شد، و به همین عنوان اقتدار معینی را از خدا دریافت کرد. خداوند عیسی در جریان وسوسه خود در بیابان، آن اقتدار داده شده به شیطان را تشخیص داد. شیطان تحت حاکمیت خود یک پادشاهی را با گروه فرشتگانی که از قدرت و اقتدار خود سوء استفاده کرده بودند تشکیل داد.

بعد از خلقت انسان، شیطان آمد تا انسان را به انجام گناه وادار کند؛ و از گناه در انسان، ثمرات بسیاری بعنوان گناهان تولید شدند. به دنبال سقوط، شیطان تمام ضرورت‌های زندگانی انسان را بکار برده و مورد بهره‌برداری قرارداد - مانند خوردن، لباس، ازدواج، مسکن و غیره. این ضرورت‌ها توسط خدا برای زندگانی انسان خلق و مقدر شده بود، ولی شیطان از آنها برای تولید یک نظام در تمامی نسل بشر استفاده کرد. این نظام شیطانی، دنیا نامیده می‌شود.

به علت گناه منفرد، گناهان، و دنیا، مرگ وارد نسل بشر شد؛ و بواسطه سقوط، شیطان چیزی از طبیعت خود را درون بدن انسان تزریق کرد تا آن را فاسد کند، و سبب شد که آن تغییر ماهیت داده و جسم شود. نتیجه دیگر سقوط این است که انسان در کل تغییر کرده و تبدیل به انسان کهنه شد. بعلاوه، روان انسان، تحت حمله و نفوذ جسم، تبدیل به خویشتن یا نفس شد. روان در اصل خوب خلق شده بود، ولی از طریق سقوط، مبدل به نفس گردید.

شیطان رأس فرشتگان، و آدم رأس تمام باقی خلقت بود، ولی هر دو این نمایندگان طقیان کردند. نتیجتاً، تمام خلقت تحت نفوذ و تاثیر این طغیان قرار گرفته و می‌باید توسط فدیّه شدن و بازخريد مسیح آشتی داده شوند (رومیان ۸: ۲۰-۲۲؛ کولسیان ۱: ۲۰).



## مرگ شامل تمام در روح جاودان

همهٔ اقلامی که در بالا ذکر شد، خلقت کهنه را تشکیل می‌دهند، و همانطور که ملاحظه کردیم، انسان ساقط مرکز آن شد. همه چیزهای منفی عالم، با هم جمع، و در انسان متمرکز شد. شیطان با پادشاهی و نظام دنیایی، همراه با گناه منفرد، گناهان، مرگ، نفس، جسم، و انسان کهنه، همه در انسان بود. همه چیزهای متعلق به خلقت کهنه، از قبیل همه چیزهای منفی عالم، در این انسان ساقط متمرکز شده بود.

سپس مسیح چون انسان جسم گردید. مسیح انسان را بر خود پوشاند، ولی نه انسان کوچک و ساده را، بلکه انسانی را که شامل تمامی خلقت کهنه بود. به این دلیل مسیح جسم گردید و بعنوان انسان در فرم یک مار، بر صلیب مصلوب شد. قبل از صلیب، مسیح یک انسان بود، ولی بر روی صلیب، او انسانی به فرم یک مار بود. بعلاوه، مسیح بر روی صلیب گناه شد (دوم قرن‌تیاں ۵: ۲۱). وقتی او بر صلیب بود، خدا نه تنها همهٔ گناهان ما را بر او نهاد، بلکه او را گناه ساخت. خدا همهٔ شرارت و گناهان نسل بشر را بر مسیح نهاد، و همان وقت، مسیح را در فرم شیطان، گناه ساخت. از آنجایی که همه چیزهای منفی عالم، در انسان ساقط جمع شده و متمرکز بود، مسیح درون این انسان آمده و این انسان را بر روی صلیب برد. وقتی او این انسان را بر روی صلیب آورد، در واقع تمام چیزهای منفی عالم را بر روی صلیب آورد. مسیح با به پایان رساندن به این انسان، خلقت کهنه را نیز به پایان رساند. توسط مرگ شامل تمام مسیح بر روی صلیب، تمامی آن دوازده قلم خلقت کهنه خاتمه یافت. اگر ما دیدگاهی آسمانی و بینشی روحانی داشته باشیم، از جا پریده و خواهیم گفت: «هللویاه!»

آخرین فصل کتاب حزقیال به ما بنای خانه خدا، معبد خدا، را نشان می‌دهد. اگر کل آن تصویر بر کاغذ نقش گردد، خواهیم یافت

که مذبح، که همان نماد صلیب است، دقیقاً در مرکز تمام آن بنا [معبد] قرار گرفته است. اندازه‌های عمودی و افقی آن بنا اشاره به آن مذبح در مرکز معبد خدا دارد. این بسیار جالب است، زیرا این مرگ شامل تمام، مسیح را به تصویر می‌کشد که توسط صلیب به کل خلقت کهنه پایان بخشید.

این مرگ شامل تمام توسط روح ازلی [جاودان] به انجام رسید. عبرانیان ۹: ۱۴ می‌گویند که، «مسیح... به روح ازلی خویشتن را بی‌عیب به خدا گذرانید.» مرگ شامل تمام مسیح در روح واقع شد. لفظ «روح ازلی» یا «جاودان» تنها یکبار در کلام مقدس ذکر شده است. وقتی مسیح در انسان جسم شد، او مرکز تمامی خلقت گردید که شامل همه چیزهای منفی عالم نیز بود، و وقتی مسیح این انسان ساقط را بر روی صلیب به مرگ کشانید، او این کار را در روح جاودان انجام داد. او این انسان شامل تمام را در روحی پایان داد که جاودان است؛ روحی که آغازی نداشته و نمی‌تواند پایانی داشته باشد. به عبارت دیگر، مرگ مسیح به همه چیز، بجز روح جاودان، پایان داد. مسیح همه چیزهای منفی را با خود به روی صلیب برده و به آنها پایان داد، ولی او خود همچنان باقی ماند. گرچه همه چیز بر روی صلیب خاتمه یافت، ولی روح جاودان او هرگز نمی‌توانست خاتمه یابد. بنابراین، در این روح و توسط این روح بود که مسیح رستاخیز کرد. مسیح بعنوان یک انسان، همه چیزهای منفی را به مرگ سپرد. همه چیز درون مرگ افتاد و خاتمه یافت؛ تنها روح جاودان از داخل مرگ گذشت و باقی ماند. در این روح و توسط آن بود که مسیح رستاخیز کرد.

رومیان ۱: ۴ می‌گویند، مسیح کسی که «بحسب روح قدوسیّت پسر خدا به قوّت معروف گردید از قیامت مردگان.» قدوسیّت یعنی چه؟ و اینجا چرا گفته شده روح قدوسیّت، و نه روح القدس؟ قدوسیّت یعنی تفکیک یا جدا شدن. گرچه این روح جاودان به درون مرگ رفت، ولی او روح تفکیک بوده و هست. مرگ قادر بود به هر چیز

دیگری پایان دهد، ولی قادر به پایان دادن روح جاودان نبود؛ او با همه چیز متفاوت بوده و از همه چیز جداست. او به اثبات رستاخیز از مرگ، روح قدوسیّت است. من شاید تعدادی کتاب یا لوازم دیگر را برای دوراندازی به سطل زباله بیافکنم، ولی اگر یک انسان را درون سطل زباله بیاندازم، او فوراً به بیرون می‌جهد! چرا که مایل نیست پایان یابد. او با آن کتابها و لوازم دیگر فرق دارد. با جهیدن به بیرون، او خود را از چیزهای دیگر جدا می‌سازد؛ او مبدل به یک انسانِ تفکیک شده می‌گردد. به همین ترتیب، همه چیز بر صلیب رفت - انسان، شیطان، همه چیزها - و پایان یافت؛ ولی فقط روح جاودان که با مسیح بر روی صلیب رفت و وارد مرگ شد، هرگز نمی‌توانست پایان داده شود. او روح تفکیک است. مرگ هرآنچه در قدرت داشت انجام داد، ولی نتوانست این روح را نگه‌دارد. بواسطه این روح متفاوت، روح تفکیک، مسیح رستاخیز کرد.

## واقعیت رستاخیز در روح جاودان

رومیان ۸: ۱۱ می‌گوید، «و اگر روح او که عیسی را از مردگان برخیزانید در شما ساکن باشد، او که مسیح را از مردگان برخیزانید، بدنهای فانی شما را نیز زنده خواهد ساخت به روح خود که در شما ساکن است.» چه کسی عیسی را از مردگان برخیزانید؟ همان روح تفکیک. چه روحی به بدنهای فانی ما جان می‌بخشد؟ همان روح رستاخیزی که در ما ساکن است. این بدین معنی است که واقعیت رستاخیز و اصل رستاخیز در ما ساکن است. اصل رستاخیز تفکیکی است که توسط این روح جاودان به وجود آمده، همان کسی که هرگز توسط مرگ خاتمه نمی‌یابد.

با مشاهده اینکه اصل رستاخیز در روح جاودان تفکیک است، باید پرسیم که این روح امروز کجاست. باید بگوییم، «هللویاه، او در من است!» بنابراین، این اصل رستاخیز در ما نیز هست. باشد تا خداوند چشمان ما را بگشاید تا اصل صلیب و اصل رستاخیز را ببینیم -

که همه چیز توسط مرگ به پایان رسید، و آن روح جاودان امروز در ما ساکن است. اگر این را ببینیم، بر فراز رفته خواهیم گفت: «هللویاه!» لازم نیست التماس، تمنا یا زاری کنیم. فقط باید تمام وقت بگوییم: «هللویاه.»

یوحنا ۱۱: ۲۵ به ما می‌گوید که مسیح خودش رستاخیز [قیامت] است. مارتا، خواهر ایلعازرِ مرده، گله کرد که خداوند عیسی دیر آمده بود. به نظر او رستاخیز و حیات موضوعی مربوط به زمان بود. او گمان می‌کرد که اگر خداوند زودتر آمده بود، برادرش نمی‌مرد. برعکس، خداوند به او گفت، عملاً این موضوع به زمان و مکان مربوط نبود، بلکه موضوعی در ارتباط با مسیح بود. عیسی گفت، «من رستاخیز هستم.» ما باید زمان و مکان را فراموش کنیم؛ هر جا که مسیح هست و هر وقت که مسیح هست، همیشه رستاخیز وجود دارد.

در روز رستاخیز خود، وقتی مسیح نزد شاگردان خویش آمد، درون آنها دمید و گفت، «روح‌القدس را دریافت کنید.» این روح که آنها دریافت کردند، شامل اصل و واقعیت رستاخیز مسیح بود. بدون این روح، شاگردان نمی‌توانستند هیچ کاری با رستاخیز مسیح داشته باشند. رستاخیز مسیح، در این روح است. اگر ما این روح را داشته باشیم، واقعیت رستاخیز را داریم؛ اگر این روح را نداشته باشیم، با رستاخیز هیچ کاری نداریم. در واقع، رستاخیز خود مسیح است، و اصل و واقعیت رستاخیز مسیح، آن روح جاودان است که هرگز پایان نمی‌یابد. این روح جاودان که بی‌آغاز و بی‌پایان است، همان اصل و واقعیت رستاخیز است. هر چیز دیگری که به مرگ سپرده شود، خاتمه خواهد یافت؛ تنها روح جاودان نمی‌تواند توسط مرگ ننگه داشته و یا خاتمه یابد. به همین دلیل، بعد از رستاخیز، خود مسیح بعنوان رستاخیز نزد شاگردان آمد، در آنها دمید و گفت که نَفَس او را بعنوان روح جاودان، یعنی همان روح تفکیک دریافت کنند. همین روح جاودان، بعنوان حقیقت و اصل رستاخیز، در شاگردان داخل شد، و امروز این اصل و حقیقت در ماست.

دو آیه دیگر به ما کمک می‌کند که این موضوع را درک کنیم. در فیلیپیان ۱: ۱۹ پولس از «تأمین روح عیسی مسیح» صحبت می‌کند. به نظر می‌رسد که او می‌گفت، «من در زندان هستم، ولی نگران نیستم، چون درونم اصل و واقعیت رستاخیز وجود دارد. این رستاخیز درون من چیست؟ این روح عیسی با وفور تأمین شامل تمام و تماماً کافی اوست.» سپس در فیلیپیان ۳: ۱۰ پولس می‌گوید، «تا او را و قوت قیامت [رستاخیز] او را... بشناسم.» قوت رستاخیز مسیح چیست؟ آن تأمین روح عیسی است. تأمین فراوان، شامل تمام، و کفایت تمام روح عیسی مسیح، همان قدرت رستاخیز اوست. این قدرت و این تأمین چیزی بجز آن روح جاودان، همان روح تفکیک، نیست. این روح امروز درون ماست! آیا این کافی نیست؟ ما چه چیزی بیشتر از این می‌خواهیم؟ باید بگویم «هللویاه!» باید از خداوند برای صلیب تشکر کنیم، و باید خداوند را برای روح او ستایش کنیم. صلیب او به همه چیزهای منفی خاتمه داد، و اکنون روح جاودان او بعنوان قدرت رستاخیز، در ما ساکن است.

بطور خلاصه، ما هرگز نمی‌توانیم تجربه‌ای واقعی از صلیب داشته باشیم، مگر اینکه در روح جاودان باشیم. مهم نیست که چقدر در مورد صلیب می‌دانیم و چقدر در مورد آن صحبت می‌کنیم، اگر در روح جاودان نباشیم، هرگز نمی‌توانیم قدرت صلیب را تجربه کنیم. هر چه بیشتر در روح جاودان تفکیک دهنده زندگی کرده و قدم برداریم، قدرت کشنده صلیب را بیشتر تشخیص خواهیم داد. سپس دیگر نیازی نیست که خود را مرده محسوب کنیم؛ انجام این کار اقدام به خودکشی روحانی است. گرچه بسیاری مسیحیان روزانه سعی می‌کنند اقدام به خودکشی روحانی کنند، ولی ستایش بر خداوند، هرگز نمی‌تواند موفق شوند! اگر در روح، همان نوش‌داروی شامل تمام در درون، زندگی کرده و قدم برداریم، قدرت گشندگی صلیب را تجربه خواهیم کرد. از آنجایی که اصل و واقعیت رستاخیز و مرگ او، روح جاودان است، پس رستاخیز، شامل تأثیر مرگ مسیح

است. در روح جاودانِ رستاخیز، آن عامل کُشنده و قدرت کُشندهٔ صلیب وجود دارد.

پس، مجدداً می‌گوییم، «ستایش خداوند را!» تا وقتی که ما در روح شامل تمام هستیم، تجربهٔ صلیب را داریم و حقیقت رستاخیز درون ماست. احتیاج به هیچ کاری نیست مگر دریافتن این حقیقت توسط یک ایمان زنده. اگر این را بینیم، خواهیم گفت، «هللویاه، ستایش خداوند راست!» ما آن ایمان زنده را داریم، و این حقیقت را توسط ایمان دریافت کرده و آن را دعوی می‌کنیم. سپس اصول صلیب و رستاخیز، در روح ساکن، برای ما واقعی خواهد بود. دیگر هیچ لزومی ندارد چیز بیشتری بخواهیم، بلکه فقط باید او را بپذیریم و او را تجربه کنیم و از او مسرت بریم. سپس ما رشدی واقعی در حیات خواهیم داشت. من به شما در این مورد اطمینان می‌دهم. این بینشی است که ما باید آن را بینیم و با ایمان آن را بپذیریم.

## فصل شانزدهم

### ثروت‌های رستاخیز

و خداوند می‌گوید این است آن عهدی که بعد از آن ایام با خاندان اسرائیل استوار خواهم داشت که احکام خود را در خاطر ایشان خواهم نهاد و بر دل ایشان مرقوم خواهم داشت و ایشان را خدا خواهم بود و ایشان مرا قوم خواهند بود. و دیگر کسی همسایه و برادر خود را تعلیم نخواهد داد و نخواهد گفت خداوند را بشناس زیرا که همه از خرد و بزرگ مرا خواهند شناخت. (عبرانیان ۸: ۱۰-۱۱)

و اما در شما آن مسح که از او یافته‌اید ثابت است و حاجت ندارید که کسی شما را تعلیم دهد، بلکه چنانکه خود آن مسح شما را از همه چیز تعلیم می‌دهد و حق است و دروغ نیست، پس بطوری که شما را تعلیم داد در او ثابت می‌مانید. (اول یوحنا ۲: ۲۷)

فصل ۸ از عبرانیان و فصل ۲ از اول یوحنا هر دو اظهار می‌کنند که تحت عهد جدید، امروز نیازی به تعلیم بیرونی بشر نیست. عبرانیان ۸: ۱۰ می‌گوید، قانون خدا در درون ما نوشته شده است؛ از این رو، نیازی نیست که کسی ما را برای شناخت خداوند تعلیم دهد. اول یوحنا ۲: ۲۷ می‌گوید، آن مسح در ما ساکن است؛ پس نیازی به تعلیم بشری نیست. یک عبارت می‌گوید که «قانون» درون ما نوشته شده، و عبارتی دیگر می‌گوید که آن «مسح» در ما ساکن است. این دو کدامند؟ این احتمال وجود دارد که ما سالها مسیحی بوده باشیم ولی هنوز ندانیم که این دو عامل شگفت‌انگیز را در درون داریم. قانونی شگفت‌انگیز درون ما نوشته شده، و مسحی اسرار آمیز در ما ساکن است. این موضوع چقدر جالب ولی در عین

حال رقت‌انگیز است اگر ما آن را درک نکنیم! به خاطر قانون درونی و مسح درونی است که ما نیازی به تعلیمات خارجی بشری نداریم.

## صلیب و رستاخیز

قانون درون و مسح درون عواملی از رستاخیزند. ما اصل صلیب - که پایان شامل تمام چیزهای منفی در عالم است - را دیده‌ایم؛ و همچنین اصل و واقعیت رستاخیز را ملاحظه کرده‌ایم. صلیب به خلقت کهنه پایان می‌دهد، در حالیکه رستاخیز ثروت‌های خلقت نو را تولید می‌کند. خلقت کهنه توسط صلیب پایان یافته است. تمامی دوازده قلم خلقت کهنه، توسط مرگ خداوند عیسی، بر روی صلیب آورده و مصلوب شد. ولی این آخر ماجرا نیست، چون بعد از مرگ، رستاخیز بود. رستاخیز چه بود؟ آیا شیطان یا پادشاهی شیطان بود؟ گناه بود؟ جسم بود؟ هزار بار نه! روح جاودان فقط جوهر آنچه خدا در اصل برای مقصود خود خلق کرده بود را برخیزانید.

طبیعت بشر بخشی از خلقت اصلی خدا بود. خدا طبیعت بشر را برای مقصود خود خلق کرد، ولی شیطان به آن صدمه زد. بنابراین، خداوند عیسی توسط مرگ خویش بر روی صلیب، طبیعت صدمه دیده توسط شیطان را به مرگ سپرد؛ ولی با رستاخیز خویش، او آن طبیعت خلق شده توسط خدا را به رستاخیز درآورد. خداوند نه تنها طبیعت بشر را رهایی بخشید، بلکه آن را به معیاری بالاتر ارتقا داد. پس خلقت نو مرکب از مسیح در روح جاودان، و طبیعت بهبود و ارتقا یافته بشری در رستاخیز است.

اقلام ثروت‌های رستاخیز کدامند؟ اولین، خدای سه‌یکتا، نه به مفهوم عهد قدیم، بلکه به مفهوم عهد جدید است. سپس، حیات ابدی و الهی است که خود خدا بعنوان حیات ما می‌باشد. (تفاوت بین خدا و حیات الهی را توسط تفاوت بین برق و نور می‌توان تشریح کرد. صریحاً بگوییم، برق نور است و نور برق، ولی در عین حال تفاوتی بین آنها وجود دارد. برای مثال، برق تنها جهت نور استفاده



نمی‌شود، بلکه جهت نیرو، حرارت و غیره نیز استفاده می‌شود. به همین ترتیب، خدا خودش حیات ما و در عین حال بسیاری چیزهای دیگر است.) قلم سوّم، طبیعت الهی است (دوّم پطرس ۱: ۴). چهارم، قانون حیات است (رومیان ۸: ۲؛ عبرانیان ۸: ۱۰). پنجم، مَسَح است (اوّل یوحنا ۲: ۲۷). این پنج قلم ثروت‌های شامل تمام رستاخیز هستند - همه چیزهای دیگری که می‌توان نام برد شامل این پنج قلم هستند. خلقت نو دارنده همه این اقلام در رستاخیز است.

می‌توانیم بگوییم که همه ثروت‌های رستاخیز در واقع خود خدا هستند. طبیعت الهی مطمئناً خود خداست، قانون حیات و مسح نیز چیزی از خود خدا و حرکت اوست. لیکن انسان یکی از این ثروت‌های رستاخیز نیست، بلکه توسط این ثروت‌ها بهبود و ارتقا یافته است. ما نسبتاً با خدای سه‌یکتا، حیات الهی، و طبیعت الهی آشنا هستیم، ولی بیشتر مسیحیان با قانون حیات و مسح درونی آشنایی ندارند. در مسیحیت امروز، راجع به این چیزها غفلت شده است. لیکن قانون درونی و مسح درونی، ثروت‌های عملی رستاخیز هستند. اگر ما این دو چیز را نشناسیم، نمی‌توانیم از رستاخیز شناختی عملی داشته باشیم. پس رستاخیز فقط شناختی ظاهری خواهد بود، مگر اینکه ما قانون حیات و مسح درون را بشناسیم؛ تنها در این صورت قادر خواهیم بود که رستاخیز را از طریقی درونی تجربه کنیم.

## شریعت و انبیا

اجازه دهید عهد قدیم را با شریعت و انبیا در نظر گیریم. به مفهومی، عهد قدیم حتی شریعت و انبیا نامیده شده است (متی ۷: ۱۲؛ ۲۲: ۴۰). بین این دو چه تفاوتی وجود دارد؟ شریعت مجموعه‌ای از قوانین یا احکام ثابت است که تغییر ناپذیر می‌باشد. برای مثال، یکی از احکام شریعت، به همه امر می‌کند که والدین خویش را احترام گذارند. این یک حکم غیر قابل تغییر است و همه باید به آن عمل کنند. در مورد احترام به والدین، هیچ لزومی به در

خواست راهنمایی نیست؛ این قانون ثابت است. حکم دیگر، «دزدی مکن» است؛ این نیز یک حکم بر قرار شده و ثابت است. هیچ نیازی به چنین دغایی وجود ندارد، «خداوندا، به من بگو که آیا در فکر تو دزدی هست یا نه. در مورد دزدیدن مرا راهنمایی کن.» هیچ نیازی به طلب چنین رهنمودی نیست. همین اصل در مورد بقیه ده فرمان صدق می‌کند. از این رو، شریعت مجموعه‌ای از احکام ثابت است که همه باید آن را نگه دارند. این احکام با توجه به موقعیت افراد عوض نمی‌شود. علیرغم اینکه کسی مرد باشد یا زن، پیر باشد یا جوان، غنی باشد یا فقیر، ناچار به رعایت کردن احکام است.

حال در مورد انبیا؛ انبیا در مورد وضعیت فردی صحبت می‌کنند. فرض کنید کسی نزد ارمیا آمده و می‌پرسید، «آیا برای من درست است به اورشلیم بروم؟» ممکن است نبی این بار بگوید، «می‌توانی بروی.» ولی ممکن است بار دیگر بگوید، «نباید بروی.» انبیا رهنمودهای زنده خداوند را طبق موقعیت‌های مختلف فردی ارائه می‌دهند. شریعت تغییر ناپذیر است، ولی انبیا تغییرات بسیاری، متناسب با موقعیت افراد دارند. ما شریعت را برای همیشه داریم، زیرا آن فرامین همیشگی‌اند؛ لیکن رهنمود انبیا تنها برای آن موقعیت معتبر هستند. بنابراین، باید با نبی دائماً تماس گرفته شود. فردی که جویای رهنمود ارمیا شد نمی‌توانست بگوید، «یک ماه قبل، نبی گفت برای من درست است که به اورشلیم بروم؛ بنابراین، اکنون من بدون مشورت با او می‌توانم بروم.» اگر این فرد میل دارد دوباره به اورشلیم برود، باید یکبار دیگر رهنمود نبی را جویا شود. او برای اینکه بداند آیا باید به والدین خود احترام گذارد یا نه، احتیاجی به رهنمود ندارد، چون این یک اصل ثابت شریعت است؛ اما چگونگی احترام گذاردن به والدین، مطمئناً امری است که به رهنمود نیاز دارد. اینکه او باید از چه طریقی والدین خود را احترام گذارد، نیاز به رهنمود است؛ بنابراین، او باید با آن نبی تماس بگیرد.

عهد قدیم، زنان را از پوشیدن لباس مردانه و مردان را از پوشیدن

لباس زنانه منع می‌کند (تثنیه ۲۲: ۵). این امر به وضوح بعنوان یک حکم و یک شریعت تغییر ناپذیر توسط خداوند برقرار شده است. اما به هنگام خرید لباس، یکی ممکن است دوپست دلار و دیگری بیست دلار ارزش داشته باشد؛ این موردی برای درخواست رهنمود از خداوند، نه شریعت او، است. این است تفاوت بین شریعت و انبیا. اصول شریعت یا قانون، به خاطر کسی تغییر نمی‌کند، ولی رهنمود انبیا، با خیلی چیزها دگرگون می‌شود. بعضی اوقات حتی در مورد یک شخص، رهنمودها از وضعیتی به وضعیت دیگر تغییر می‌کند.

### قانون درونی و مَسَحِ درونی

پس آیا شریعت یا قانونی در عهد جدید وجود دارد؟ بله، وجود دارد، ولی آن قانونی نیست که با حروف نوشته شده است. در عهد جدید فقط قانونِ حیات وجود دارد. این یک قانونِ بیرونی یا ظاهری نیست، بلکه قانونی درونی است؛ یعنی قانونی نوشته بر لوح سنگی نیست، بلکه قانونِ نوشته شده بر قلب است. در مورد انبیا در عهد جدید چطور؟ همانطور که قانونِ حیات جایگزین شریعتِ نوشته شده است، مَسَحِ درونی نیز جای انبیا را گرفته است. برای مثال، اگر من بخواهم موهای سرم را کوتاه کنم، آیا باید در دعا اینطور رهنمود خداوند را جويا شوم، «خداوندا به من نشان بده که آیا موهایم را مثل گاوچران‌ها کوتاه کنم یا مثل ستارگان سینما؟» در اینگونه موارد هیچ نیازی نیست که رهنمود خداوند را بجویم، زیرا قانونی در درونم مرا از کوتاه کردن موهایم به سبک گاوچرانان و یا ستارگان سینما منع می‌کند. آن قانونِ حیاتِ درونی، مرا در چنین مواردی تنظیم می‌کند. فرض کنید که شما خواهی در خداوند هستید و سعی دارید که موهایی به سبک ستارگان سینما داشته باشید. آنگاه چیزی در عمق وجودتان شما را نظارت و تنظیم خواهد کرد، که همان تنظیم درونی قانونِ حیات است. در بیش از هزار فصل از کلام مقدس، هیچ کلمه‌ای وجود ندارد که سبک آرایش مو شبیه ستارگان

سینما را منع کند. ستارگان سینما در کلام مقدّس مطرح نشده‌اند. ولی یک قانون درونی شما را در مورد الگو ساختن و تقلید از ستارگان سینما تنظیم می‌کند.

فرض کنید که برادری در صدد است که کلام خداوند را بشارت دهد. برای او نیازی وجود ندارد که پرسد، «خداوند، آیا شلوار گاو چران‌ها را بپوشم؟» اگر او به اینگونه لباس پوشیدن اقدام کند، همان قانون تنظیم‌کننده درونی او را نظارت و منع خواهد کرد. این اصلی ثابت در قانون درونی اوست. همچنین او نیازی ندارد درباره کوتاه کردن موهایش به شکل گاوچرانان از خداوند رهنمود بجوید. ولی زمان و مکانی که او موهایش را کوتاه می‌کند، موردی است که احتیاج به رهنمود خداوند دارد. بنابراین، او باید دعا کند، «خداوند، آیا اراده تو در این هست که من امروز موهایم را کوتاه کنم؟ آیا باید به آرایشگاه بروم و یا در خانه برادری موهایم را کوتاه کنم؟» این موردی از قانون درونی نیست، بلکه موردی از مسح درونی است. مسح درونی، همان «نبی» ساکن در اوست که او را رهنمایی می‌کند. اگر او بی‌توجهی کند و رهنمود «آن نبی» درون را نجوید، ممکن است با شتاب برای کوتاه کردن موهایش نزد برادری رفته و با مشکلی روبرو شود. پس بخاطر بی‌احتیاطی نسبت به مسح درون، او باید رنج بکشد. آیا این نکته را ملاحظه می‌کنید؟

بیشتر خانم‌ها دوست دارند خرید کنند! وقتی وارد فروشگاه می‌شوند، هیچ محدودیت و هیچ میزانی بجز حساب بانکی خود ندارند. ولی خواهران عزیزی که عاشق خداوند هستند و زندگی کردن و قدم زدن با خداوند را آموخته‌اند، داستانی دیگر دارند. وقتی آنها وارد فروشگاه می‌شوند و جنسی را برمی‌گزینند، چیزی در درونشان آنها را تنظیم کرده و می‌گوید، «آن را سر جایش بگذار»، و آنها اطاعت می‌کنند. وقتی چیز دیگری را برمی‌دارند، دوباره تنظیم‌کننده درونی می‌گوید، «آن را لمس نکن؛ سر جایش بگذار». این اعتراض درونی چیست؟ این همان قانون درون، همان قانون حیات است. زنان دنیوی

می‌توانند هر چه را میل دارند، بدون توجه به طرح، رنگ، و شکل آنها برگزینند. آنها اگر چیزی را دوست داشته باشند، آن را می‌خرند. ولی خواهرانی که عاشق خداوند هستند، وقت برگزیدن این یا آن قلم، احساسی منفی در درون خود حس می‌کنند. این عملکرد تنظیم‌کننده قانون درونی است.

از طرفی دیگر، شما اگر نیاز به خرید جنس معینی داشته باشید، باید جویای رهنمود مسح درونتان جهت مبلغی که باید صرف خرید آن کنید باشید. شما باید با خداوند مشارکت کرده و رهنمود او را از طریق مسح درونی جویا شوید. هیچکس دیگری نمی‌تواند به شما بگوید چه کنید. اگر شما مشکل خود را نزد من آورید، من به شما خواهم گفت، «از من نپرسید؛ از آن که ساکن در شماست سؤال کنید. شما توسط مسحی که در درون شماست می‌دانید که چقدر باید خرج کنید.» شاید از خداوند بپرسید، «خداوندا، آیا می‌توانم صد و پنجاه دلار خرج کنم؟» مسح درونتان ممکن است بگوید، «نه.» در آخر ممکن است مسح درونتان به شما اجازه دهد که فقط پنجاه دلار خرج کنید.

یک شوهر نمی‌تواند حتی به همسر خود بگوید که چه کاری باید انجام دهد. اگر همسری در مورد کلاهی سی دلاری از شوهرش بپرسد، او بهتر است بگوید، «عزیز، شما باید نزد خداوند بروی و توسط مسح درون رهنمود او را بجویی.» مسح درون به او خواهد گفت که به صرف زمانی برای دعا و تماس با خداوند نیاز دارد. او ممکن است دعا کند، «خداوندا، تو را می‌پرستم. تو حیات من هستی. تو خداوند من هستی و در درون من ساکنی. خداوندا، آن احساس مناسب را به من بده تا بدانم چقدر باید برای کلاه خرج کنم.» سپس او خداوند را در درون حس خواهد کرد و مسح درون به او حسی مناسب در مورد اینکه چقدر خرج کند خواهد داد.

اگر شما چنین تجربه‌ای ندارید، می‌ترسم که شاید فرزند خدا نباشید. «زیرا همه کسانی که از روح خدا هدایت می‌شوند، ایشان

پسران خدایند» (رومیان ۸: ۱۴). چطور روح خدا ما را هدایت می‌کند؟ توسط مسح درونی. ستایش خداوند راست که ما خلقتی نو در رستاخیز هستیم. در رستاخیز، ما خودِ خدای سه‌یکتا را داریم، یعنی او را بعنوان حیات و طبیعتِ خود داریم، و همچنین قانونِ درونی حیات و روح او را بعنوان آن مسح که در درونمان کار می‌کند داریم؛ و همین دائماً ما را با خود خدا حرکت داده و مسح می‌کند. هر چه بیشتر از چنین طریقِ عملی مسح شویم، بیشتر جوهر خدا را در درونمان خواهیم داشت. مسح را می‌توان به یک نقاش که میزی را رنگ می‌کند تشبیه کرد. او هر چه بیشتر میز را رنگ کند، بیشتر رنگ به آن اضافه می‌شود. ما هر چه بیشتر مسح روح‌القدس را در درون خود داشته باشیم، بیشتر ذاتِ خودِ خدا را کسب خواهیم کرد. اگر مایل باشیم که دائماً توسط روح‌القدس در درونمان مسح شویم، بعد از مدت زمانی، ذات و جوهر بیشتری از خدا را در وجود خود خواهیم داشت. خود خدا آن رنگ است، روح‌القدس آن نقاش، و مسح آن رنگ آمیزی است. روح‌القدس با خود خدا بعنوان آن رنگ، ما را از درون رنگ آمیزی می‌کند. این رنگ آمیزی به ما حسی درونی از ارادهٔ خداوند می‌دهد.

ما باید آن نظم درونی و مسح درونی را داشته باشیم. ما توسط قانون درونی تنظیم می‌شویم تا در طریق و راه خداوند حفظ شویم، و با مسح درونی مسح شده‌ایم تا در هر چیز ارادهٔ خداوند را بشناسیم. به این طریق همان جوهر [ذات] خودِ خدا در درون ما همواره افزون می‌شود. هر چه بیشتر توسط روح‌القدس، با خدا بعنوان آن رنگ، رنگ آمیزی شویم، بیشتر ذاتِ خودِ خدا به درون ما اضافه خواهد شد. اینها همان ثروت‌های رستاخیز بعنوان تجربهٔ عملی در درون هستند.

## فصل هفدهم

# مشارکت حیات و حس حیات

آنچه از ابتدا بود و آنچه شنیده‌ایم و به چشم خود دیده، آنچه بر آن نگریستیم و دستهای ما لمس کرد، درباره کلمه حیات. و حیات ظاهر شد و آن را دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم و به شما خبر می‌دهیم از حیات جاودانی که نزد پدر بود و بر ما ظاهر شد. از آنچه دیده و شنیده‌ایم شما را اعلام می‌نماییم تا شما هم با ما شراکت [مشارکت] داشته باشید. و اما شراکت ما با پدر و با پسرش عیسی مسیح است. و این را به شما می‌نویسم تا خوشی ما کامل گردد. و این است پیغامی که از او شنیده‌ایم و به شما اعلام می‌نماییم، که خدا نور است و هیچ ظلمت در وی هرگز نیست. اگر گوییم که با وی شراکت داریم، در حالیکه در ظلمت سلوک می‌نماییم، دروغ می‌گوییم و برآستی عمل نمی‌کنیم. لکن اگر در نور سلوک می‌نماییم، چنانکه او در نور است، با یکدیگر شراکت داریم و خون پسر او عیسی مسیح ما را از هر گناه پاک می‌سازد. (اول یوحنا ۱: ۷-۱)

در این قطعه کوتاه، نخست حیات جاودان وجود دارد. از این حیات جاودان، مشارکت الهی وجود دارد؛ و این مشارکت الهی، نور را که خود خدا باشد، به درون ما می‌آورد. پس ما حیات، مشارکت، و نور داریم.

رومیان ۸: ۶ به ما می‌گوید، «تفکرِ جسم موت [مرگ] است، ولی تفکرِ روح حیات و سلامتی [آرامش] است.» این آیه، از مرگ و همچنین از حیات و آرامش صحبت می‌کند. باید بدانیم که مرگ و یا حیات و آرامش، چیزهایی هستند که ما می‌توانیم آنها را در عمق

وجود خود حس کنیم. در غیر این صورت، چگونه بدانیم که کدام یک، مرگ یا حیات و آرامش، را داریم؟ توسط آن حس در درونمان، ما می‌دانیم که مرگ را، و یا حیات و آرامش را داریم. در این آیه کلمه «حس» واقع نشده، ولی روشن است که وقتی ذهنمان را بر جسم قرار می‌دهیم، مرگ را با حس آن می‌شناسیم؛ و وقتی ذهن خود را بر روح قرار می‌دهیم، حیات و آرامش را با حس کردن آنها می‌شناسیم. بنابراین، در این آیه حس درونی حیات وجود دارد. به نظر می‌رسد که این آیه هیچ کاری با اول یوحنا ندارد، ولی در واقعیت روح، این آیه بسیار به نخستین فصل اول یوحنا مربوط است. در اول یوحنا فصل یک، مشارکت حیات؛ و در رومیان ۸: ۶، حس حیات وجود دارد.

در فصل قبل دیدیم که قانون حیات و مسح، از ثروت‌های رستاخیز هستند. ما هم خود خدا و حیات الهی که همان مسیح است را در روح، و هم طبیعت الهی را بعنوان ثروت‌های خود داریم. اینها پنج قلم اصلی از ثروت‌های رستاخیزند، و ما بعنوان کسانی که جزء خلقت نو هستیم، موقعیت و حق کامل جهت برخورداری و مسرت بردن از این اقلام را دارا می‌باشیم. بر اساس خلقت نو، می‌توانیم رستاخیز را تجربه کنیم، که شامل خدا بعنوان سهم ما، مسیح بعنوان حیات ما، طبیعت الهی، قانون حیات، و مسح درون است. ملاحظه کنید که این چیزها چقدر پر ارزش هستند. چه این موضوع را تشخیص بدهیم یا نه، ما روز به روز از این پنج قلم ثروت‌های رستاخیز بهره‌مند هستیم. حتی بعنوان فرزند تازه تولد یافته خدا، از این ثروت‌ها بر خورداریم و هر روز با این ثروت‌ها زندگی می‌کنیم.

## مشارکت حیات

از ثروت‌های خود خدا - حیات الهی، طبیعت الهی، قانون حیات، و مسح درونی، دو قلم دیگر حاصل می‌شوند: مشارکت حیات و حس حیات. اینها محصولات ثروت‌های رستاخیز هستند. حیات ابدی، مشارکتی الهی می‌آورد. وقتی مسیح را بعنوان حیات در روح



داریم، با حیات مشارکت داریم. مشارکت حیات، مثل جریان خون در بدن ماست. خون در بدن ما، حیات در بدن ماست - اگر بدن هیچ خون نداشته باشد، هیچ حیاتی وجود ندارد، چون حیات در خون است. در بدن، جریان خون وجود دارد و توسط همین جریان خون، همه عناصر منفی از بدن حذف می‌شود، و مواد مغذی به تمامی بخش‌های بدن انتقال می‌یابد. روز به روز جریان خون تولیدات زائد را دفع کرده و مواد مغذی را به هر یک از اعضای بدن ما حمل می‌کند. جریان خون دائماً این دو کار را انجام می‌دهد: از یک جهت، اعضای بدن ما را شستشو داده و ضایعات را دفع می‌کند، و از جهتی دیگر، به بدن ما سلامت می‌بخشد.

پس مشارکت حیات چیست؟ درست همانطور که خون برای بدن حیات است، مسیح در روح و بعنوان حیات، آن خون روحانی ماست. با مسیح که همان خون روحانی برای حیات ماست، حیات در ما جریان دارد. مسیح بعنوان حیات ما، در درونمان همواره جاری است، درست مثل جریان خون که دائماً در بدن ما جاریست. این جریان حیات همان مشارکت حیات است. توسط جاری شدن این حیات، یعنی مشارکت حیات است که همه ثروت‌های مسیح به ما منتقل می‌شود. جریان دائمی ثروت‌های مسیح، از یک جهت، نیاز تغذیه شدن ما را برآورده می‌سازد، و از جهت دیگر، وجود ما را تمیز و تخلیه می‌کند. متخصصان پزشکی می‌توانند بگویند که تا چه حد تغذیه و تخلیه روزانه بدن توسط جریان خون انجام می‌شود. پس مشارکت حیات، جاری شدن جریان حیات جاودان است که همان مسیح می‌باشد.

بعنوان مثال، یک لامپ برق را در نظر بگیرید. جریان برقی که در لامپ جاری می‌شود، توسط کنتور برق ثبت می‌شود. اگر جریان از کنتور برق متوقف شود، هیچ نوری در لامپ ظاهر نخواهد شد. تمام عملکرد برق، وابسته به جریان یافتن برق است. وقتی جریان برق قطع شود، لامپ دیگر نوری نخواهد داشت.

ما قبل از آنکه نجات یابیم، این جریان جاری را نداشتیم. من تجربه خودم را به خوبی بیاد دارم. قبل از آنکه نجات یابم، این جریان احساس زنده را در درونم نداشتیم. ولی از زمانی که نجات یافتم، هر چه بیشتر خداوند را دوست داشتم، با او در تماس بوده، و با او زندگی کردم، بیشتر حس کرده‌ام که چیزی در درونم جاری و جاری و جاراست. این جریان حیات یا مشارکت حیات است. حیات ابدی که همان پسر خداست، بسیار واقعی و اساسی است. آن حتی می‌تواند دیده و شنیده، لمس و بکار برده شده، و اعلام و موعظه شود (اول یوحنا ۱: ۱-۳). چون این حیات را دریافت کرده‌ایم، مشارکت و جریان حیات را داریم. از طریق این مشارکت حیات، برای ما بسیار آسان است که به حضور خدا آورده شویم.

## حس حیات

چطور می‌توانیم بدانیم که چه وقت در حضور خدا هستیم؟ خدا نور است، و وقتی در حضور خدا هستیم، می‌توانیم نور را حس کنیم. ما نه تنها جریان درونی، بلکه درخشش درونی را نیز که فقط از طریق مشارکت حیات حاصل می‌شود حس می‌کنیم. این یک عقیده یا تعلیم نیست، بلکه توضیحی از تجربه ماست. اگر ما نتوانیم به این تجربیات «آمین» گوئیم، متأسفانه مشکلی داریم. این دقیقاً همان چیز است که از روز نجات یافتن مان باید تجربه می‌کردیم، گرچه ممکن است قادر به تشریح آن نبوده باشیم. اجازه دهید تکرار کنم: چیزی درون ما حرکت می‌کند و جریان دارد، و وقتی ما در این جریان هستیم، بسادگی در حضور خدا هستیم. سپس آن تابش را در درون خود داریم، و همه چیز در نور است. آنگاه در مورد همه چیز روشن هستیم - اگر چیز معینی درست باشد یا غلط، اگر چیزی خواست خدا باشد یا نه، و اگر چیزی از مرگ باشد یا حیات، ما در مورد آن روشن هستیم. همه چیز توسط حس درونی روشن می‌شود. بنابراین، حس حیات، با مشارکت حیات بسیار مرتبط است.

مشارکت حیات، توسط آوردن ما به حضور خدا، همان جایی که می‌توانیم از تابش نور خدا بهره‌مند شویم، به ما کمک می‌کند تا حس حیات را تشخیص دهیم. این تابش ما را در مورد همه چیز روشن می‌کند. این نور به هر گوشه و کنار وجود ما رخنه کرده و حسی بسیار حساس و تیز به ما می‌دهد. کوچکترین خطایی فوراً توسط این حس کشف می‌شود. هرچه بیشتر جریان حیات را داشته باشیم، بیشتر در حضور خدا هستیم، و تابش بیشتری را تجربه خواهیم کرد. هرچه بیشتر این تابش را تجربه کنیم، حسی تیزتر و حساس‌تر خواهیم داشت. با همین حس است که ما می‌توانیم خدا، اراده او، و طریق او را بشناسیم. این حس، همه چیز را بررسی کرده و می‌سنجد.

بعلاوه، این حس درونی حیات همیشه به میزان رابطه درونی ما با خداوند بستگی دارد. وقتی ما ذهن خویش را بر جسم خود متمرکز می‌کنیم، آنچنان که در رومیان ۸: ۶ به آن اشاره شده، در واقع خویشتن [نفس] را بر جسم خود متمرکز می‌کنیم. قرار دادن ذهن بر جسم به این معنی است که خویشتن‌مان با جسم‌مان همکاری می‌کند، و اگر با جسم خود همکاری کنیم، مسلماً رابطه ما با خدا غلط است. سه دایره هم‌مرکزی که سه بخش وجود انسان را تشریح می‌کند بیاد آرید. جسم، بدن است (دایره بیرونی) که طبیعت آن توسط فساد شیطان تغییر کرده است. ذهن، در روان ما قرار دارد (دایره میانی)، که نماینده وجود انسانی ما، یعنی خویشتن [نفس] ماست. خدای سه‌یکتا در روح ما (دایره مرکزی) ساکن است. ذهن، که بین جسم و روح جای گرفته، می‌تواند به هر یک از این دو جهت حرکت کند. هرگز رومیان ۸: ۶ را فراموش نکنید - این یکی از مهمترین آیه‌ها در کلام مقدس است. از لحاظی این آیه حتی از یوحنا ۳: ۱۶ هم مهمتر است. اگر ما تنها یوحنا ۳: ۱۶ را به یاد داشته باشیم و رومیان ۸: ۶ را فراموش کنیم، یک مسیحی ضعیف هستیم و هرگز نمی‌توانیم یک مسیحی پیروز باشیم. یوحنا ۳: ۱۶ برای دریافت حیات

جاودان کافی است، ولی رومیان ۸: ۶ نشان می‌دهد که چگونه یک مسیحی پیروز باشیم.

تمرکز ذهنمان - یعنی تمرکز خویشتن - بر جسم، مرگ است. اما تمرکز ذهن یا خویشتن مان بر روح، حیات و آرامش [صلح] است. کلید مرگ یا حیات اینجاست. ذهن که کاملاً خنثی است، در مرز این دو قرار دارد. ممکن است به جانب جسم برود، یا ممکن است به جانب روح برود. داستان باغ عدن باید مجدداً تکرار شود. اراده آزاد می‌تواند هر کدام را که می‌خواهد انتخاب کند: انتخاب درخت دانش به معنای مرگ، ولی انتخاب درخت حیات به معنای حیات است. ما در بین این دو هستیم؛ یعنی نسبت به حیات و مرگ حالت خنثی داریم. نتیجه بستگی کامل به انتخاب و طرز برخورد ما دارد. گناه که شخصیت یافته و نماینده شیطان است، در جسم قرار دارد؛ خدای سه‌یکتا، پس از نجات مان، در روح ما قرار دارد؛ و خویشتن یا نفسمان، در ذهن قرار دارد. رمز حیات یا مرگ، به همکاری ما با روح یا با جسم بستگی دارد. وقتی ما با جسم خود همکاری کنیم، مرگ را داریم؛ وقتی با روح همکاری کنیم، از خدا که حیات است بر خوردار می‌شویم.

### (۱) حس کردن طعم مرگ

چطور می‌دانیم که در وضعیت مرگ هستیم؟ توسط حس آن. مرگ به ما حس درونی خاصی می‌دهد. حسی از مرگ، حس تهی یا پوچ بودن است. وقتی ما در درون احساس تهی بودن داشته باشیم، مرگ را حس می‌کنیم. حس دیگری که مرگ به ما می‌دهد، حس تاریکی است. وقتی ما در درون تاریکی حس می‌کنیم، در مرگ هستیم. مرگ همچنین به ما احساس ناراحتی می‌دهد که شامل ناآرامی و آشفتگی است. در این حس، هیچ تسکینی در درون ما وجود ندارد، و اینکه همه چیز در ما در حال نزاع بوده و در آن هیچگونه آسایش، آرامش، راحتی، و سکوتی نیست. حسی دیگر ناشی از مرگ، ضعف است.

اغلب می‌گوییم، «من دیگر نمی‌توانم این را تحمل کنم.» این نشان می‌دهد که ما بسیار ضعیف بوده و هیچ قوّت، نیرو، و توانی برای ایستادگی در مقابل ناملایمات نداریم. نهایتاً، مرگ به ما حس افسردگی، سرخوردگی یا دلسردی می‌دهد. چون ضعیف هستیم، افسرده شدن برای ما آسان می‌شود. چرا؟ چون ذهن ما بر جسم تمرکز دارد، که منجر به مرگ می‌شود. تهی بودن، تاریکی، ناآرامی، ضعف، و افسردگی - همه اینها طعمهای حس مرگ هستند. وقتی ما حس تهی بودن، تاریکی، ناآرامی، ضعف، و افسردگی داشته باشیم، در درون مرگ را می‌شناسیم. چنین احساسی ثابت می‌کند که ما جسمانی بوده و در جسم قرار داریم.

ولی این حس مرگ، در واقع، از حس حیات نشأت می‌گیرد. شخصی که واقعاً مرده، هیچ حسی از تهی بودن، تاریکی، ناآرامی، و چیزی دیگر نخواهد داشت زیرا حیات ندارد. ولی اگر در درونش حیات باشد، اگرچه آن حیات بیمار و ضعیف باشد، هنوز حسی از تهی بودن و تاریکی دارد. او قادر به حس کردن همه این چیزهاست، زیرا هنوز زنده است. بعنوان یک شخص زنده، او مرگ را لمس می‌کند، و این حیات درون اوست که به او حس مرگ را می‌دهد. یکی از عملکردها و مقاصد حس حیات، حس کردن طعم مرگ است.

## (۲) حس کردن طعم حیات و آرامش

ولیکن، حس کردن مرگ فقط جانب منفی است. از جانب مثبت، حس حیات و آرامش [صلح] وجود دارد. حس و طعم حیات و آرامش کدام است؟ اول از همه، بر خلاف حس تهی بودن، حس رضایت و پُری وجود دارد. حس اینکه از خداوند رضایت داریم؛ یعنی در حضور خداوند پُر بوده و تشنه و گرسنه چیز دیگری نیستیم. دوّم اینکه، بر خلاف تاریکی، نور را حس می‌کنیم، یعنی همراه با رضایت درونی، در درونمان نور می‌درخشد. همه گوشه و کنار وجودمان پُر از نور است. همه قسمت‌ها شفاف است؛ هیچ چیز مات و کدر نیست. سپس، بر

خلاف ناآرامی، آرامش داریم که تسکین دهندهٔ تمامی آشفتگی‌های ماست. ما دارای آرامش همراه با آسایش، آرامش همراه با راحتی، و آرامش همراه با آسودگی خواهیم بود. هیچ حس نزاع و مجادله‌ای وجود ندارد. قوّت، بر خلاف ضعف، طعم دیگری از حس حیات است. ما قوّت و قدرت کامل حیات را احساس می‌کنیم. مثل این است که درون ما یک موتور زنده کار می‌کند؛ و به نظر می‌رسد که نه فقط یک موتور، بلکه چهار موتور در حال کار کردن است. گاهی حس می‌کنیم که با قوهٔ محرکهٔ یک میلیون اسب قوّت می‌گیریم. آه، قوّت دهنده‌ای واقعی در درون ما وجود دارد که بر تمام ضعف‌های ما غلبه می‌کند! با این قوّت، ما به حالت بیان همسر خود اعتنا نخواهیم داشت؛ اگر او با ما مخالفت کند می‌گوییم، «هللویاه!» کلمات او ما را ناراحت یا عصبانی نمی‌سازد، زیرا که قوّی هستیم. ما خفیف و ضعیف نیستیم؛ بلکه وزین و پرفدرتیم. هیچ چیز نمی‌تواند ما را زیر و رو کند! ستایش بر خداوند! حس درونی حیات و آرامش همین است. بالاخره، بجای افسردگی، آزادی داریم. بواسطهٔ جریان حیات، ما نه تنها آزادیم، بلکه بر فراز همهٔ سرخوردگی‌ها صعود کرده‌ایم. هیچ چیز نمی‌تواند ما را دلسرد کند. هر چه پریشانی بیشتر آید، بیشتر در آسمانها هستیم.

بدین نحو، حیات و آرامش را درک می‌کنیم. ما با حس کردن آنها، بسادگی آنان را درک می‌کنیم، و آنها را حس می‌کنیم چون حیات داریم. این حیات درون ما یک حیات جاری است. پس ما از طریق جریان حیات زندگی کرده و در حضور خدا هستیم. بنابراین، حسی عمیق و درونی داریم که ما راضی، سبکبال، پرقوّت، راحت، متعالی، آزاد و صعود یافته هستیم! هر چه بیشتر در مشارکت حیات باشیم، بیشتر حیات را حس می‌کنیم؛ و هر چه حیات را بیشتر حس کنیم، از مشارکت افزاینده حیات بیشتر مسرت می‌بریم. این دو همیشه به صورت چرخه یا دوره تجربه می‌شوند - یعنی مشارکت بیشتر حیات، حس بیشتر حیات می‌آورد؛ و حس بیشتر حیات، مشارکت بیشتر حیات را در پی دارد. این فوق‌العاده است! ستایش بر خداوند باد!

مشارکت حیات و حس حیات فراورده‌های فرعی رستاخیز هستند. ثروت‌های اصلی رستاخیز، خود خدا، مسیح بعنوان حیات، طبیعت الهی، قانون حیات، و مَسح روح القدس است. از این ثروت‌ها، دو چیز ثانوی ولی عملی ناشی می‌شود: مشارکت حیات و حس حیات.





## فصل هجدهم

### تمرین دادن و وارد شدن به روح

در فصل هفده دیدیم حیات الهی که دریافت کرده‌ایم منجر به مشارکت حیات یا جریان یافتن حیات می‌گردد، و این جریان حیات، آن حس درونی و همان آگاهی عمیق از حیات را تولید می‌کند. اکنون اجازه دهید تفاوت بین روان و روح را مورد توجه قرار دهیم.

به خاطر داشته باشید که مسکن، یا معبد، سه بخش دارد: صحن بیرونی، مکان مقدس، و قدس‌الاقداص. عهد جدید صریحاً اظهار می‌کند که ما معبد خدا هستیم. بنابراین، مسکن، یا معبد، نه تنها نمادی از مسیح است، بلکه نمادی از مسیحیان نیز هست. وجود بشر از سه بخش تشکیل یافته است: بدن، روان، و روح (اول تسالونیکیان ۵: ۲۳). این سه بخش به سه بخش مسکن مربوطند: بدن با صحن بیرونی، روان با مکان مقدس، و روح با قدس‌الاقداص مربوط است.

در نماد مسکن، حضور خدا یا مجد جلال خدا و صندوق عهد که نمادی از مسیح است، در قدس‌الاقداص قرار داشتند. در عهد جدید، مسیح در روح ما، کاربرد و تکامل این نماد است. امروز، مسیح در درونی‌ترین بخش وجود ما که همان قدس‌الاقداص باشد ساکن است. به همین دلیل کتاب عبرانیان به این موضوع می‌پردازد. همانطور که دیدیم، عبرانیان ۴: ۱۲ نیاز جدا شدن روح از روان را مطرح می‌کند. به عبارتی دیگر، جهت اینکه ما آن مسیح زنده‌ای که در روحمان ساکن است را در تجربه خود درک کنیم، می‌بایست روح را از روان

تشخیص دهیم. این مطلب با تمام تعلیمات عهد جدید مطابقت دارد. هر چهار انجیل، ما را ترغیب می‌کنند تا روان را تکذیب و انکار کنیم؛ و رساله‌ها، ما را تشویق می‌کنند که بر طبق روح قدم برداریم و در روح انسانی زندگی کنیم. در روح است که خداوند عیسی بعنوان روح الهی ساکن است (دوم تیموتائوس ۴: ۲۲). بنابراین، ما به وسیله انکار روان و پیروی از خداوند در روح خود می‌توانیم روح انسانی را از روان تشخیص دهیم.

### تجربه کردن مذب

بیاید مشکلی را نسبت به کاربرد این اصل مورد ملاحظه قرار دهیم. زمانی خواهی نزد من آمده می‌گفت، «اگر ما در قدس الاقداس نباشیم، به این معناست که هنوز در بدن یا روان هستیم. پس چطور می‌توانیم روح را تمرین دهیم؟» این سؤال کاملاً منطقی به نظر می‌رسد. اگر ما هنوز در بدن یا روان هستیم و به روح وارد نشده‌ایم، چطور می‌توانیم روح را تمرین دهیم؟ این سؤال را با هیچ فرآیند ذهنی نمی‌توانیم پاسخ دهیم. لیکن وقتی همچنان در بدن و روان خود زندگی می‌کنیم، به این معنی نیست که کاملاً از روح خود قطع شده‌ایم. وقتی ما تنها دست و پای خود را ورزش می‌دهیم، آیا به این معنی است که دست‌ها و پاها ما از سر ما قطع شده؟ ما یک وجود کامل هستیم که متشکل از: بدن، روان، و روح است. ما نمی‌توانیم این وجود را به سه قسمت بریده و قطع کنیم. من به آن خواهر گفتم که حتی زمانی که او توبه کرد و در خداوند عیسی ایمان آورد، این بکار بردن روح بود. یک توبه حقیقی ملزم به روحی پشیمان است. اگر توبه تنها در ذهن ما باشد، توبه‌ای عمیق و واقعی نیست. توبه باید در عمق روح ما تشخیص داده شود. وقتی خداوند عیسی را دریافت کردیم، با اینکه آگاهانه با واژه «روح» آشنایی نداشتیم، روح خود را بکار بردیم. هر مرحله از تجربه ما از خداوند در روحمان است.

وقتی خداوند عیسی را بعنوان نجات دهنده خود دریافت کردیم، به صلیب آمدید، همان جایی که رستگاری یافتیم. در نماد مسکن، صلیب نمایانگر مذبح است که در صحن بیرونی قرار داشت. ما توبه کردیم و خداوند عیسی را نزد صلیب دریافت کردیم. در همان لحظه نجات، ما تجربه‌ای واقعی از تمرین روح داشتیم؛ و چون روح خود را بکار بردیم، خدا را لمس کرده و تماسی زنده با خدا داشتیم.

ولی شاید بعد از آن، با روح و یا حتی با روان خود زندگی نکردیم، بلکه با روش‌های دنیوی زیستیم. بله، ما بر روی صلیب نجات یافتیم، یعنی که از مذبح در صحن بیرونی عبور کردیم؛ ولی بعد از آن، توسط روح خود زندگی نکردیم، حتی توسط روان هم زندگی نکردیم، بلکه طبق روش‌های دنیوی زندگی کردیم.

ممکن است برسید که روش‌هایی دنیوی کدام است. اجازه دهید با گفتن داستان برادری بنام سان، که قاضی دادگاه بود، برایتان موضوع را تشریح کنم. روزی او به جلسه بشارتی که من انجیل را موعظه می‌کردم آورده شد. بعد از جلسه، این شخص بی‌ایمان با یک سؤال دنیوی نزد من آمده و پرسید: «آقای لی، خواهش می‌کنم به من بگویید که آیا خدا مذکر است یا مونث؟» من با کمی سخن گفتن درباره خدا و مسیح جواب او را دادم. سپس او گفت که بسیار تحت تأثیر موعظه من قرار گرفته بود، ولی نمی‌دانست چطور ایمان آورد. به او گفتم که بسادگی خود را برای دریافت مسیح بگشاید چون مسیح روح است و در همه جا هست. گفتم، «به خانه برو و در را به روی خود بسته، زانو زده، به گناهان خود اعتراف کن و وجود خود را به روی مسیح باز کن. به او بگو که ایمان داری که او برای تو مرده، و تو او را بعنوان نجات دهنده خود دریافت می‌کنی.» او قول داد که این کار را انجام خواهد داد.

آن شب وقتی او با خانواده‌اش که در مورد مسیحیت هیچ نمی‌دانستند بسر می‌برد، ناگهان به اتاق خود رفته و در را بست.

همسر و پسرش پرسیدند که چه می‌خواهد انجام دهد، در پاسخ به آنها گفت که کاری دارد و باید در را ببندد. پس زانو زده و دعا کرد. همسر و پسرش که از پنجره جاسوسی می‌کردند، تعجب کردند که چرا زانو زده و به او خندیدند. او بعد از آنکه دعا کرد، انتظار داشت ناگهان برایش اتفاقی روی دهد، ولی اتفاقی نیفتاد. صبح روز بعد، باید برای رسیدگی به پرونده‌ای به دادگاه می‌رفت که ناگهان در راه اتفاقی افتاد. او به من گفت که تمام عالم برایش تغییر کرد. چقدر زمین و آسمان شگفت‌انگیز شده بودند! حتی سگ و گربه‌هایی که قبلاً از آنها بدش می‌آمد، اکنون به نظرش خوشایند می‌آمدند. او چنان در مسرت بود که شروع به خندیدن کرد. او مانده بود که، «این دیگر چیست؟» وقتی وارد دادگاه شد و پرونده مورد نظر را شروع کرد، نمی‌توانست از خنده باز ایستد؛ و وقتی جلسه به پایان رسید، به خانه آمده و بیشتر و بیشتر خندید. همسرش از او پرسید، «چه اتفاقی برایت افتاده؟ آیا پول زیادی گرفته‌ای؟ چه چیزی تو را چنین خندان و مسرور ساخته؟» او جواب داد، «نمی‌دانم. من فقط خوشحالم. همه چیز در عالم تغییر کرده.» روز بعد او با برادر جوانی ملاقات کرد که به او کمک کرد تا تشخیص دهد که واقعاً نجات یافته است.

لیکن پس از آن، اگرچه نجات یافته بود، ولی به عمل کردن و زیستن به روش دنیوی ادامه داد و به همه چیز آنچنان که مردم دنیا می‌نگرند، نگریست. او در تجربه خود هنوز در صحن بیرونی در زیر خورشید بود، و همه احساسات او مانند سابق بودند. روز سوم، او دوباره به جلسه کلیسا آورده شد. من از دیدن او در آنجا خوشحال شدم. بعد از جلسه گفت، «آقای لی شما سخنان خوبی هستید و بسیار سخنور هستید. از کدام مدرسه فارغ‌التحصیل شده‌اید؟» اظهاراتش نشانگر نگاه دنیوی او به امور بود. سپس او راجع به بسیاری امور مربوط به کلیسا با من صحبت کرد. گفت، «چطور چنین تعداد مردمی را گردهم آوردید؟ از چه وسیله‌ای استفاده کردید؟ آیا از آگهی استفاده کردید یا چون احزاب سیاسی از نوعی تبلیغات استفاده کرده‌اید؟» این

نگرشی کاملاً دنیوی به مسائل است. سپس از من پرسید، «آقای لی، من دوست دارم یک مسیحی باشم. خواهش می‌کنم مراحل آن را به من بگویید. آیا باید ورقه‌ای پر کنم و یا اوراقی را امضا کنم؟» مسلماً، من به او کمک کردم که درک درستی پیدا کند. ولی سپس پرسید، «فرض اینکه من عضو کلیسا بشوم، سالانه چقدر باید پول اعانه بدهم؟ و با خانواده خود چه باید بکنم؟ آیا کلیسای شما تمام خانواده مرا کنترل خواهد کرد؟ آیا قوانین زیادی را به همسر و پسر من تحمیل خواهید کرد؟» این چیست؟ این همان روش دنیوی است. این شخص حقیقتاً نجات یافته بود، ولی همه این چیزها دلیل آن بود که او هنوز در صحن بیرونی و یا شاید حتی هنوز در مصر بود. او فصیح را تجربه کرد، ولی هنوز از دریای سرخ عبور نکرده و در دنیای مادی بود.

### تجربه حجاب اول

اجازه دهید از همین برادر برای مثال بیشتر استفاده کنیم. او در سال ۱۹۳۸ نجات یافته بود. سال بعد از آن، هیچ اتفاقی نیفتاد و با اینکه او حقیقتاً نجات یافته بود، همچنان تماماً در دنیا بود. برای سه سال هیچ اتفاقی نیفتاد، سپس در سال ۱۹۴۱، او بیدار شد و چیزی او را منقلب ساخت. یک روز، در حال دعا، همه چیزهای دنیوی را رها کرد. او گفت، «خداوندا، من دانش خود، شغل قضاوت خود، خانواده خود، و همه چیزهای دنیایی را تسلیم می‌کنم. خداوندا، از این به بعد عاشق تو هستم! من سه سال قبل نجات یافتم؛ ولی حال می‌دانم که باید همه چیز دنیا را رها کنم.» او دنیا را تسلیم کرد.

با انجام این کار، این برادر از صحن بیرونی و از میان حجاب اول عبور کرد و داخل مکان مقدس شد. از همان روز، او کشف کرد که چطور با مسیح مشارکت داشته باشد و چگونه با خواندن کتاب مقدس مسیح را بعنوان منای روزانه بخورد. کتاب مقدس نزد او بسیار ارزشمند و شیرین گردید، و او هر روز با دریافت کلام بعنوان خوراک از آن بهره‌مند می‌شد. از آن روز به بعد، او نه تنها از نان تقدیمی بر

روی میز برخوردار می‌شد، بلکه از نور درون نیز منور می‌گشت. سپس او مسرت دعا کردن را نیز تجربه نمود. او به من گفت، «برادر لی (او دیگر مرا آقای لی نمی‌خواند)، هرگاه چشمانم را بسته و دعا می‌کنم، حس می‌کنم در آسمان‌ها هستم.» این چیست؟ این بوی خوش بخور سوختنی است. او حضور خدا را حس می‌کرد، چون او تجربه‌ای از مسیح بعنوان منای روزانه، بعنوان نور درون، و بعنوان بوی خوش رستاخیز داشت.

اینجا ما باید در مورد اینکه این تجربه در کجا اتفاق افتاده بخوبی روشن باشیم. این برادر با عبور از حجاب اول، از صحن بیرونی به درون مکان مقدس وارد شد. او هنوز از حجاب دوم عبور نکرده بود. اول، بر مذبح که نمادی از صلیب است، به گناهان او رسیدگی شد، ولی هنوز دنیا و چیزهای دنیوی با او بود. سه سال بعد، با عبور از حجاب اول، او دنیا و چیزهای دنیوی را رها کرده و به درون مکان مقدس وارد شد. او روز به روز، مسیح را بعنوان حیات خود، بعنوان خوراک خود، بعنوان نور خود، و بعنوان عطر خوش رستاخیز خودش تجربه می‌کرد.

## تجربه حجاب دوم

اما او هنوز در قدس‌الاقداس نبود. گناهان و چیزهای دنیوی گذشته بودند، ولی یک چیز باقی مانده بود - جسم. از این رو، هنوز حجاب جداکننده دیگری وجود داشت. توسط مکاتبات اخیر از خاور دور، دریافتم که طی یکی دو سال گذشته، این برادر حتی شکسته شدن انسان بیرون را تجربه کرده است. شکسته شدن انسان بیرون، شکافتن حجاب دوم است! این همان شکافتن یا شکسته شدن جسم است. نامه‌ها نشان می‌دهند که در تجربه شکسته شدن انسان بیرون، این برادر دارد تشخیص دادن واقعی روح را دریافت می‌کند. او نه تنها قادر است روح خودش را تشخیص دهد، بلکه می‌تواند روح دیگران را نیز تشخیص دهد، زیرا اکنون او بیشتر در روح است.

وقتی توسط نجات یافتن وارد صحن بیرونی شدیم، به گناهان ما رسیدگی شد. وقتی وارد مکان مقدّس شدیم، دنیا به مرگ سپرده شد. لیکن اگر وارد قدس الاقداس نشده باشیم، هنوز خویشتن یا نفس ما باقی مانده است. روز به روز ما می‌توانیم از مسیح بعنوان منّای شگفت‌انگیز، نور آسمانی، و عطر خوش رستاخیز مسرّت بریم؛ ولی این تجربه هنوز تا حدی سطحی است، چون همه چیز در مکان مقدّس گشوده و به نمایش گذاشته شده است. نان تقدیمی، آن منّای پنهان نیست؛ نور، آن قانون پنهان نیست؛ و بخور، آن عصای رستاخیز پنهان نیست. وقتی وارد جلسه می‌شویم، همه می‌توانند ببینند که ما منّا، درخشش نور، و بوی خوش بخور سوختنی را انتشار می‌دهیم. اگر چنین است، نباید فکر کنیم که عمیق هستیم. بسیاری اوقات وقتی با عطر خوش بخور سوختنی به جلسه وارد می‌شویم، ممکن است بعضی چنین تعبیر کنند، «چه برادر نازنینی!» یا «این خواهر چقدر شیرین است! هرگاه دهان خود را می‌گشاید، همه طعم مطبوع مسیح را حس می‌کنند.»

ولی این منّا، قانون، یا عصای شکوفه کرده پنهان نیست. در هر حال، نباید این تجربیات خوب در مکان مقدّس را رد کرد. برعکس، ما باید به این تجربیات احترام بگذاریم. ستایش خداوند راست که بسیاری افراد از مسیح بعنوان منّای روزانه خود مسرّت می‌برند. آنها همچنین روز به روز از مسیح بعنوان نور و عطر خوش بخور در رستاخیز مسرّت می‌برند. ولی باید دانست که این آن هدف مورد نظر نیست؛ یعنی این آن سرزمین کنعان نیست. این فقط بیابان است، آنجایی که آن صخره زنده و آب زنده جاری از آن وجود دارد، همان جایی که مسیح ما را با منّای روزانه تأمین می‌کند. برخورداری از منّای نازل از آسمان و آب زنده‌ای که از صخره روان است، ثابت نمی‌کند که ما در هدف خدا قرار داریم. این تنها ثابت می‌کند که ما در مصر یعنی در دنیا نیستیم. به عبارتی دیگر، ما در مکان مقدّس قرار داریم، نه در قدس الاقداس. این مکان، مقدّس هست ولی مقدّس‌ترین نیست.

ما باید برای برخورداری از بهترین پیش برویم. فقط بیرون از مصر بودن کافی نیست - این تنها جنبه منفی است. چیزی بسیار مثبت وجود دارد. ما باید به آن سرزمین نیکو که نماد مسیح شامل تمام در روح ما است، داخل شویم. نه برّه فصیح در مصر، و نه منای روزانه در بیابان، هیچ کدام با سرزمین نیکوی کنعان قابل مقایسه نیست. سرزمین نیکوی کنعان تنها شامل یک جنبه یا یک قسمت از مسیح نیست، سرزمین نیکو همان مسیح شامل تمام است.

دوباره باید اشاره کنیم که وقتی نجات یافتیم، ما به طور ناخودآگاه روح خود را بکار بردیم. هیچ شکی در این مورد وجود ندارد. اکنون در مکان مقدّس، روز به روز، به خواندن کلام مقدّس و تماس با مسیح مشغولیم، و تابش نور را تجربه می‌کنیم. حتی اگر ما کسی باشیم که بیشتر در روان خود قرار دارد تا در روح، همه این چیزها باید توسط بکار بردن روحمان تجربه شود. ما شاید هنگام صبح، کلام مقدّس را توسط بکار بردن روح خود بخوانیم، و در نتیجه، از مسیح بعنوان منای روزانه خود تغذیه کنیم، ولی خودمان هنوز در روح نباشیم؛ بلکه در روان بسر بریم. بالاخره، روزی خواهیم دانست که باید به خویشتن یا نفس رسیدگی کنیم و آن باید شکسته شود. وقتی تشخیص دهیم که قبلاً مصلوب شده‌ایم، صلیب را بر خویشتن و نفس خود بکار خواهیم برد؛ و وقتی با تجربه دانستیم که خویشتن ما مدفون شده، شخص ما به روح منتقل خواهد شد. سپس نه تنها روح خود را برای تماس با خداوند بکار می‌بریم، بلکه تمام وجود ما در روح خواهد بود. پس سه نقطه بخصوص وجود دارد که باید از آنها عبور کنیم: مذبح، حجاب اوّل، و حجاب دوّم. بر مذبح به گناهان ما رسیدگی می‌شود؛ بر حجاب اوّل به دنیا رسیدگی می‌شود، و بر حجاب دوّم به خود ما - یعنی به حیات روان، طبیعت انسانی، انسان بیرونی، جسم، و خویشتن یا نفس ما رسیدگی می‌شود. سپس ما شخصی در روح می‌گردیم. این ورای بکارگیری روحمان جهت تجربه کردن چیزی از خداوند است.



## تجربه دریای سرخ و رود اردن

بیاید به جغرافیا و تاریخ فرزندان اسرائیل نگاه فراتری بیاندازیم. قوم اسرائیل در مصر، از فصیح که به گناهان شان رسیدگی کرد بهره بردند. آنها توسط بره فصیح که به گناهان ایشان رسیدگی کرد، نجات را یافتند، ولی نیروهای مصر، فرعون و لشکریانش، هنوز آنها را در اسارت خود داشتند. پس اسرائیلیان مجبور شدند که از دریای سرخ عبور کنند. آنجا در زیر آبهای دریای سرخ، نیروهای دنیوی مدفون شدند. لشکر فرعون شامل گروهی از مردم و همه چیزهای دنیوی بود. برای بعضی افراد، یک عینک، مثل سربازی از لشکر مصر است، چون آن عینک بر ایشان چیزی دنیوی است. برای دیگران، موضوع لباس نه تنها یک سرباز، بلکه یک گروه از لشکر مصر است! بسیاری اقسام دنیوی، ما را تحت استبداد خودشان درآورده و کنترل می کنند. ولی وقتی اسرائیل از دریای سرخ عبور کرد، به همه دنیا رسیدگی شد. تمام لشکر مصر در زیر آبهای دریای سرخ مدفون شد. آب دریای سرخ، نمادی از اولین جنبه تأثیر مرگ مسیح است. در مرگ مسیح، به همه چیزهای دنیوی رسیدگی شده و آنها دفن شدند.

بعد از آنکه قوم اسرائیل مصر را ترک کردند، سرگردانی در بیابان و مسرت بردن روزانه از منّا را آغاز نمودند، که چیزی آسمانی از مسیح بود. آنها همیشه می توانستند به دیگران شهادت دهند که چقدر از مسیح مسرت می بردند، ولی هم زمان در بیابان سرگردان بودند. یک روز، از رود اردن عبور کردند؛ در رود اردن دوازده سنگ به نمایندگی قوم اسرائیل قدیم مدفون بود. در زیر آبهای دریای سرخ، نیروهای مصری مدفون شده بودند، ولی در زیر آبهای اردن، دوازده سنگ به نمایندگی نفس و انسان کهنه قوم اسرائیل مدفون شده بود. بعد از آن، قوم اسرائیل به مکان سوّم، یعنی به سرزمین کنعان، وارد شدند و از ثروت های شامل تمام آن مسرت بردند. وقتی مردم اسرائیل در مصر بودند، در صحن بیرونی بودند. وقتی

وارد بیابان شدند، در مکان مقدّس بودند. بالاخره، وقتی وارد کنعان شدند، در قدس الاقداس بودند. دریای سرخ با حجاب اوّل، و رودخانه اُردن با حجاب دوّم رابطه دارد. بسیار روشن است که این دو آب، نمادی از دو جنبه صلیب مسیح است. جنبه اوّل صلیب، به همه چیزهای دنیوی ما رسیدگی می‌کند؛ و جنبه دوّم، به روان ما رسیدگی می‌کند. به عبارتی دیگر، این صلیب است که آن دو حجاب را می‌شکافد. درست همان گونه که قوم اسرائیل مجبور بودند از میان آن دو آب عبور کنند، ما نیز باید از میان آن دو حجاب عبور کنیم.

حال ما باید خود را بررسی کرده و تایین کنیم که در کجا هستیم. آیا در مصریم، در بیابانیم، یا در کنعان هستیم؟ به عبارت دیگر، آیا در صحن بیرونی هستیم، در مکان مقدّس هستیم، یا در قدس الاقداس هستیم؟ آیا ما در جوّی دنیوی که در آن همه چیز تحت تابش خورشید است، به سر می‌بریم؟ آنهایی که در صحن بیرونی هستند، تابش نور مکان مقدّس را ندارند - آنها فقط خورشید را دارند. همه چیزهای دنیوی زیر خورشید است. آیا ما مسیحیانی هستیم که به خداوند عیسی ایمان داریم، او را بعنوان نجات دهنده خود قبول کرده‌ایم، و ایمان داریم که او بر روی صلیب برای گناهان ما مرد، ولی هنوز نقطه نظرهای دنیوی داریم و در جوّی دنیوی زندگی می‌کنیم؟ یا در مکان مقدّس روز به روز از مسیح بعنوان منّا، نور آسمانی، و طعم خوش رستاخیز مسرّت می‌بریم؟

یا آیا از این هم عمیق‌تریم؟ می‌توانیم در قدس الاقداس مسیح را بعنوان آن کسی که پنهان است، یعنی نه چون هارون در صحن بیرونی، بلکه چون ملک‌صِدق در قدس الاقداس آسمانی تجربه کنیم. اینجاست که می‌توانیم از مسیح بعنوان منّای پنهان، قانون پنهان، و اقتدار رستاخیز پنهان، برای حکومت بر همه چیز مسرّت بریم. اینجا همه چیز پنهان است، چون اکنون مسیح به نحوی عمیق‌تر در درون ما تجربه می‌شود. باشد که خداوند به ما لطف کند تا بدانیم کجا هستیم و کجا باید برویم.

## فصل نوزدهم

# مسیح پنهان در روح ما

آنچنان که دیدیم، مسکن یا معبد، از سه قسمت تشکیل شده است: صحن بیرونی، مکان مقدّس، و قدس الاقداس. درون صحن بیرونی، مسکن به دو بخش تقسیم شده: مکان مقدّس و قدس الاقداس. قبل از اینکه اقلام قدس الاقداس را ببینیم، اوّل باید اقلام صحن بیرونی و مکان مقدّس را مورد نظر قرار دهیم.

## صحن بیرونی

در صحن بیرونی، دو چیز وجود داشت: مذبح و حوضچه. شاگردان کتاب مقدّس توافق دارند که مذبح نمادی از صلیب مسیح و حوضچه نمادی از کار روح القدس است. آیا ما مذبح و حوضچه را تجربه کرده‌ایم؟ مسیح، جهت گناهان ما، بعنوان هدیهٔ قربانی بر روی صلیب تقدیم شد. او بخاطر گناهان ما مُرد، و حتی بر روی صلیب بخاطر ما گناه شد؛ پس او فصیح ماست. فصیح یعنی، مسیح همان برّهٔ خدا، بر روی صلیب گناهان ما را بر خود گرفت و مُرد. اوّل قرن‌تین ۵: ۷ به روشنی اظهار می‌کند که مسیح فصیح ماست. روزی که ما به مرگ مسیح بخاطر گناهانمان ایمان آوردیم، روز فصیح ما بود. در آن روز بود که ما از مسیح بعنوان برّهٔ فصیح برخوردار گشتیم.

بعد از آنکه مذبح صلیب را تجربه کردیم، روح القدس فوراً مشغول به کار شد. حوضچه، که برای مردم جایی بود برای شستشو و تمیز شدن، نمادی از روح القدس است. بعد از دریافت مسیح بعنوان فصیح، روح القدس کار خود که پاک کردن ما از درون و بیرون

است را شروع می‌کند. وقتی مردم اسرائیل وارد مسکن شدند، باید از مذبح با هدیه قربانی گناه و قربانی جرم عبور می‌کردند. آنها همچنین باید در حوضچه، پاها و دست‌های خود را از کثافات زمینی می‌شستند. از زمان نجات‌مان، روح‌القدس همه روزه ما را از تمام کثافات زمینی و قدم‌هایمان پاک می‌کند. اگر تا کنون چنین تجربیاتی را داشته‌ایم، به این معنی است که نجات یافته‌ایم و دیگر خارج از صحن بیرونی نیستیم. وقتی درون صحن بیرونی هستیم، درون مرز و قلمرو خدا قرار داریم. به عبارتی دیگر، در ملکوت خدا هستیم، چون احیا، بازخرید، و بخشیده شده‌ایم، و اکنون توسط کارکرد روح‌القدس پاک گشته‌ایم. تا زمانی که ما هر دو، یعنی هم مذبح و هم حوضچه را تجربه نکرده باشیم، هرگز نمی‌توانیم فرزند واقعی خدا باشیم. اگرچه ممکن است ظاهراً به مسیحیت وارد شده باشیم، ولی بدون تجربه کردن این دو چیز، هنوز از ملکوت خدا خارج هستیم.

## مکان مقدس

لیکن این همه موضوع نیست؛ این فقط الفبای زندگی مسیحی است. ما باید برای رسیدن به اهداف والاتری بکوشیم. ما وارد دروازه اصلی مسکن شده‌ایم، ولی هنوز حجاب یا دروازه دیگری وجود دارد که باید به آن وارد شویم. ما از صحن بیرونی، یعنی از همان جایی که بواسطه ایمان نزد خداوند آمدیم، باید به درون مکان مقدس وارد شویم.

اولین قلم در مکان مقدس، میز [خوان] نان تقدیمی است، میزی که نان بر روی آن ارائه می‌شد. نان، نمادی از مسیح بعنوان غذای ماست، چون او آن نان حیات برای ما است (یوحنا ۶: ۳۵). مسیح، تأمین حیات ماست. او آن منای روزانه ماست تا ما را برای زیستن در برابر خدا تغذیه کند. میز نان تقدیمی صرفاً شامل یک قطعه نان نبود؛ بلکه مقدار زیادی نان بر آن قرار داشت. این بدان معنی است

که ما می‌توانیم تأمین فراوانی از حیات را تجربه کنیم، درست همچون منّایی که از آسمان نازل می‌شد. هر صبح مقدار فراوانی منّا از آسمان نازل می‌شد. آیا ما پس از تجربه مسیح بعنوان فصیح، و تجربه کار پاک سازی روح‌القدس، به تجربه مسیح بعنوان منّای روزانه ادامه داده‌ایم؟ اگر چنین باشد، ما با میز نان تقدیمی به طریقی زنده آشنایی داریم.

شمعدان یا چراغدان دوّمین قلم در مکان مقدّس است. این نشان می‌دهد که مسیح در عین اینکه حیات است، نور نیز هست. یوحنا ۱: ۴ می‌گوید، حیات در مسیح است، و این حیات، همان نور انسان است. یوحنا ۸: ۱۲ نیز می‌گوید: این نور، نور حیات است. اگر ما بتوانیم از مسیح بعنوان حیات مسرّت برده و او را تجربه کنیم، بدون شک او نور ما خواهد گردید. وقتی از مسیح تغذیه می‌کنیم، درخشش نور درون را حس می‌کنیم. بعد از آنکه مسیح را بعنوان فصیح خود دریافت کردیم و توسط کار روح‌القدس پاک شدیم، و بعد از آنکه دانستیم که چطور از مسیح بعنوان نان حیات روزانه تغذیه کنیم، سپس می‌توانیم درخشش درون را حس کنیم.

سوّمین قلم، مذبح بخور است. مذبح بخور، وقتی تجربه می‌شود که ما رایحه‌ای خوش را حس می‌کنیم. این عطر خوش، که مسیح در رستاخیز است، پخش شده و به جانب خدا صعود می‌کند. وقتی ما از مسیح بعنوان خوراک برخوردار بوده و در نور حیات او سالک باشیم، در رستاخیز هستیم. پس چیزی مطبوع و شیرین در درون ما پخش می‌شود و به جانب خدا صعود می‌کند. این هرگز نمی‌تواند توسط دانش و یا اصول و تعالیم عقیدتی تثبیت شود؛ این چیزی است که با تجربه شخصی ما تطبیق داده می‌شود. آیا چنین تجربه‌ای داریم؟ گرچه ممکن است از این قبیل تجارب به مقدار کافی نداشته باشیم، امّا اکنون موضوع اصلی این است که ما چنین تجاربی را داشته‌ایم. می‌توانم شهادت دهم که این تجارب شگفت‌انگیزند! سی و سه سال پیش، من روزانه و حتی هر ساعت در این مکان مقدّس بودم. آه،

مسیح نان روزانه من بود، من از مسیح پُر و از نور سرشار بودم. من با خدا بسیار خشنود و او با من بسیار خشنود بود، و بعنوان آن عطر خوش، چیزی از مسیح در درون من پخش و به سوی خدا صعود می‌کرد.

## صندوق عهد در قدس الاقداس

ولی آیا این پایان کار است؟ این چیزی مقدّس هست، ولی مقدّس‌ترین نیست. خوب هست، ولی بهترین نیست. بنابراین، ما باید همچنان برای وارد شدن به قدس الاقداس بکوشیم. باید از حجاب یا پردهٔ اوّل عبور کرد، ولی حجاب دوّم باید پاره شود. این حجاب همان جسم است (عبرانیان ۱۰: ۲۰)، که قبل از آنکه ما بتوانیم وارد قدس الاقداس شویم باید شکسته شود.

تنها یک چیز در قدس الاقداس وجود دارد - صندوق عهد. همهٔ شاگردان کتاب مقدّس توافق دارند که صندوق عهد، نماد مسیح است. با اینکه می‌توانیم از مسیح بعنوان غذا، نور، و عطر خوشبوی مان به جانب خدا، مسرتّ بریم، ولی خود مسیح در قدس الاقداس است. مسیح بعنوان غذا، نور، و عطر خوش، همان سه قلم در مکان مقدّس است. اما اکنون خود مسیح باید لمس شود. ما نباید مسیح را فقط بعنوان یکی از اقلام، بلکه باید خود مسیح را لمس کنیم؛ این عمیق‌تر است. ما باید با خود مسیح تماس حاصل کنیم. ما نخست مسیح را بعنوان فصیح و شستشوی روح القدس تجربه کردیم؛ سپس مسیح را بعنوان حیات، نور، و عطر خوش تجربه نمودیم؛ حال باید با خود مسیح تماس بگیریم. تاکنون تعداد بسیار اندکی از مسیحیان، جهت لمس کردن صندوق عهد که همان مسیح باشد، به قدس الاقداس وارد شده‌اند.

حال اجازه دهید محتویات صندوق عهد را مورد ملاحظه قرار دهیم. دیدن منّا در صندوق عهد بسیار پُر معنی است. این منّای آشکار نیست، بلکه منّای مخفی یا پنهان است؛ این نه منّای در معرض

نمایش، بلکه مَنای نهان در مکانی پنهان است. مَنای پنهان، بدون شک، با نان تقدیمی مشابه و مرتبط است. لیکن تفاوت در این است که نان تقدیمی بر روی میز نمایان بود، ولی مَنّا در صندوق عهد پنهان است. نان تقدیمی بر روی میز و در معرض دید بود، ولی مَنّا در صندوق عهد در ظرفی از طلا پنهان است. مَنّا نه فقط در ظرف طلا نهان شده، بلکه آن ظرف طلایی نیز در صندوق عهد، پنهان است. پس نهان بودن مَنّا دو چندان می‌باشد! قوم اسرائیل در بیابان از مَنّا برخوردار بودند، ولی مَنّایی که آنها از آن بهره می‌بردند، یک مَنای همگانی بود: یعنی مَنّایی که به زمین نازل شده بود، نه مَنّایی نهان در آسمانها. مَنای پنهان یا مخفی، خود مسیح است.

ما باید یک چنین مسیح عمیق‌تری، مسیحی در مکان پنهان، مسیحی در آسمانها را تجربه کنیم. این است آن مسیحی که در عبرانیان ۷ به او بر مرتبۀ ملکِصِدق، نه بر مرتبۀ هارون، اشاره شده. هارون در صحن بیرونی و بر روی مذبح، قربانی اهداء می‌کند؛ لیکن جایگاه ملکِصِدق بر تخت فیض در آسمانهاست. ما شاید که مسیح را بعنوان خوراک خود تجربه کنیم، اما این تنها در مکان مقدّس صورت می‌گیرد، و فوراً هرآنچه تجربه کنیم را خیلی‌ها خواهند دانست. گاهی خبر تجربۀ «شکوهمند» ما در تمام کشور پخش می‌شود. این چیزی نیست مگر تجربۀ نان تقدیمی. ما باید تلاش عمیق‌تری جهت رسیدن به جایگاه پنهان آن قادر مطلق، و جهت لمس خود مسیح آسمانی، بخرج دهیم.

در صندوق عهد همچنین قانون قرار دارد، همان قانون تنظیم‌گر و منوّر کننده. قانون، با چراغدان در مکان مقدّس ارتباط دارد. قانون شهادت خداست، و چراغدان نیز در هر دو، یعنی هم در عهد قدیم و هم در عهد جدید، شهادت خداست. اگرچه قانون با چراغدان در ارتباط است، اصل آن هنوز همان است: چراغدان آشکارا می‌تابد، ولی قانون نوری پنهان، درونی، و عمیق‌تر است. بسیاری اوقات برادران و خواهران تنها نور چراغدان را دارند. آه، نور آنها چگونه

می‌درخشد! این از لحاظی خوب هست، ولی از لحاظی دیگر، آنها همچنان سطحی‌اند؛ همه کارهای ایشان ظاهری و نمایان است. آنها نیاز دارند تا مسیح، قانون درونی آنها گردد. کسانی که مسیح را در درون بعنوان آن قانون زنده نهان دارند، ظاهراً چیز زیادی را نشان نمی‌دهند، ولی در باطن مسیح را به طریقی عمیق‌تر می‌شناسند.

سوم، عصای شکوفا در صندوق عهد است. این عصای جوانه زده و شکوفا، نماد مسیح رستاخیز کرده است. این با عطر خوش بخور رابطه دارد، هر دو آنها نماد مسیح رستاخیز کرده‌اند؛ ولی بازهم تفاوت آنها در این است که بخور آشکارا ابراز شده، در حالیکه عصای شکوفا از طریقی پنهان و عمیق‌تر تجربه می‌شود.

در مکان مقدّس، سه چیز را ملاحظه کردیم: مسیح بعنوان خوراک، مسیح بعنوان نور، و مسیح بعنوان عطر خوش. اما آن سه چیز درون صندوق عهد در قدس‌الاقداص عمیق‌ترند. در مکان مقدّس، نان تقدیمی از بیرون نمایان است، چراغدان از بیرون درخشان است، و بخور از بیرون پراکنده است؛ یعنی همه بیرونی و در معرض دید گذاشته شده‌اند. اما آن سه چیز در قدس‌الاقداص، درونی و پنهان هستند.

### عمیق‌تر شدن درون مسیح

اکنون روشن هستیم که مکان مقدّس، از یک سو نمایاگر بیابان، و از سوی دیگر نمایانگر روان است. در زمان باستان، اسرائیلیان در اصل در مصر بودند. از آنجایی که آنها فصیح را در مصر تجربه کردند، مصر برای ایشان صحن بیرونی بود. بعد از فصیح، از مصر بیرون آمده و وارد بیابان شدند. به عبارتی دیگر، آنها از صحن بیرونی به مکان مقدّس پیش رفتند.

در حالیکه مکان مقدّس برای اسرائیلیان به بیابان مربوط است؛ برای ایمانداران قُرنتُس و ایمانداران عبرانی، مکان مقدّس به روان انسان ربط دارد. برای مثال، ایمانداران قُرنتُس، مسیح را بعنوان فصیح



تجربه کرده بودند (اَوَّل قرنَتیان ۵: ۷)، و سپس در تجربه خود به بیابان وارد شدند، همان جایی که از مسیح بعنوان مَنّا و آب حیات خود برخوردار گشتند (۱۰: ۱-۵). آنها نیز همچون اسرائیلیان کهن در بیابان بودند، ولی بیابان برای قرنَتیان، روان ایشان بود. با خواندن دقیق کتاب اَوَّل قرنَتیان، مشاهده می‌کنیم که قرنَتیان، روان‌گرا و جسمانی بودند. بله، آنها از مسیح بعنوان خوراک و نور خویش برخوردار بودند و تجربیات شگفت‌انگیز بسیاری نیز از مسیح داشتند، اما برخورداری آنها از مسیح در روان ایشان بود. جسم آنها، یعنی آن حجابی که قدس‌الاقداص را از مکان مقدّس جدا می‌کند، شکسته نشده بود، و به روان ایشان رسیدگی نشده بود؛ پس در روح، که قدس‌الاقداص باشد، نبودند. آنها از مسیح چیزی بهره برده بودند، اما از خود مسیح برخوردار نبودند.

مسیحیان عبرانی نیز نمونه‌ای از اسرائیلیان در بیابان هستند (عبرانیان ۳: ۶-۸). پولس رسول به مسیحیان عبرانی و همچنین قرنَتیان خاطر نشان کرد که وضعیت مردم اسرائیل در بیابان، تمثیلی از وضعیت خود آنهاست. فصل چهارم، در رسالهٔ عبرانیان، نشان می‌دهد که وارد شدن به آسایش خدا، وارد شدن به قدس‌الاقداص و لمس تخت فیض است، یعنی همان جایی که امروز کاهن اعظم ما، مسیح، قرار دارد. مسیحیان عبرانی بواسطهٔ تعالیم تا حدی از مسیح برخوردار گشته بودند. رسالهٔ اَوَّل قرنَتیان به موضوع عطایای روحانی، یعنی استعدادها یا هدایا پرداخته، در حالیکه رسالهٔ عبرانیان به اصول تعالیم یا عقاید می‌پردازد. ایمانداران قرنّتس در روان خویش از عطایای روحانی مسرت برده، و عبرانیان مسیحی نیز در روان خود از اصول تعالیم و عقاید مسرت می‌بردند؛ در نتیجه، آنها قادر به درک و فهمیدن چیزهای عمیق‌تر نبودند. از آنجایی که قرنَتیان و عبرانیان به هدایای روحانی و یا عقاید اصولی عادت کرده بودند، می‌بایست که تجربهٔ بیابان را در روان خویش تحمل کنند.

به این دلیل است که پولس رسول، از ایمانداران قرنّتس استدعا

می‌کرد تا روح را بشناسند و بجای انسان روان‌گرا بودن، انسانی روحانی باشند (اول قرن‌تیان ۲: ۱۱-۱۵). پولس در عبرانیان ۴: ۱۲ به ایمانداران عبرانی نیز همین را گفت - اینکه لازم است آنها روح را از روان جدا کرده و یا تشخیص دهند. اصل کلی در این دو کتاب مشابه است. تنها این دو کتاب عهد جدید به تاریخ قوم اسرائیل در بیابان اشاره دارند، چون قرن‌تیان در هدایا و عطایای روحانی خود و عبرانیان در عقاید و تعالیم خویش روان‌گرا بودند. امروز هم بسیاری مسیحیان در عطایای روحانی خود، و بسیاری دیگر در عقاید خویش روان‌گرا هستند. بی شک، عقاید به مسیحیان عبرانی و عطایای روحانی به قرن‌تیان کمک کرد. ولی این مسیحیان همگی در روان که مکان مقدس است بودند - نه در روح؛ یعنی آنها در قدس‌الاقداص، آنجایی که بتوانند خود مسیح را تجربه و لمس کنند نبودند. برای اینکه ما در روح خود با مسیح تماس بگیریم، باید روان خود را ترک کنیم. ما نباید در روان خود بمانیم. در غیر این صورت، در بیابان سرگردانیم.

ممکن است بگویید، «چرا این امر مهم است؟ من هنوز تا حدی از مسیح برخوردارم. چرا می‌گویید که این عقاید فقط ابتدایی هستند؟ بواسطه همین عقاید من چیزهایی در مورد مسیح می‌دانم و از او تا حدی برخوردار هستم. شما می‌گویید که بر عطایای روحانی، زیاده از حد تأکید می‌شود. پس چرا من هنوز بواسطه عطایای روحانی چیزی از مسیح برخوردارم؟» به آن تصویر بیابان بنگرید. برای بیش از سی و هشت سال، اسرائیلیان در بیابان سرگردان بودند، و در تمام آن مدت، روز به روز، از منّا بهره می‌بردند. خدا بسیار رحیم است! او خدایی دون صفت نیست، بلکه خدایی بی‌نهایت سخاوتمند است. حتی وقتی مردم اسرائیل در اشتباه بودند، هنوز خدا از لطف خود به آنها می‌بخشید. ولی منّایی که هر روز از آسمان نازل می‌شد، نمی‌توانست توجیهی برای سرگردانی مردم اسرائیل در بیابان باشد. برعکس، این ثابت می‌کرد که دلخوش بودن آنها فقط به منّا، آن هم برای سی و هشت سال، تا چه حد کودکانه و جسمانی بود. منّا برای مدتی کوتاه

خوب بود؛ ولی آنها می‌باید جهت برخوردار شدن از تولیدات کنعان، آن را رها می‌کردند.

درسی که از این موضوع می‌گیریم بسادگی چنین است: داشتن عطایای روحانی برای مدتی کوتاه جایز است، ولی اصرار بر عطایای روحانی در تمام اوقات، تنها ثابت می‌کند که کودکانه هستیم. ما باید ادامه داده و حتی پیشروی کنیم. عطایای روحانی سهم ما نیست - مسیح سهمی است که خدا نصیبمان ساخته. قبل از آنکه پولس رسول در اوّل قرن‌تینان به موضوع عطایای روحانی رسیدگی کند، خاطرنشان کرد که سهم ما خودِ مسیح است. ما برای مشارکت در عطایای روحانی خوانده نشده‌ایم؛ بلکه برای مشارکت در مسیح خوانده شده‌ایم (اوّل قرن‌تینان ۱: ۹). خدا عطایای روحانی را حکمت ما نساخت، بلکه مسیح را حکمت ما ساخت. از طریق مسیح است که ما عادل، مقدّس، و رستگار گشتیم (آ. ۳۰). باید خدا را برای عطایای روحانی شکر کنیم، ولی آنها فقط کمکی برای کوتاه مدت هستند. قوم اسرائیل مطمئناً برای مئای روزانه خویش خدا را شکر می‌کردند؛ ولی منّا تنها توشه‌ای برای زمانی کوتاه بود تا آنها به سرزمین نیکو برسند. آنها نمی‌باید سی و هشت سال هر روز تنها با صرف منّا در بیابان باقی می‌ماندند. ستایش خدا را برای حکمت و رحمتش، و شکر خدا را برای عطیه‌هایش، چون وقتی ما در بیابان سرگردانیم، برای کمک، به مئای روزانه و هدایای روحانی نیاز داریم. ولی این مورد، ادامه دادن در این چیزها را برای طولانی مدت توجیه نمی‌کند. برعکس، شاید ثابت کند که ما هنوز جوان و حتی کودک هستیم. اگر ما به پیشروی ادامه دهیم، دیگر نیازی برای برخوردارگی از منّا وجود نخواهد داشت؛ فوراً می‌توانیم از محصول سرزمین نیکوی کنعان برخوردار گردیم. مسرتّ بردن از محصول سرزمین نیکو، ثابت می‌کند که ما در آسایش و در روح هستیم. در غیر این صورت، ما نیز چون مردم اسرائیل، در بیابان روان خویش باقی مانده‌ایم. اگر در روح نیستیم، باید صلیب به جسم و روان ما رسیدگی کند.

عبرانیان ۴، ۵ و ۶ ما را تشویق می‌کند که پیش رویم، و اوّل قرنیتان ۹ ما را تشویق می‌کند که در آن مسابقه روحانی شرکت جوییم. باید پیش رویم و برای لمس خودِ مسیح و تجربه عمیق‌تر از مسیح بعنوان آن منای پنهان، قانون باطنی، و عصای شکوفای پنهان، به روح خود وارد شویم. نویسنده اوّل قرنیتان، قرنیتان ایماندار را نصیحت کرد تا خود را در مورد عطایای روحانی متعادل و محدود سازند. آنها باید می‌آموختند که چطور از عطایای روحانی به طریقی مناسب استفاده کنند (فصل ۱۴). اگر اوّل قرنیتان را دقیق و بی‌نظرانه بخوانیم، خواهیم دید که مقصود نویسنده تشویق کردن نیست، بلکه تنظیم ایمانداران در بکار بردن عطایای روحانی بوده است. برای شرکت در این مسابقه روحانی به طریقی مناسب، ما باید چیزهای عمیق‌تری از مسیح را در روح بشناسیم.

حال همه ما باید بررسی کنیم که کجا هستیم. آیا در مذبح یا حوضچه هستیم؟ شاید حتی بیرون از دروازه اصلی باشیم! آیا این دو قلم را در صحن بیرونی تجربه کرده‌ایم؟ و آیا پیشرفته و به خوان [میز] نان تقدیمی، چراغدان، و رایحه خوش بخور رسیده‌ایم؟ یا آیا جهت اینکه در قدس‌الاقداس باشیم، از مکان مقدس عبور کرده‌ایم؟ اگر چنین است، در روح هستیم و خودِ مسیح را به عمیق‌ترین نحوی لمس و تجربه می‌کنیم. باشد که خداوند بر ما رحمت کند تا بدانیم کجا هستیم.

## فصل بیستم

### انسان سه بخشی و کلیسا

باید به خاطر داشته باشیم که اقتصاد خدا و نشانه آن، توزیع خویش در درون ماست. ما از سه بخش ساخته شده ایم: بدن بیرونی، روح درونی، و روان در وسط است. قصد خدا توزیع خویش در درون روح انسان، و سپس بکار بردن خویش درون روان انسان است.

#### پیچیده بودن انسان سه بخشی توسط سه شخص

قبل از آنکه خدا بتواند مقصود خود را تکمیل کند، شیطان، دشمن خدا، خود را درون بدن انسان کار گذاشته و در آن نفوذ کرد. پس گناه در اعضای بدن است - یعنی گناه، شخص یا مجسم شده است. او بعنوان یک حاکم نامشروع، قادر است که بر ما حکمروایی کرده و ما را به کارهایی که بر خلاف میل ما هستند وادار کند. شیطان خود، بعنوان آن طبیعت شریر و قانون گناه، در ما ساکن است تا بدن ما را فاسد سازد. جسم همان بدن مسموم شده توسط شیطان است، و در ما، یعنی در جسم ما، هیچ چیز نیکویی ساکن نیست (رومیان ۷: ۱۸). جسم ما، بر خلاف ذهن و اراده ما، قانون گناه را خدمت می کند (آ. ۱۵، ۲۰).

شیطان بعنوان آن قانون گناه، به درون بدن ما آمد؛ اما ستایش بر خداوند، وقتی نجات یافتیم، خدای سه یکتا آمد تا بعنوان حیات در روح ما ساکن شود. مسیح بعنوان حیات در روح ماست. پس در روان ما چه وجود دارد؟ در روان، نفس [خویشتن] ما وجود دارد. آیا اینکه امروز هر سه - یعنی آدم، شیطان، و خدا - در بدن ما هستند،

حیرت‌انگیز نیست؟ ما موجودی بسیار پیچیده هستیم. آدم، یعنی انسان، در ماست؛ آن شریر، یعنی شیطان، در ماست؛ و خداوند حیات، یعنی خود خدا، در ماست. پس ما تبدیل به یک باغ عدن کوچک شده‌ایم. آدم، نمایانگر نوع انسان؛ درخت حیات، نمایانگر خدا؛ و درخت دانش، نمایانگر شیطان است. این سه حریف در باغ عدن وجود داشتند، و اکنون هر سه آنها در ما هستند. آدم، آن خویشتن، در روان ماست؛ شیطان، آن شریر، در بدن ماست؛ و خدا، آن خدای سه‌یکتا، در روح ماست. ولی ما چیزی بیشتر از یک باغ کوچک هستیم؛ ما یک میدان جنگ عظیم هستیم. شیطان در ما بر ضد خدا می‌جنگد، و خدا در ما بر ضد شیطان در نبرد است. شیطان، بدن را که جسم‌مان باشد، پایگاه جنگی خود قرار داده؛ و خدا، روح ما را جهت پایگاه نبرد خود بکار می‌برد.

غلاطیان ۵: ۱۷ می‌گوید، «زیرا خواهش جسم بر خلاف روح است.» در متن یونانی، اینجا «روح» با حرف کوچک نوشته شده است. این بدین معناست که خواهش جسم‌مان، بر ضد روحمان بوده، و روحمان، بر ضد جسم است. این دو مخالف یکدیگرند، پس ما قادر نیستیم آنچه را که میل داریم انجام دهیم. جسم فاسد شده بر ضد روح، و روح بر ضد جسم در جنگ است. این دو حریف، همیشه با یکدیگر در نبردند. شیطان بعنوان گناه در جسم ما، و خدای سه‌یکتا بعنوان حیات در روح ماست. روز به روز، جنگ روحانی در بین این دو در میدان نبرد روان ما جریان دارد.

### ذهن نمایانگر انسان سه بخشی است

همانطور که دیدیم، سه قسمت در روان وجود دارد: ذهن، احساس، و اراده. ذهن، بعنوان عضو تفکر در روان، نشانگر نفس [خویشتن] است. آنچه می‌اندیشیم و مورد نظر قرار می‌دهیم همیشه به آنچه انجام می‌دهیم مقدم است؛ بنابراین، ذهن، نمایانگر نفس یا خویشتن ماست. به این دلیل، رومیان ۷، ۸، و ۱۲ به ذهن ما رسیدگی

می‌کند. رومیان ۷ به ما می‌گویند که ذهن با قانون خدا ایستاده است. ذهن من مایل است که قانون خدا را رعایت کند و خواهان خدمت به آن است (آ. ۲۵)؛ لیکن فکر یا ذهن من که نمایانگر نفس [خویشتن] من است، بسیار ضعیف است و خود من بسیار ضعیف هستم. هرگاه من مصمم هستم که کار خوبی انجام دهم، چیز دیگری هست که قوی‌تر از خویشتن من و قوی‌تر از ذهن من است - که همان شخص گناهکار در جسم می‌باشد. هرگاه من ذهن خود را بکار می‌برم تا خواست خدا را انجام داده و قانون خدا را رعایت کنم، آن شیر در اعضای من، بر ضد من برخاسته، مرا شکست داده، و به اسارت درمی‌آورد (آ. ۲۳). ذهن من که نمایانگر خویشتن من است، نمی‌تواند قانون خدا را رعایت کند؛ اگر ذهن من سعی کند که به تنهایی خواست خدا را انجام دهد، همیشه با شکست روبرو خواهد شد.

ذهن ذکر شده در رومیان ۷، ذهنی مستقل است که خود به تنهایی سعی در انجام کار نیک دارد؛ برای همین پولس رسول ما را به فصل هشتم آورده و به ما نشان می‌دهد که چطور ذهن باید وابسته باشد. آن ذهن مستقل که تحت قدرت خویش می‌کوشد تا کاری انجام دهد، شکست خواهد خورد. پس ذهن باید وابسته به چه چیز باشد؟ رومیان ۸: ۶ می‌گویند، «از آن جهت که تفکر جسم موت است، لیکن تفکر روح حیات و سلامتی است.» برای ذهن دو چیز ممکن است: می‌تواند یا به جسم و یا به روح وابسته باشد. اگر وابسته به جسم باشد، نتیجه مرگ خواهد بود؛ ولی اگر وابسته به روح باشد، حیات و آرامش [صلح] وجود خواهد داشت. آیا تفاوت بین ذهن مستقل در فصل ۷ و ذهن وابسته در فصل ۸ را ملاحظه کرده‌ایم؟ ذهنی مستقل شکست خواهد خورد، ولی ذهنی وابسته به روح، پیروز خواهد شد. از آنجایی که درون ما دو حریف، یعنی شیطان در اعضای ما و خدای سه‌یکتا در روح ما، وجود دارد، ما دیگر نمی‌توانیم مستقل باشیم؛ پس هرگز نباید در این امر بکوشیم. اگر چنین کنیم، حتماً شکست خواهیم خورد. اگر سعی کنیم که دشمن را شکست

دهیم، سرانجام از او شکست خواهیم خورد. بنابراین، باید به آن شخص دیگر، یعنی به خدای سه‌یکتا در درون روح خود وابسته شویم. کلید پیروزی در این است که همیشه ذهن خود را بر روح متمرکز کنیم.

ما باید از یک چنین تصویر روشنی تأثیر بگیریم: شیطان در ماست، مسیح در ماست، و نفس [خویشتن] در میان این دو قرار گرفته است. دشمن، ما را وسوسه می‌کند تا با تلاش خودمان کار نیک انجام دهیم و معمولاً واکنش چنین است: «من عاشق خداوندم و به خداوند تعلق دارم، پس می‌خواهم تا برای خشنودی او کار نیک انجام دهم.» این همان وسوسه است! وقتی ما غیر وابسته هستیم و تصمیم خود را می‌گیریم تا با توانایی خود کار نیک انجام دهیم، وسوسه می‌شویم، و حتماً شکست خواهیم خورد. ممکن است امروز، فردا، و حتی روز سوم بتوانیم کار نیک انجام دهیم، ولی مسلماً قادر نخواهیم بود برای سه روز و نیم به آن ادامه دهیم. درسی را که باید بیاموزیم این است که هرگز مستقل نباشیم و سعی کنیم کارها را تنها و با توان خود انجام ندهیم، بلکه همیشه وابسته به خداوند باشیم. هر وقت ما وسوسه شویم تا کار خوبی را تنها با توان خود انجام دهیم، باید به دشمن بگوییم، «نه، شیطان، نه! من نه می‌توانم و نه به آن راه خواهم رفت. من راجع به انجام کار نیک چیزی نمی‌دانم؛ تنها یک چیز را می‌دانم - که بر خداوند خود تکیه کنم. من از اتکا به او جدا نخواهم شد.» سپس پیروزی همراه با حیات و آرامش را خواهیم داشت. این بسیار ساده است. خدای سه‌یکتا خویش را درون روح ما بعنوان حیات و همه چیز توزیع کرده است؛ بنابراین، باید بیاموزیم که هرگز مستقل یا با اتکا به توان خود کاری را انجام ندهیم.

قبل از آنکه این دو فصل کتاب رومیان را ترک کنیم، باید چیزی را درباره‌ی قوانین ملاحظه کنیم. دیدیم که گناه در جسم است، و در گناه نیز قانونی وجود دارد که همان قانون شریر گناه است. همه ما



می‌دانیم که قانون چیست. اگر من کتابی را بردارم و آن را به هوا پرتاب کنم، حتماً به زمین خواهد افتاد. این قانون نیروی جاذبه است. ولی اجازه دهید که کاری خلاف این قانون انجام دهم، مثل برداشتن کتابی با دستم و نگاه داشتن آن در هوا برای مدت دو یا سه ساعت. من می‌توانم این وضع را برای مدتی ادامه دهم، ولی بالاخره وادار خواهم شد که تسلیم شوم. چرا؟ چون کوشش من نمی‌تواند در مقابل قانون نیروی جاذبه ایستادگی کند. کوشش شخصی ما نمی‌تواند قانون طبیعی را خنثی کند. صبح ممکن است به خود بگوییم، «من باید صبور باشم. باید خونسردی خود را از دست ندهم. در تمام طی روز باید بردبار باشم.» ممکن است حتی برای دو روز بتوانیم صبور باشیم، ولی روز سوم خونسردی خود را بطوری فجیع از دست خواهیم داد. عصبی شدن نتیجه قانون گناه است؛ خونسردی نتیجه کوشش شخصی ماست. همچنین مغرور بودن به لحاظ قانونی است که در درون ما عمل می‌کند. هیچ یک از ما هرگز از مدرسه غرور فارق‌التحصیل نشده‌ایم. حتی یک کودک خردسال می‌داند چگونه مغرور باشد. والدین هرگز به کودکان خود مغرور بودن را نمی‌آموزند. پس آنها چطور می‌توانند مغرور باشند؟ غرور از طبیعت ما ناشی می‌شود، و این طبیعت گناه‌آلود، یک قانون است، همان قانون گناه که در درون ماست.

اجازه دهید تا به مثال نگهداشتن کتاب در هوا برگردیم. اگر من میزی در مقابل خود بینم، احمقانه خواهد بود که کوشش کنم تا کتاب را در هوا نگهدارم. میز نمایانگر قانون دیگری است - قانون نیروی اتکا، در مقابل قانون نیروی جاذبه. من می‌توانم کتاب را روی میز بگذارم و فریاد بزنم «هللویاه!» می‌توانم آن را آنجا رها کنم و آسوده باشم. کتاب بر روی میز کاملاً محفوظ است، چون قانون نیروی اتکا، بر قانون نیروی جاذبه غلبه می‌کند. چه کسی تکیه‌گاه واقعی است؟ مسیح، آن صخره. این مسیح کجاست؟ او در روح ماست. بنابراین، می‌توانیم ذهن خود را بر روح قرار دهیم و «کتاب» را بر

روی میز رها کنیم. کوشش خود را فراموش کن. هرگز تصمیم به انجام کار خوب نگیر. هرگز نگو، «پیش از این نسبت به شوهرم یا زخم یا کسی دیگر، ستمکار و ظالم بوده‌ام؛ ولی از امروز مصمم هستم که مهربان باشم.» شاید برای یک یا دو روز مهربان باشیم، ولی نمی‌توانیم زیادتر از این دوام بیاوریم. هرگز سعی نکنیم قصد و نیت کنیم. چون کار نخواهد کرد. مسیح، آن صخره جاودانی، درون ماست. او در ما بعنوان آن «میز»، و همان صخره ماست. فقط باید ذهن خود را در تمام اوقات بر او قرار دهیم، باید خویشتن را بر روی آن صخره رها کرده و به خواب رویم. این راه پیروزی و رهایی است. وقتی ذهن خود را بر روح قرار می‌دهیم، بسادگی خود را به مسیح می‌سپاریم. وقتی به او اتکا می‌کنیم، بسادگی به او می‌گوییم، «خداوند، این منم، بی‌امید و بیچاره. از این پس هرگز تصمیم به انجام کاری نخواهم گرفت. فکر و ذهنم را به تو می‌سپارم. من ذهن خود را بر تو قرار می‌دهم.» با انجام این کار، ما خود را به خداوند می‌سپاریم. سپس خداوند زمینه و فرصتی می‌یابد تا خود را در ما گسترش دهد، و ما را با خود اشباع کند. چقدر شگفت‌انگیز است!

## انسان سه بخشی به زندگی بدن تحقق می‌بخشد

اکنون از فصل ۸ کتاب رومیان به فصل ۱۲ می‌رویم. فصل ۹، ۱۰ و ۱۱ فصول پُرانتزی هستند؛ پس فصل ۱۲ ادامه فصل ۸ است. در فصل ۷ ذهن مستقل بود، ولی در فصل ۸ ذهن وابسته به روح است. ذهن در فصل ۷ نمایانگر خویشتن مستقل است که در کشمکش با اتکا به تلاش خود است و همیشه به شکست منتهی می‌شود. ذهن در فصل ۸ نمایانگر خویشتن وابسته است که بر خداوند عیسی اتکا دارد. این به خداوند فرصت می‌دهد که تمام وجود ما را با خود اشباع کند تا ما یک عضو زنده از بدن او [کلیسا] گردیم. سپس به فصل ۱۲ می‌رسیم.

فصل ۱۲ برای درک کردن زندگی مناسب کلیسایی به سه چیز می‌پردازد: بدن، ذهن که قسمت اصلی روان است، و روح.

### (۱) بدن ما تقدیم شده برای زندگی کلیسایی

وقتی بر مسیح تکیه می‌کنیم و او تمام وجود ما را تصاحب می‌کند، بدن ما از چنگ دشمن رها می‌شود. وقتی مستقل زندگی می‌کنیم، شیطان می‌تواند بدن ما را به تصاحب درآورد و ما را وادار کند که کارهایی بر ضد اراده خود انجام دهیم. حال چون بر مسیح یعنی آن قویترین فرد اتکا می‌کنیم، او بدن ما را از چنگ دشمن رها می‌سازد. سپس قدم بعدی چیست؟ ما باید بدن خود را به خداوند تقدیم کنیم (آ. ۱). این همان چیزی است که بسیاری از برادران و خواهران مسیحی عزیز هنوز انجام نداده‌اند. ما باید بدن خود را قطعاً به او تقدیم کرده و بگوییم، «خداوند، از تو تشکر می‌کنم که بدن من، که پیش از این جسم گناه‌آلود و تحت مرگ بود، اکنون زنده و رها شده است. من این بدن را برای بدنت، به تو تقدیم می‌کنم. اگر من بدن خود را در اختیار خود گیرم، بدن تو [کلیسا] پی‌برده نخواهد شد.» اگر بخواهیم به بدن مسیح پی‌بریم، باید قطعاً و عملاً بدن خود را به مسیح تقدیم کنیم.

در این روزها، وقتی از جایی به جای دیگر سفر می‌کنم، تعداد زیادی از مسیحیان را می‌بینم که درباره زندگی بدن خداوند [کلیسا] صحبت می‌کنند، ولی در مورد بدن خودمان چطور؟ ما درباره بدن خداوند زیاد صحبت می‌کنیم، ولی با بدن خودمان چه می‌کنیم؟ آیا هنوز آن را به دست‌های خود حفظ می‌کنیم؟ تا وقتی بدن خود را به دست خود حفظ می‌کنیم، برایمان امکانی برای پی‌بردن به بدن خداوند وجود ندارد. در رومیان ۱۲ به ما گفته می‌شود که اگر میل داریم به زندگی کلیسایی تحقق بخشیم، باید نخست بدن رها شده خود را به خداوند تقدیم کنیم. از آنجایی که این بدن دیگر متعلق به ما نیست، پس باید بعنوان قربانی زنده به خداوند تقدیم شود.

برادران، آیا ما با قلب خود به جلسه می‌آییم یا با بدن خود؟ بسیاری مسیحیان می‌گویند، «قلب من برای زندگی کلیسایی می‌تپد!» بله، ممکن است قلبشان برای زندگی کلیسایی باشد، ولی بدنشان برای زندگی کلیسایی نیست. بدن آنها در خانه باقی مانده است. ما باید قادر باشیم بگوییم، «نه تنها قلب من برای زندگی کلیساست، بلکه بدنم نیز برای زندگی کلیساست.» آیا قلب ما برای زندگی کلیسا و بدن ما برای زندگی خصوصی خودمان است؟ اگر چنین است، چطور می‌توانیم به زندگی کلیسایی پی‌بریم؟ ما می‌توانیم خیلی خوب درباره زندگی کلیسایی سخن بگوییم؛ همه چیز هلالویاه است و همه در آسمانها هستند! ولی در واقع همه چیز در «هوا» و در قلب است. برای تحقق زندگی بدن مسیح، ما باید قطعاً بدن خود را به خداوند تقدیم کنیم. باید دعا کنیم، «خداوند، بدن من قبلاً در چنگال دشمن بود. حال شکر می‌کنم که تو این بدن را آزاد ساختی. من اکنون آن را به تو تقدیم می‌کنم. این دیگر بدن من نیست، بلکه قربانی تو است!» سپس خواهیم توانست به زندگی کلیسایی پی‌بریم و به آن تحقق بخشیم.

## (۲) ذهن ما نو شده برای زندگی کلیسایی

پس از آنکه بدن خود را به خداوند تقدیم کردیم، برای پی‌بردن به زندگی کلیسایی باید فوراً دوّمین کار انجام شود. ما باید توسط نوسازی ذهنمان دگرگون شویم (آ. ۲). قبلاً، ذهن ما همیشه سعی داشت خود به تنهایی برای خدا کاری را انجام دهد، اکنون ذهنمان به مسیح تکیه دارد. این ذهن که وابسته به خداوند است باید تازه، منور، و بازآموزی شود.

بعنوان مثال، برادری که حقیقتاً عاشق خداوند و زندگی کلیسایی بود، بدن خود را جهت قربانی برای خداوند و کلیسا تقدیم کرد. لیکن، پس از تقدیم خود، او مبدّل به مشکل بزرگی برای کلیسا گردید. پیشتر که او نسبت به زندگی کلیسایی بی‌تفاوت بود، کلیسا در آرامش بود؛

ولی حال، با آمدن بدن او به کلیسا، ذهن او نیز آمد، ولی ذهن او هنوز تازه نگشته بود. یعنی چیزهای کهنه هنوز از ذهن او زودده نگشته بود. زمانی که بدن خود را تقدیم نکرده بود، نسبت به کلیسا بی تفاوت بود و می گفت، «اگر وقت داشته باشم و دلم بخواهد، به جلسات خواهم آمد. اگر نه، نخواهم آمد.» اما اکنون که او خداوند را بیشتر دوست داشته و خود را به خداوند و کلیسا تقدیم کرده، خود را کلاً به کلیسا اختصاص داده است. ولی همین که بدن او به کلیسا می آید، ذهن سرسخت او نیز به همراهش می آید، که با خود بسیاری نظرات یا عقاید، تعالیم، تفکرات، و ملاحظات مختلف زیادی بهمراه می آورد و برای زندگی کلیسا مشکلات زیادی ایجاد می کند.

پس از آنکه بدن تقدیم گشت، ذهن باید تازه شود. وقتی سهم کامل خود را در زندگی عملی کلیسایی می پذیریم، باید ذهنمان را پاک سازی، نوسازی، و بازآموزی کنیم. برای بازسازی ذهنمان و بازآموختن، باید تمام افکار کهنه و نظرات طبیعی خود و همه تعالیم و ملاحظات مختلف مسیحیت سنتی را کنار گذاریم. این معنی دگرگون شدن توسط تازگی ذهن است. سپس زندگی کلیسایی ممکن است؛ در غیر این صورت، ذهن، بزرگترین مشکل و عظیم ترین منبع مشکل در کلیسا خواهد بود. بعضی عزیزان از وقتی به کلیسا آمدند، مشکلات زیادی را به کلیسا آورده اند. قبل از آمدن ایشان، کلیسا بسیار در آرامش و در وحدت بود، ولی از زمان آمدن ایشان، ذهن آنها برای کلیسا مشکل فراهم کرده است. آنها فکر می کنند، «قلب من خوب است»؛ ولی در واقع ذهن ایشان وحشتناک است. برای دگرگون شدن ذهن ایشان، بسیاری چیزهای کهنه باید از ذهن آنها دور شود.

### (۳) روح ما مشتاق و مشتعل برای زندگی کلیسایی

اول از همه، بدن باید تقدیم شود؛ سپس ذهن، که نمایانده روان است، باید تازه شود؛ و بالاخره، روح باید مشتعل و پُر از حرارت باشد. ما باید در روح، پُر حرارت باشیم (آ. ۱۱). برادر عزیزی شاید

بدن خود را به خداوند و کلیسا تقدیم کرده، و ذهن او با کنار گذاشتن همه چیزهای کهنه کاملاً تازه شده، لیک در روح سرد باشد! چنین برادری دیگر مشکلی برای کلیسا نیست، ولی بار سنگینی برای کلیسا گردیده. هر وقت به جلسه می‌آید، آنجا به سردی یک قبر می‌نشیند. او همیشه ساکت و هرگز مزاحم نیست، ولی باری سنگین برای کلیساست. وقتی مسئولیت‌ها بین برادران ارشد و خادمین تقسیم می‌شود، او فقط آنجا می‌نشیند. طرز برخوردش چنین است، «من تماماً با شما همراهم و متعلق به کلیسا هستم. هیچ مشکلی ندارم؛ هرچه شما برادران بگویید من موافق آن هستم.» تصور کنید که همه برادران مسئول در جلسات این چنین باشند. چه کسی بار مسئولیت را به گردن خواهد گرفت؟ از طرفی ما نباید مشکل ساز باشیم، نباید هیچ اختلاف و هیچ جریان مخالفی با برادران داشته باشیم، ولی باید در آتش باشیم. باید پُر حرارت و سوزان باشیم. باید در روح خود شعله‌ور باشیم.

زندگی مسیحی ممکن است فردی و خصوصی به نظر برسد، ولی حقیقتاً چنین نیست؛ بلکه یک زندگی جمعی، زندگانی بدن است. شما به تنهایی آن بدن نیستید؛ شما یک عضو از آن بدن هستید، و برای درک زندگی کلیسایی، به دیگر اعضای بدن محتاج می‌باشید. وقتی ما از انجام کار نیک بطور مستقل دست کشیده و می‌آموزیم به مسیح وابسته بوده و با او زندگی کنیم، عضوی زنده از بدن گشته و آماده‌ایم تا عضوی فعال در بدن خداوند باشیم. سپس باید زندگی کلیسایی را توسط تقدیم قطعی بدن خود به خداوند، تازه کردن ذهن، و داشتن حرارت در روح، محقق کنیم. وقتی بدن ما تقدیم شده، روان ما دگرگون شده، و روح ما مشتعل باشد، زندگی کلیسایی را خواهیم داشت. ما عضوی زنده و فعال بوده، و مشکل ساز، سرد، یا مرده نخواهیم بود. ما در عمل، عضوی پیروزمند، و پُرتکاپو خواهیم بود. سپس واقعیت زندگی کلیسایی را خواهیم داشت.

## فصل بیست و یکم

# بنای مسکن خدا

جزئیات مهم و قابل ملاحظه بیشتری در مورد روح و روان وجود دارند، ولی اکنون توجه ما باید بر بنای مسکن خدا متمرکز شود. تاکنون تأکید بسیاری بر روی مسکن، یعنی محل سکونت خدا نمودیم. دیدیم که آن از صحن بیرونی و دو بخش خیمه مسکن، یعنی مکان مقدس و قدس الاقداس، تشکیل شده است. حال بیابید تا محتویات این سه مکان را مرور کنیم.

در صحن بیرونی مذبح قرار دارد که نمایانگر صلیب مسیح است، و حوضچه که نمایانگر کار پاکسازی روح القدس می باشد.

مکان مقدس، حاوی خوان یا میز نان تقدیمی، چراغدان، و مذبح بخور است. این سه قلم، نمادهایی از جنبه های مختلف مسیح بعنوان حیات ما هستند. میز نان تقدیمی، مسیح را بعنوان تامین حیات روزانه ما آشکار می کند - یعنی او همان نان حیات ماست. شمعدان، یا چراغدان، نمایانگر مسیح بعنوان نور حیات است. تامین حیات که ما از آن برخوردار می شویم، آن نوری می شود که در درون می تابد. سپس، مذبح بخور، نمایانگر عطر خوش رستاخیز مسیح است.

قدس الاقداس حاوی یک چیز است، صندوق عهد، که نماد خود مسیح است. درون صندوق عهد، سه چیز قرار داشت: منای پنهان، که حیات درون و تامین حیات درون است؛ قانون پنهان، که آن نور باطن در درون ماست؛ و عصای پنهان با جوانه های شکوفا بر آن، که قدرت و اقتدار رستاخیز درون است. منای پنهان، قانون پنهان، و

اقتدار پنهان، همه در رستاخیز بوده و بسیار عمیق‌تر از سه قلم مربوط در مکان مقدس هستند.

## محتویات مسکن

همه چیزهایی که نام بردیم محتویات مسکن، همان محل سکونت خدا هستند. تجربیات حاصل از همه این هشت قلم در صحن بیرونی، مکان مقدس، و قدس‌الاقداص، محتوای واقعی بنای حقیقی خدا، کلیساست. اگر ما بخواهیم آن بنای مسکن خدا باشیم، باید آنچه مسیح توسط صلیب خویش و پاک‌کنندگی روح‌القدس به انجام رسانده است را تجربه کنیم. همچنین باید مسیح را بعنوان حیات، نور، و عطر خوش رستاخیز، به طرزی شایسته تجربه کنیم. بعلاوه، باید از خود مسیح بعنوان مَنای پنهان، قانون پنهان، و اقتدار پنهان، تجربه‌ای واقعی داشته باشیم. تجربه مسیح در تمام این جنبه‌ها، محتوای واقعی بنای خدا را تشکیل داده و مصالح لازم برای آن بنا را فراهم می‌سازد.

در این چند سال اخیر، مردم دربارهٔ کلیسای عهد جدید سخن بسیار گفته‌اند. لیکن کلیسای عهد جدید، کلیسایی بر طبق یک الگوی بخصوص نیست، بلکه کلیسایی بر اساس حیات و تجربهٔ مسیح است. فرض اینکه بگوییم، «بیابید یک نقش انسانی را مطابق یک شخص بسازیم»، پس، آن نقش را با بازویی از موم، سَری از مرمر، تنه‌ای از چوب، و پاهایی از خاکِ رُس می‌سازیم. وقتی اینها با اندازه و حجم دقیق، به هم وصل شده و با رنگِ دقیق رنگامیزی شوند، شاید یک نقش حقیقی از آن شخص را داشته باشیم، ولی واقعیت آن انسان را نداریم. انسان واقعی، طبق یک نقش یا الگو تولید نشده، بلکه متولد شده، و با رشد در حیات بالغ گشته است. این انسان، نخست از مادری زنده دنیا آمده، و سپس با دریافت تغذیهٔ روزانه رشد کرده، و نهایتاً، انسانی با چنین نقش و شکلی معین گشته است. در غیر این



صورت، شاید نقشی از یک انسان را داشته باشیم، ولی یک انسان نداریم.

یکبار وقتی در پیتربورگ بودیم، به دوستی گفتم، «اجازه دهید نقش را فراموش کرده و به حیات توجه کامل داشته باشیم: مثلاً، شما پسر بچه خوبی دارید. شما به نقش ظاهری او توجه زیادی نمی‌کنید، یعنی هر روز تلاش نمی‌کنید که به او شکل بدهید. بلکه او از مادرش متولد شده، و شما او را با شیر و غذای کودک تغذیه می‌کنید. سپس کودک رشد می‌کند و رشد می‌کند، تا یک قامت و شکل معین می‌گیرد. این شکل و قیافه، ناشی از تولد و رشد حیات است. همانطور که شما نمی‌توانید در مورد شکل فرزندان کاری کنید، ما نیز نمی‌توانیم به یک کلیسای عهد جدید شکل دهیم. اگر سعی کنیم که به کلیسا شکل دهیم، تنها چیزی که خواهیم داشت، یک شکل یا نقش بدون حیات است. ممکن است یک کلیسای تظاهری را شکل دهیم، ولی یک کلیسای حیاتی را نمی‌توان شکل داد.»

طی چند سال اخیر، من مداوماً به مردم اصرار کرده و از ایشان تقاضا می‌کردم که، «هیچ چیزی را شکل ندهید!» هرآنچه را ما شکل دهیم، کلیسای واقعی نیست. در طی شش هزار سال گذشته، هیچ شخص زنده‌ای بر روی این کره زمین شکل نگرفته؛ هر کسی تولد خود را داشته و در حیات رشد کرده است. کلیسا بدن مسیح است، و دست هیچ انسانی نمی‌تواند آن را شکل دهد. ما می‌توانیم بسیاری از چیزها را فرم دهیم، ولی نمی‌توانیم یک بدن زنده متشکل از اعضای زنده را فرم دهیم. در عهد جدید هرگز به ما گفته یا آموخته نشده که کلیسا را تشکیل دهیم؛ بلکه ما به تجربه کردن مسیح، به کمک کردن به دیگران برای دریافت مسیح، و به آوردن فرزندان روحانی، ترغیب شده‌ایم. کلیسای واقعی، یعنی بدن مسیح، تنها از تولد و رشد یافتن در حیات بوجود می‌آید. به این دلیل، بر این اصل تأکید داریم که مسکن از تجربه کردن محتویات آن پدیدار می‌شود.

## حصار جدا کننده صحن بیرونی

بر طبق این اصل، اجازه دهید تا ببینیم مصالح اصلی مسکن چه بود. اول از همه، «حصار جدا کننده» صحن بیرونی بود (خروج ۲۷: ۹-۱۹؛ ۳۸: ۹-۲۰). آن را «حصار» گویند، زیرا مانند آن دیواری است که ملک شما را احاطه می‌کند، و آن را جدا ساخته و از همه چیزهای خارجی حفظ می‌کند. حصار صحن بیرونی، از سه چیز اصلی ساخته شده بود: (۱) پایه‌های برنجی، (۲) ستون‌ها، و (۳) پرده‌هایی که از کتان تافته مرغوب درست شده بود. زمینه حصار جدا کننده، از پایه‌های برنجی تشکیل شده بود. بیست پایه در سمت شمالی، بیست پایه دیگر در سمت جنوبی، ده پایه در سمت غربی در عقب، و ده پایه در جلو (خروج ۲۷) - رویهم رفته شصت پایه برنجی وجود داشت. در هر یک از این پایه‌ها، ستونی ایستاده بود که حلقه‌هایی آنها را به هم متحد و متصل می‌ساخت. آنچه بر ستون‌ها آویخته بود، از کتان مرغوب ساخته شده و از دو رشته نازک به هم تابیده شده بود. بنابراین، سه جزء اصلی حصار: پایه‌های برنجی، ستون‌ها، و پرده‌ها از کتان مرغوب تابیده شده، بودند.

برنجی که زمینه حصار جدا کننده را شکل می‌داد، از همان جنس برنج مذبح و حوضچه در صحن بیرونی بود؛ یعنی مذبح و حوضچه از جنس برنج بود. معنای روحانی آن این است که پایه‌های برنجی از تجربه مذبح و حوضچه ناشی می‌شوند. مذبح و حوضچه از برنج ساخته شده بودند، و همه پایه‌های حصار جدا کننده نیز از برنج ساخته شده بود. تأثیر آنی که مردم به هنگام ورود به صحن بیرونی دریافت می‌کردند این بود که زمینه حصار جدا کننده، برنجی بود، یعنی همان موادی که در ساخت مذبح و حوضچه بکار رفته. این موضوع به این معنی است که تجربیات کسب شده از صلیب و پاکسازی روح القدس، همان زمینه حصار جدا کننده در بنای خداوند می‌باشد.

می‌دانیم که برنج نماد قضاوت الهی خداست. ما هرآنچه داریم، هرآنچه هستیم و هرآنچه انجام می‌دهیم باید جهت قضاوت بر روی مذبح نهاده شود. مذبح، یا صلیب، نخست محل قضاوت است؛ خدا همه چیز را بر روی صلیب قضاوت کرد. بر طبق اعداد ۱۶، برنجی که برای پوشاندن مذبح بکار رفته بود، از مجمر [عودسوز] ۲۵۰ نفر مردم سرکش گرفته شده بود. وقتی این مردمی که بر ضد خدا و موسی سرکشی کردند توسط آتش قضاوت شدند، خدا به موسی گفت همهٔ مجمرهای برنجی آنان را بردارد تا به جهت یادبود، پوششی برای مذبح بسازد. این یادبودی از قضاوت خدا بر افراد سرکش بود (آ. ۳۸). برای تحقق یافتن بنای کلیسا، لازم است هرآنچه داریم، هر آنچه انجام می‌دهیم، و هرآنچه هستیم توسط صلیب مسیح قضاوت شود. این پایهٔ حصار جدا کنندهٔ بنای خداست.

شاید در مورد اصل حصار جدا کننده روشن باشیم، ولی قادر به بکار بردن آن نباشیم. تصور کنید من برادری هستم که در مسیحیت امروزی نجات یافته است، و از طریق موعظهٔ انجیل دانستم یک گناهکار هستم که مسیح عاشق من بوده و بر روی صلیب برای من جان داده. در نتیجه، اقرار کردم که یک گناهکارم و دعا کردم، «آه خدایا، مرا ببخش زیرا گناهکارم. از تو ممنونم که پسرت، خداوند عیسی، را عطا کردی تا بر روی صلیب برای من بمیرد. تو را ستایش می‌کنم که او نجات دهنده من است و گناهان من بخشوده شده است. هلولیوا! اکنون من در درون خود نشاط و آرامش دارم.» سپس نزد شبانی رفتم که از دوستان خوب من بود، و به او اجازه دادم تا مرا تعمید دهد. پس از تعمید، «عضو» کلیسای او شدم. روزی خداوند چشمان مرا گشود تا بینم که چرا مرا نجات داده است. او مرا با این قصد نجات داده تا من و دیگران با یکدیگر بنا شده و مسکن خدا گردیم. بعد از شنیدن صحبت گروهی از ایمانداران محلهٔ خود در مورد حیات بدن و بنا سازی کلیسا، مایل شدم که با ایشان در حیات بدن بنا شوم. بالاخره، روح‌القدس به من گفت، «آیا برای

بنا شدن می‌آیی؟ آیا برای درک حیات کلیسا می‌آیی؟ پس نخست باید نزد صلیب بروی! همه آنچه می‌توانی انجام دهی، هر آنچه هستی، و آنچه داری باید بر روی صلیب قضاوت شود.» پس من مجبور شدم اعترف و توبه کرده، بگویم، «خداوندا هیچ چیز من نزد تو قابل قبول نبوده و برای بنای تو نیکو نیست. همه چیز باید قضاوت شود.» اگر من از قضاوت صلیب گذر نکنم، برایم غیر ممکن است که با دیگران بنا شوم؛ و هیچ پایه و اساسی وجود نخواهد داشت. اگر من مغرورانه به کلیسا وارد شوم، برایم ممکن خواهد بود که نظم یا سامان یابم، ولی برایم غیر ممکن خواهد بود در کلیسا بنا شوم. همانطور که اساس پایه‌ها در حصار جدا کننده را دیدیم، آن پایه و اساس، از تجربه مذبح برنجی حاصل می‌شود. پس، پایه استوار و نیرومند بنای مسکن خدا، از تجربه صلیب حاصل می‌شود. هیچ روش دیگری وجود ندارد. همه چیز باید بر روی مذبح گذاشته شده و سوخته و قضاوت شود. در سر راه ورودی اصلی کلیسا، صلیب قرار دارد. برای وارد شدن به درون کلیسا، باید خود را بر مذبح صلیب گذاریم.

وقتی تمام وجود ما و همه اعمال ما بر صلیب گذاشته شده باشد، می‌توانیم شهادت دهیم که چقدر کثیف، چقدر دنیوی، و چقدر گناهکار هستیم. آنگاه خواهیم دانست که نه تنها به رستگاری مسیح، بلکه به پاکسازی روح القدس نیز نیازمندیم. روزی طبق یک حس درونی، حس کردم که باید درون حوضچه بپریم. دعا کردم، «خداوندا، مرا پاکساز! من گناهکار هستم، من دنیوی هستم! هر جزء از وجود من کثیف است! من به پاکسازی روح القدس نیازمندم!» با یک چنین حس تمنّایی در دعا، من صلیب و حوضچه را تجربه کردم - بر صلیب، همه چیز خود را به مرگ می‌سپاریم، و بر سر حوضچه، همه چیز را تحت قدرت پاکسازی روح القدس قرار می‌دهیم. این کار ما را خالص و تمیز می‌کند. سپس با رحمت، رستگاری، و پاکسازی او، با فروتنی به کلیسا می‌آییم. بعد از آنکه برادری مذبح و حوضچه را تجربه کرد، و

از همهٔ غرور و صداقتِ خود پاک شد، آن پایه را دارد؛ همان پایه‌های برنجی که ستون‌های حصار جدا کننده بر آنها استوارند. کلام خدا به ما نمی‌گوید که ستونها از چه موادی ساخته شده‌اند، ولی به ما گفته شده که قلابها و پشت بندهایی که ستونها را به هم محکم می‌کند، و پوشش سرستونها، از نقره ساخته شده‌اند. نقره نماد رستگاری است. این نشان می‌دهد که برای بنای خدا، همهٔ ما با هم متصل و متحد هستیم و با رستگاری خداوند پوشیده شده‌ایم. برای تمرین حیات کلیسایی، ما باید درک کنیم که توسط رستگاری خداوند است که متحد شده و تحت این رستگاری پوشش یافته‌ایم تا برای بنای خدا [از دنیا] جدا شویم.

بر آن ستون‌ها کتانِ مرغوبِ تافته نیز آویزان بود که به مردم شهادت می‌داد که کلیسا در اعمال و رفتار، خالص و پاک است. این خطِ جدایی است. اگر خیمهٔ مسکن با آن حصار جدا کننده که آن را احاطه می‌کرد برافراشته می‌شد، فرد می‌توانست از دور کتان سفیدی که تعیین کننده حدود آن بود را ببیند. این شهادت کلیسا به جهانی است که در تاریکی به سر می‌برد. تمام دنیا سیاه است، ولی در اینجا خیمه‌ای از کتان سفید برافراشته شده که شهادت می‌دهد کلیسا پاک، خالص، و سفید است. این نوع شهادت تنها می‌تواند از قضاوت مذبح و قدرت پاک‌کنندگی حوضچه حاصل شود، که منجر به رفتاری خالصانه و اعمالی غیر آلوده در برابر دنیا می‌شود. این کتان مرغوب تابیده شده است که بر ستون‌هایی که بر پایه‌های برنجی استوارند آویخته شده. این آن حصار جدا کننده است که شهادت می‌دهد کلیسا از دنیا تصفیه شده است. بیرون از این خط همه چیز سیاه است، ولی درون این خط همه چیز سفید است.

## تخته‌های مسکن

گرچه آنچه تاکنون ذکر شد خوب است، ولی این تنها تجربهٔ صحن بیرونی می‌باشد. تعدادی چیزهای خوب در صحن بیرونی وجود

داشتند، مانند: برنج، نقره، و کتان سفید. لیکن هیچ چیز از طلا، که نماد طبیعت الهی است، وجود نداشت. یعنی وقتی در صحن بیرونی هستیم، هنوز هیچ چیز از طبیعت الهی در درون ما آورده نشده که بتواند ابراز شود. در آنجا تنها قضاوت و پالایش یافتن از چیزهای منفی وجود دارند. به عبارتی دیگر، برادر مغروری که به کلیسا آمد، در نتیجه داوری و پالایش در صحن بیرونی، بسیار فروتن شده و به نظر می‌رسد که هیچ صداقت از خود، خود-بالندگی، و غروری ندارد. ولی این تنها در محدوده رفتار بشری و پالایش آن است. اینجا هیچ چیز از خدا درون این برادر تشکیل نشده که بتواند ابراز شود. اینجا هیچ طلایی که آشکار شود وجود ندارد. این از بیرون خوب است؛ ولی این فقط صحن است، نه بنا. این در هوای باز، بدون هیچ سرپناه، پوشش، و بنا است. ما نیاز به چیزی الهی داریم که با طبیعت ما آمیخته شود؛ ما به آمیختن الوهیت و انسانیت نیاز داریم. بنابراین، باید از صحن بیرونی، رو به مکان مقدس، و حتی قدس‌الاقداس پیش رویم.

اگر با رحمت و فیض خداوند، درون مکان مقدس و قدس‌الاقداس وارد شویم، تقریباً همه جا طلا خواهیم دید - خوان یا میز طلایی، چراغدان طلایی، مذبح بخور طلایی، صندوق طلایی، و تخته‌های طلایی. همه محیط و محتویات آن طلا و هر قطعه اسباب از طلاست. معنی این چیست؟ چوب تخته‌ها نشانگر انسانیت (۲۶: ۱۵)، یا طبیعت انسانی است؛ و طلایی که روکش تخته‌هاست نشانگر الوهیت، یا طبیعت خداست. اینک الوهیت و انسانیت یکی شده‌اند! زیرا از یک طرف چوب، و از طرفی دیگر طلاست. درون مکان مقدس و قدس‌الاقداس، خدا با انسان باهم آمیخته‌اند. به این دلیل است که این دو مکان، مکان مقدس و قدس‌الاقداس نامیده می‌شوند، زیرا هر چیز که مقدس باشد، از خداست. در صحن بیرونی، ما صادق شمرده می‌شویم، اما مقدس نیستیم. همه جوانب رفتار و کردار ما در صحن بیرونی درست است، چون بر صلیب داوری شده و در حوضچه پاک

گشته است. در آنجا صداقت هست، ولی قدوسیّت، که همان طبیعت الهی تشکیل شده در درون انسان باشد، وجود ندارد. تا زمانی که ما وارد مکان مقدّس و قدس الاقداس نشده باشیم، چیزهایی را که از طلا پوشیده شده نمی‌بینیم. آنجا تقریباً همه چیز و هر قطعه، از جنس چوب است که با طلا روکش شده. آنجا انسانیت وجود دارد، ولی با طبیعت الهی آمیخته شده است.

تا وقتی وارد مکان مقدّس و قدس الاقداس نشده و چیزی الهی درون ما تشکیل نشود، برای ما ممکن نخواهد بود که آن تخته‌های بنا شده با یکدیگر جهت مسکن خدا باشیم. کلیسا با آمیختن خدا و انسان بنا می‌شود. آمیختن خودِ خدا با ما تبدیل به همان مصالح بنای بدن مسیح می‌گردد. مهم نیست که ما چقدر پاک شده‌ایم، تنها می‌توانیم کتان سفید باشیم؛ نمی‌توانیم تخته‌هایی برای بنای مسکن خدا باشیم. لیکن هرچه بیشتر با طلا پوشش یابیم، بیشتر به مصالح بنای خدا تبدیل می‌شویم. به این دلیل است که باید به روح خود وارد شده، روحمان را تمرین دهیم، مطابق با روح قدم برداریم، و همیشه با خداوند در روح خود آمیخته شویم. با این در هم آمیختن الوهیت با انسانیت است که ما مصالحی برای بنای خانه خدا می‌گردیم.

تخته‌های از طلا پوشیده شده در مکان مقدّس و قدس الاقداس، بر پایه‌های نقره ایستاده‌اند. بدین معنی که رستگاری مسیح همانا پایه و اساس بنای خانه خداست. ولی آن طلا برای تخته‌ها از کجا فراهم می‌شود؟ آن طلا از تجربه کردن خوان یا میز طلایی، چراغدان طلایی، مذبح بخور طلایی، و صندوق طلایی فراهم می‌شود. هرچه بیشتر مسیح را بعنوان حیات، نور، و عطر خوش رستاخیز تجربه کرده و خودِ مسیح را عمیق‌تر تجربه کنیم، بیشتر طبیعت الهی در درون ما متشکل خواهد شد. طلایی که تخته‌ها را می‌پوشاند، از همان تجربه محتویات مکان مقدّس و قدس الاقداس ناشی می‌شود. الوهیتی که با انسانیت ما آمیخته، تنها از تجربه کردن مسیح بعنوان

حیات، نور، و عطر رستاخیز، و حتی از عمیق‌ترین تجربه خود مسیح ناشی می‌شود. این تجربیات همان مصالح لازم برای بنای خدا را تشکیل می‌دهند. ما باید مسیح را روزانه بعنوان مَنای خود، نور خود، و عطر مطبوع رستاخیز خود تجربه کنیم، و باید خود مسیح را به عمیق‌ترین طریق، به منظور کسب آمیختن الهی، تجربه کنیم.

برای آنکه بنا شویم، حداقل سه چیز دیگر وجود دارند که باید در مورد آنها روشن باشیم. اول آنکه عرض هر تخته یک و نیم ذراع بود (آ. ۱۶). باید بدانیم که ما فقط یک و نیم ذراع هستیم و نه بیشتر. در خیمه مسکن چهل و هشت تخته وجود داشت که با هم جفت شده بودند، عرض هر جفت تخته، سه ذراع بود. دلیل اینکه هر تخته تنها یک و نیم ذراع عرض داشت این است که هر یک تنها نیمه‌ای از اندازه کامل بوده و می‌بایست با تخته دیگری جفت شود. ما باید بدانیم که تنها یک نیمه هستیم. وقتی خداوند عیسی شاگردان خود را می‌فرستاد، همیشه آنها را دو به دو روانه می‌ساخت. پطرس به یوحنا، و یوحنا به پطرس نیاز داشت. ما تنها یک نیمه هستیم و به یک نیمه دیگر نیاز داریم تا ما را کامل کند. ما هرگز نباید مستقل و به طور انفرادی عمل کرده و کاری را انجام دهیم. همه خدمات و وظایف ما در کلیسا باید به طریقی اشتراکی انجام شود. دو تخته باید در کنار یکدیگر قرار گیرند. ما یک عضو کامل نیستیم؛ به یک نیمه دیگر احتیاج داریم. چه کسی نیمه دیگر شماست؟ ما باید تشخیص دهیم که هر یک از ما به تنهایی، سه ذراع نیست، بلکه در واقع یک و نیم ذراع است. ما نمی‌توانیم تک روی کنیم، نمی‌توانیم به طور فردی خدمت کنیم؛ نمی‌توانیم وظیفه و کار انفرادی انجام دهیم. باید عضوی هماهنگ در بنای خدا باشیم.

بعلاوه، هر تخته دو زبانه داشت، یعنی دو قسمت اضافی که تا درون پایه‌ها ادامه داشت (آ. ۱۹). چرا بر هر تخته دو زبانه، و نه یک زبانه، وجود دارد؟ زیرا با یک زبانه تخته به اطراف خواهد چرخید، ولی دو زبانه آن را محکم در جایش نگه می‌دارند. دو به معنای ثبات



یا استقرار است. این مثل شخصی است که دو پا دارد. اگر انسانی بر یک پا بایستد، به آسانی چرخیده و زمین می‌خورد، ولی اگر بر دو پا بایستد، به آسانی زمین نخواهد خورد و عجیب خواهد بود اگر به اطراف چرخیده و بیافتد. مسلماً دوست نداریم برادرانی داشته باشیم که دائم در حال چرخش به جوانب مختلف هستند. چنین برادری ممکن است هنگام صبح رویش به یک سمت، و هنگام بعد از ظهر به سمت مخالف آن، و شاید تا صبح بعد، به جهت دیگری چرخیده باشد. او همیشه در حال چرخش به اطراف است. برای ما مشکل است بدانیم روی چنین برادری به کدام سمت است. می‌توانیم بگوییم که او دائم بر یک زبانه به اطراف می‌چرخد. با چنین برادران و خواهرانی نااستوار، هیچ بنایی نمی‌تواند بوجود آید. برای آنکه بنا شوند، باید استوار گردند. مهم نیست چه اتفاقی بیافتد، آنها تا به مرگ باید استوار بایستند. بنای کلیسا وقتی ممکن می‌شود که شخص مایل باشد زندگی خود را فدا کند. ما احتیاج به دیگران داریم که با ما جفت شوند، و مداوماً به تصویب و ثبات آنها نیازمندیم.

به جز اینها، میله‌ها و حلقه‌های طلایی که همه تخته‌ها را با یکدیگر متصل و متحد می‌ساختند نیز وجود داشت. حلقه‌ها نماینده روح القدس هستند. ما روح القدس را بعنوان حلقه، در همان آغاز حیات مسیحی خود و هنگام احیا شدن، دریافت کردیم (لوقا ۱۵: ۲۲؛ پیدایش ۲۴: ۴۷). حلقه‌ها که میله‌ها را نگه می‌دارند نیز نمایانگر روح القدس است، ولی با طبیعت انسانی - درون میله‌های طلایی، چوب شطیم قرار دارد. همانطور که تاکنون ملاحظه کردیم، پس از رستاخیز و صعود خداوند عیسی، روح القدس با هر دو طبیعت الهی و طبیعت انسانی، از آسمانها نازل شد؛ پس او اکنون روح عیسی است. همین روح القدس شگرف است که با هر دو طبیعت الهی و انسانی، ما را با یکدیگر ملحق و متحد ساخته است. پس تمام تخته‌ها با طلا یکی گشته‌اند. حال تصور کنید که طلاها از روی تخته‌ها، حلقه‌ها، و میله‌ها برداشته شود. بعد از برداشتن طلا، همه تخته‌ها

تکه‌هایی غیر متصل و مستقل می‌شوند. یگانگی و اتحاد، نه در چوب، بلکه در طلاست. اگر طلا را از آنها جدا کنند، هیچ عامل متحد کننده‌ای وجود نخواهد داشت، و تخته‌ها چون تکه‌هایی منفرد و جدا از هم می‌افتند. توسط این تصویر می‌توانیم به وضوح ببینیم که وحدت، یگانگی، و بنا سازی، نه در چوب، بلکه تماماً در طلاست. یعنی بنا سازی کلیسا، نه در طبیعت انسانی، بلکه در طبیعت الهی می‌باشد. در طبیعت الهی است که ما با یکدیگر بنا می‌شویم. این طبیعت الهی است که ما را به یکدیگر پیوسته و متحد می‌سازد، و ما را در یگانگی نگه می‌دارد.

من و شما باید اول از همه بیاموزیم که فقط یک نیمه هستیم؛ دوّمأً، هرگز نباید بطور مستقل و انفرادی و بدون تأیید دیگران عمل کنیم. بالاخره، ما باید در طبیعت الهی عمل، زندگی، و خدمت کنیم. در طبیعت الهی است که ما چون تخته‌ها با یکدیگر در یگانگی متحد می‌شویم. سپس، بنای خدا را خواهیم داشت. باز باید متذکر شد که همه اینها از تجربه کردن مسیح بعنوان نان تقدیمی، چراغدان، عطر خوش رستاخیز، و بعنوان همان صندوق عهد، شامل منای پنهان، قانون پنهان، و عصای پنهان ناشی می‌شود. این چقدر پر معنی است! باشد تا خداوند کاملاً، عمیقاً، و تماماً ما را تحت تأثیر این تصویر قرار دهد. این طریق درست برای بنا شدن ما با یکدیگر بعنوان مسکن خدا است. کلیسا موردی از یک نقش یا الگو نیست، بلکه به وسیله تجربه واقعی مسیح بعنوان حیات و همه چیز ما حاصل می‌شود. بنابراین، تنها راه برای آنکه کلیسا در میان ما بنا شود این است که در روح خود مسیح را تجربه کنیم.

فصل بیست و دوم

## پوشش عمارت خدا

و مسکن را از ده پرده کتان نازک تابیده لاجورد و ارغوان و قرمز بساز؛ با کروییان، از صنعت نساج ماهر، آنها را ترتیب نما. (خروج ۲۶: ۱)

و خیمه بالای مسکن را از پرده‌های پشم بز بساز، و برای آن یازده پرده درست کن... و پوششی برای خیمه از پوست قوچ سرخ [رنگ] شده بساز، و پوششی از پوست خز بر زیر آن. (آ.آ. ۷، ۱۴)

از عبارات بالا چنین می‌آموزیم که پوشش مسکن از چهار لایه تشکیل می‌شد. لایه اول، از ده پرده کتان نازک تشکیل شده بود؛ لایه دوم، از پشم بز درست شده بود؛ سومین لایه، پرده‌ای از پوست قوچ بود؛ و چهارمین، پوشش خارجی است که از پوست خز بود. این چهار لایه پوشش، سقف مسکن را تشکیل می‌دادند. در مورد مسکن و پوشش‌های آن، چیزهای زیادی توسط دیگران نوشته شده، ولی مسئولیت من این است که نشان دهم چطور این پوشش‌ها به بنای خداوند مربوط است.

## بنای کلیسا توسط مسیح بعنوان حیات

در فصول قبل دیدیم که بنای خداوند، صرفاً یک نقش یا شکل نیست، بلکه موردی از آورده شدن مسیح به درون انسانیت است. بنای کلیسا نمی‌تواند تولیدی توسط تقلید از یک نقش، یا تشکیل یک سازمان باشد. البته، توسط تولد و رشد در حیات الهی، خود بخود، شکل معینی به وجود خواهد آمد، درست همانطوری که اندازه و

شکل یک انسان توسط تولد و رشد در حیات طبیعی نمایان می‌شود. هیچکس نمی‌تواند یک انسان را به فرم بالغ او بسازد. همین‌طور، بنای کلیسا، یک شکل ساخته شده تقلیدی و مصنوع دست نیست، بلکه رشد خودانگیز مسیح بعنوان حیات در ماست.

هر بخش و هر جنبه از مسکن، نماد کار مسیح و یا شخص مسیح است - این چیزی ورای یک الگو یا شکل است. مسکن، نشان می‌دهد که از طریق عمل رستگاری، خود مسیح باید بعنوان همه چیز به درون ما آورده شود. مذبح در صحن بیرونی مسکن، نماد مرگ شامل تمام مسیح بر روی صلیب است، همان مرگی که ما را به رابطه‌ای درست با خدا رهنمود می‌کند. ما با اعتراف به اینکه گناهکار بوده و به واسطه مرگ مسیح پایان یافته‌ایم، مسیح را بعنوان حیات خود دریافت می‌کنیم. سپس، کار پاک و خالص سازی روح او، یعنی نماد حوضچه، ما را از کثافت دنیا پاک می‌سازد تا در خور و شایسته دریافت او در درون گردیم.

پس از این دو قلم، می‌توانیم به درون بنای مسکن بنگریم، و فوراً خواهیم دید که آنجا همه چیز نمایانگر آورده شدن مسیح به درون انسان است. تقریباً در همه جای مکان مقدس و قدس‌الاقداص، چوب روکش شده با طلا وجود دارد که نشان می‌دهد، طبیعت انسان با طبیعت الهی پوشیده شده و الوهیت بر انسانیت و در درون انسانیت آورده شده است. میز نان تقدیمی، چراغدان، مذبح بخور، صندوق عهد، همه تخته‌هایی که چارچوب مسکن را تشکیل می‌دهند، و حتی چهار لایه پوششی آن، تنها یک چیز را آشکار و تاکید می‌کنند: مسیح بعنوان تجسم خدا در درون ما آورده شده تا ما او را بعنوان حیات و همه چیز خود تجربه کنیم.

باید خداوند چشمان ما را گشوده و ما را تحت تأثیر همه این چیزها قرار دهد. ما نمی‌توانیم صرفاً از کتاب اعمال رسولان الگویی را گرفته و طبق آن برادران ارشد و خادمینی را کنار هم ردیف کرده و آن را کلیسا بنامیم. این کلیسا نیست؛ این تقلیدی از کلیساست.

اگر از فردی بپرسیم که او چطور به وجود آمده و چنین قد بلند است، به ما خواهد گفت، «من از مادرم تولد یافتم، مقدار زیادی خوراک مُغذّی خوردم، و به چنین قدی رشد کرده‌ام.» ما می‌توانیم یک اسباب بازی و یا عروسکی را بسازیم، ولی هیچ راهی برای ساختن یک انسان نداریم. کلیسا یک انسان حقیقی است؛ هیچکس نمی‌تواند یک کلیسا درست کند! کلیسا باید حاصل یک تولد نو در روح، و رشد حیات در مسیح باشد. باید دوباره و دوباره بگوییم: برادران، دست خود را کنار بکشید! ما نباید جهت فرم دادن یا سازمان دادن چیزی تلاش کنیم.

طی چند سال گذشته و در جاهای بسیاری، اینگونه تمنا کرده‌ام، ولی هنوز بسیاری از برادران متوجه منظور من نشده‌اند. آنها می‌گویند، «اگر ما یک کلیسا تشکیل ندهیم، اگر هیچ چیز را سازمان ندهیم، پس چه باید بکنیم؟» ما باید تنها یک کار انجام دهیم: مسیح را خورده و از مسیح بنوشیم. علاوه بر این، ما باید در مسیح غرق شویم. هرچه بیشتر بر او ضیافت کنیم، بیشتر در او غرق می‌شویم. ما فکر می‌کنیم که فقط از او تغذیه و برخوردار می‌شویم، ولی در واقع هرچه بیشتر از او تغذیه شویم، بیشتر در او غرق می‌شویم. کلیسا نمی‌تواند فرموله شده یا سازمان داده شود، بلکه باید در روح از مسیح تولد یابد؛ باید بدن زنده مسیح باشد که با حیات مسیح رشد می‌کند. در نتیجه، خود بخود شکل معینی خواهد گرفت و شکلی پدیدار خواهد شد؛ رشد کلیسا، با مسیح، توسط مسیح، و در مسیح صورت می‌پذیرد.

در صحن بیرونی، ما کاری را که مسیح به انجام رسانده تجربه می‌کنیم، که همان وسیله ورود ما به درون مکان مقدّس است. مکان مقدّس و قدس الاقداس مواردی برای تجربه کردن کار مسیح نیستند، بلکه برای تجربه خود مسیح می‌باشند. در این دو مکان، خود مسیح بعنوان خوراک، جهت تامین حیات، نور حیات، عطر خوش رستاخیز حیات، و بعنوان آن شامل تمام تجربه می‌شود. وقتی مسیح در درون

ما بکار رود، مصالح لازم برای بنای کلیسا فراهم می‌شود. سپس ما بواسطه روح القدس، یعنی همان کسی که ما را احیا کرده و به بلوغ می‌رساند، در یگانگی با یکدیگر متحد و بنا می‌شویم (چنانکه در حلقه‌ها و میله‌های طلایی به تصویر کشیده شده). این بدن مسیح است؛ این جایگاه مسکن خداست. باز تکرار می‌کنیم: بنای کلیسا موضوعی از رشد است، که همان پیشرفت مسیح در درون ما جهت همه چیز ما بودن است. مصالح لازم برای بنای کلیسا فقط از همین طریق حاصل می‌شود. از طریق مراحل احیا و بلوغ توسط روح الهی، تمامی این مصالح بعنوان یک واحد کامل به یکدیگر می‌پیوندند. این بنا در یگانگی، بدن مسیح و مسکن خداست.

### پوشش کلیسا توسط ابراز مسیح

لیکن باید بدانیم که حتی تا این مرحله، مسکن هنوز فاقد سقف جهت پوشش است. صرف نظر از میزانی که ما در مسیح، و مسیح در درون ما بکار رفته باشد، ما تنها آن تخته‌ها هستیم - هیچ یک از ما نمی‌توانیم آن پوشش بشویم. اگر ما آن پوشش باشیم، کلیسا ابراز انسان خواهد شد. تنها مسیح می‌تواند آن پوشش باشد، چون کلیسا باید فقط ابراز خود مسیح باشد. همانطور که در نماد مسکن دیده‌ایم، سقف، از چهار لایه تشکیل شده و هر لایه جنبه‌ای از مسیح است. کل سقف، مکاشفه مسیح بعنوان تنها پوشش است. بنابراین، مسکن بواسطه این پوشش، ابراز مسیح می‌گردد که آن را کاملاً پوشانیده است. پس از آنکه پوشش بر مسکن نهاده شد، از بیرون، هیچ چیز بجز پوشش دیده نمی‌شد. حتی تخته‌ها و اسباب، زیر پوشش قرار داشتند. این پوشش، نه تنها همه تخته‌ها و اسباب داخل مسکن را محافظت می‌کرد، بلکه کل مسکن را نیز ابراز می‌نمود. در حقیقت، همین ابراز یا تجلی بود که همه تخته‌ها و اسباب را محافظت می‌کرد. این بدان معنی است که اگر ما مسیح را جهت ابراز خود نداشته باشیم، حفاظت او را نیز نداریم. اگر انتظار

داریم که مسیح کلیسا را محافظت کند، باید او را بعنوان ابراز خود داشته باشیم.

در بعضی جاها به نظر می‌رسد که کلیسا نه با مسیح، بلکه با بعضی عقاید و تعالیم، پوشانده شده است. در جاهای دیگر، بعضی هدایای روحانی نمایانگر پوشش بوده و همان سقف گردیده‌اند. گروه‌های مختلفی از ایمانداران، تحت پوشش تعالیم یا تحت پوشش هدایا هستند - آنها تحت پوشش مسیح نیستند. ولی هدایای روحانی و تعالیم، هرگز قادر نیستند ما را محافظت کنند. هیچ هدیه‌ای، هیچ تعلیمی، و هیچ عقیده‌ای شایسته پوشاندن یک گروه از ایمانداران نیست. تنها مسیح باید متعال گردد؛ تنها مسیح باید تمجید شود؛ و تنها مسیح باید بعنوان آن سقف و پوشش‌مان ابراز گردد.

اگر اندازه‌های خیمه مسکن را بخوانیم، درخواهیم یافت که پوشش نه تنها شامل سقف، بلکه شامل دو طرف نیز بود. از بیرون، هیچ چیز بجز پوشش دیده نمی‌شد. پایه‌ها، تخته‌ها، و محتویات درونی آن، نمایان نبودند. یعنی کسانی که در بیرون هستند، تنها باید مسیح را بعنوان پوشش کلیسا ببینند. وقتی مردم داخل مسکن می‌شوند، هیچ چیز را بجز مسیح آمیخته با انسان نمی‌بینند. از بیرون، هیچ چیز بجز مسیح نیست؛ و در داخل، هیچ چیز بجز مسیح بکار رفته در درون انسان و آمیخته شده با انسانیت نیست. به عبارتی دیگر، وقتی من از بیرون به کلیسا نگاه می‌کنم، تنها مسیح را می‌بینم، ولی وقتی به داخل کلیسا آمده و به مردم می‌نگرم، آمیختن مسیح با تک تک افراد را می‌بینم. این کلیسای واقعی است - از بیرون، مردم هیچ چیز بجز مسیح نمی‌بینند، و از درون، هیچ چیز بجز مسیح بکار رفته در درون افراد دیده نمی‌شود.

این تصویری شگفت‌انگیز است. اگر من بیشتر از ده تا رساله مثل رومیان، دوازده تا مثل قرن‌تیان، و شصت تا مثل افسسیان هم داشتم، بدون این تصویر قادر نبودم چنین روشن شوم. من چون طفل کوچک ساده‌ای هستم که هنوز به تصاویر و اشکال نیاز دارد. وقتی ما در

کودکستان به کودکان درس می‌دهیم، به عکس و تصویر نیاز داریم. مثلاً، فقط املاء کردن کلمه «گربه» برای کودکان، معنی کلمه را روشن نمی‌کند. باید تصویری از گربه را آورده و به آنها نشان دهیم. به همین ترتیب، با تماشای تصویر مسکن، می‌توانیم بنای واقعی کلیسا را درک کنیم. کلیسا مسئله یک شکل یا یک سازمان نیست، آن هیچ نوع تشکیلاتی که به دست انسان فرم گیرد نیز نیست؛ بلکه کلیسا، مسیح بکار رفته در درون بسیاری از افراد است، و این افراد، مسیح را تعالی داده، مسیح را تمجید کرده، و مسیح را بعنوان ابراز خویش می‌پوشند، تا خود را پوشانده و محافظت کنند.

حال اجازه دهید به چهار لایه پوشش پردازیم. از درون، اولین لایه از لطیف‌ترین مواد بود، پرده‌هایی از کتان تابیده نازک با قلابدوزی کروبیان [فرشتگان] با رنگهای زیبای آبی، ارغوانی، و قرمز. آبی به معنای آسمانی، ارغوانی به معنای سلطنتی، و قرمز نشان فدیه و بازخريد است. لیکن ماده اصلی، کتان مرغوب بود که مظهر انسانیت مسیح با همه مشخصات و رفتار مرغوب اوست. هر چهار انجیل، گزارشی از مردی با طبیعت انسانی و رفتاری عیناً چون کتان مرغوب می‌دهند. پرده‌های خیمه، لطیف و در عین حال بسیار محکمند، و چون با نخ کتان تابیده ساخته شده‌اند، استحکام آنها دو برابر است. خداوند عیسی بسیار لطیف، و در عین حال بسیار محکم است؛ در او چیزی نیست که خشن یا ضعیف باشد.

قلابدوزی کروبیان به این معناست که جلال خدا در مخلوقات او نمایان گشته است. کروبیان، نمایانگر جلال خدا هستند، و کار قلابدوزی کروبیان بر روی کتان مرغوب، به این معناست که جلال خدا درون انسانیت و درون مخلوقات او آورده شده است. آورده شدن جلال الهی خدا در درون خلقتش را می‌توان در عیسی بعنوان یک انسان با آن طبیعت و شخصیت عالی دید. او یک انسان حقیقی با یک طبیعت و رفتار عالی انسانی است؛ و در عین حال، او تجسم جلال خداست که درون خلقتش بکار رفته. او بعنوان یک انسان،



همان شکوه جلال خداست. به عبارتی دیگر، آن کروبیان بر او قلابدوزی شده‌اند. آیا می‌توانید این چنین بیانی را درک کنید؟ او نه تنها انسان، بلکه الهی است. طبیعت انسانی او در بردارندهٔ جلال الهی است؛ این مطلب تمامی ندارد، ولی ما باید به بحث خود ادامه دهیم.

لایه دوّم پوشش، از موی بُز درست شده بود. میان نمادها در کلام مقدّس، بُز تصویری از انسان گناهکار است. متی ۲۵: ۳۱-۴۶ از اختلاف و تفاوت بین گوسفندان و بزها سخن می‌گوید؛ در این آیه‌ها، بزها نشان دهندهٔ مردم گناهکار هستند. این دقیقاً مطابق دوّم قرنیتان ۵: ۲۱ است: زیرا خدا او را که گناه نمی‌شناخت، در راه ما گناه ساخت. بنابراین، آن لایهٔ پرده که از موی بز ساخته شده نمایانگر مسیح است، کسی که به خاطر ما گناه شد. گرچه او کتان مرغوب است، ولی موی بز گردید: او هیچ گناه نداشت و گناه را نمی‌شناخت، ولی به خاطر ما گناه شد.

پس از لایهٔ موی بُز، لایه‌ای از پوست قوچ قرمز شده بود. رنگ قرمز نشانگر ریختن خون مسیح در کار بازرخید اوست. مسیح، همان شخص بی‌گناه است، که به خاطر ما گناه شد تا گناهان ما را بر خود گیرد - این جملهٔ ساده، سه لایهٔ اوّل را توضیح می‌دهد: لایهٔ اوّل نمایانگر مسیح است بعنوان آن بی‌گناه؛ لایهٔ دوّم نمایانگر این است که او به خاطر ما گناه شد، و لایهٔ سوّم نمایانگر این است که او گناهان ما را بر خود گرفت و خون خود را جهت بازرخید ما ریخت. لایهٔ چهارم، پوشش خارجی را تشکیل می‌دهد. این پوشش، از پوست خَز که بسیار مقاوم است ساخته شده؛ آن در مقابل هر نوع آب و هوا و حمله و لطمه‌ای مقاومت می‌کند. پوشش خارجی در ظاهر خیلی خوش‌نما نیست و حتی قدری زمخت به نظر می‌رسد. امروز، مسیح به چشم مردم دنیا ظاهراً نه چندان خوش‌آیند، بلکه مثل همان پوست خَز، زمخت به نظر می‌رسد و جذابیتی ندارد. لیکن او از درون، زیبا، شگرف، و آسمانی است. او مانند مسیحیت امروز با

آن ساختمان‌های بزرگ و زیبا نیست که ظاهری با شکوه، ولی باطنی زشت دارد. بلکه درون کلیسای شایسته، بنای خدا، چیزی آسمانی و زیبا وجود دارد که در ظاهر محقر و ناهموار بوده، و فاقد نمایی خوش و زیباست.

مایل هستم که از این فرصت استفاده کرده و بگویم که ما همه باید سعی کنیم خود را پنهان نگه داریم. هرگز نباید عکس خود را در روزنامه قرار دهیم. انجام چنین کاری، چیزی از کلیسا نیست، بلکه چیزی کاملاً از مذهب دنیوی و سقوط کردهٔ مسیحیت است. تا آنجا که ممکن است، نباید بگذاریم که اسم ما در روزنامه تبلیغ شود. خداوند عیسی هرگز از خودش تبلیغ نکرد. ما در چهار انجیل می‌خوانیم که او چطور همواره سعی می‌کرد خود را پنهان، و تا حد ممکن، مخفی نگه‌دارد. زیبایی و جذابیت ما باید تجربهٔ مسیح درون روحمان باشد. این زیبایی حقیقی در برابر خداست.

می‌خواهم از این فرصت استفاده کرده و کلامی چند در مورد بنای سالن‌های اجتماع بگویم. برادران، ما باید تا حد امکان، یک سالن اجتماع با ظاهری بسیار بی‌پیرایه و ساده داشته باشیم. نباید یک سالن لوکس و زیبا بنا کنیم. ممکن نیست بتوان مردم را به وسیلهٔ بناهایی به ظاهر زیبا به خداوند جذب کرد. یکبار در شهر روم، کلیسای جامع سنت پطرس را دیدم. نمی‌توانم بگویم که آن بنا چند میلیون دلار ارزش دارد و یا چه تعدادی از مردم هر روز به آنجا جذب می‌شوند. وقتی من آنجا بودم، آن محل بسیار شلوغ بود، ولی به گمانم حتی یک نفر از هزاران نفری که در آنجا حضور داشت، نجات را دریافت نکرده بود. کشاندن مردم به چنین وسیله‌ای چه سودی دارد؟ من می‌گویم بهتر است اگر این نوع بناها وجود نداشته باشند. آنها نه تنها خداوند را خشنود نمی‌سازند، بلکه او را می‌رنجانند.

لیکن تأکید من بر این مسائل نیست، بلکه همانا بر مسیح است که دروناً پر از زیباییست، و ظاهراً ساده و فروتن است. چنین مسیحی باید در شهادت‌های ما و پوشش کلیسا ابراز شود. این یک عقیده و

تفکر انسانی نیست؛ این تصویری است که توسط کلام خدا نشان داده شده است. ما نباید چیزی دیگر را به معرض نمایش گذاریم. ما باید تنها مسیح شگفت‌انگیز بعنوان پوشش بنای خدا را متعال شمرده و تمجید کنیم - یعنی آن مسیحی که درونش پر از جذابیت الهی و ظاهرش در چشم دنیا ساده و فروتن است. چنین کلیسایی می‌تواند هر گونه تجاوز را تحمل کرده و در مقابل هر وسوسه‌ای ایستادگی کند. در وقت حمله دشمن، اولین کسانی که از پا در می‌آیند، کسانی‌اند که در آن بناهای زیبا هستند. تنها آن کسانی که هیچ نمایش ظاهری نداشته، بلکه فقط زیبایی آسمانی و آن خوبروبی الهی را در درون خویش دارند، تا به آخر طاقت خواهند آورد. زیرا مسیح محتوا و پوشش آنان است. هیچ چیز قادر نیست بنای حقیقی کلیسای پوشیده شده با چنین مسیحی را خسارت زده و یا بر آن غلبه کند.

بیاید تا این امور را بکار برده و مسیح را در روح خود جستجو کنیم. بیاید یاد بگیریم تا روح خود را تشخیص داده و مسیح را بعنوان همه چیز خود تجربه کنیم. سپس به اندازه پُری قامت کامل مسیح خواهیم رسید، و آن مصالح سودمند می‌شویم تا با دیگران بعنوان بنای خدا که مسیح پوشش و ابراز آن است، بنا شویم. سپس کلیسای شایسته و قوی وجود خواهد داشت که قادر است در هر حمله‌ای ایستادگی کند، متحمل هر آزمونی باشد، و جهت جلال نهایی خدا، بر هر وسوسه‌ای پیروز شود.



فصل بیست و سوم

## کلیسا - ظاهر شدن خدا در جسم

لیکن اگر تأخیر اندازم، تا بدانی که چگونه باید در خانه خدا رفتار کنی که کلیسای خدای حی و ستون و بنیاد راستی است. و بالاجماع سرّ دینداری [الوهیت] عظیم است که خدا در جسم ظاهر شد و در روح، تصدیق کرده شد و به فرشتگان مشهود گردید و به امتها موعظه کرده و در دنیا ایمان آورده و به جلال بالا برده شد. (اول تیموتائوس ۳: ۱۵-۱۶)

در آیه ۱۵، سه جنبه کلیسا ذکر شده: «خانه خدا»، «کلیسای خدای زنده»، و «ستون و بنیاد راستی». آیه ۱۶ با سرّ عظیم الوهیت ادامه می‌دهد، که ظاهر شدن خدا در جسم است.

### کلیسا - خانه خدا

چرا در این آیه‌ها کلیسا همراه با ظاهر شدن خدا در جسم ذکر شده؟ زیرا کلیسا خانه خداست. واژه «خانه خدا» چه معنایی دارد؟ وقتی از «خانه شخصی» صحبت می‌کنیم، به مکانی که او در آنجا ساکن است، آنجایی که او زندگی می‌کند، آنجایی که او زندگانی خود را سپری می‌کند، اشاره می‌کنیم؛ و واژه «خانه خدا» درست همین معنی را می‌دهد. این یک واژه سست و سطحی نیست. «خانه خدا» مکانی است که خدا در آنجا سکونت دارد، جایی که او در آن زندگی می‌کند و جایی که او در آن حیات خود را گذرانده و سپری می‌کند. این خانه چیزی بجز کلیسای خدای زنده نیست. ملاحظه کنید که در این آیه، اصطلاح بکار رفته فقط «خدا» نیست، بلکه «خدای

زنده» است، که اکنون در کلیسا سکونت دارد، در کلیسا حرکت می‌کند، در کلیسا زندگی می‌کند، و تمام حیات خود را در کلیسا سپری می‌کند. وقتی می‌گوییم کلیسا خانه خداست، باید عمیقاً درک کنیم که خدا در این خانه سکونت دارد و زندگی می‌کند. ما باید یک چنین درک عمیقی از خانه خدا داشته باشیم.

## کلیسا - ستون و بنیاد حقیقت

این کلیسا نه تنها خانه‌ای است که خدا در آن ساکن است و زندگی می‌کند، بلکه ستون و بنیاد حقیقت نیز هست. حقیقت چیست؟ فکر نکنید که حقیقت به معنای اصول عقیدتی است. کلمه «حقیقت» در چنین عبارتی به معنی «واقعیت» است: در تمام عالم هیچ چیز واقعی نیست، هیچ چیز حقیقت نیست؛ همه چیز فقط یک سایه است. هرآنچه که قابل دیدن است، هرآنچه که قابل لمس است، و هرآنچه قابل تصرف و استفاده است، واقعی نیست، بلکه در بهترین توصیف می‌توان گفت که تنها سایه‌ای از واقعیت است. هرآنچه در این عالم است، تنها یک سایه است و چیزی واقعی نیست.

چیز واقعی چیست؟ مسیح است که واقعیت [اصل] همه چیز است. غذایی که می‌خوریم، غذای واقعی نیست، بلکه تنها سایه‌ای از غذای واقعی است. غذای واقعی مسیح است. اگر شما مسیح را نداشته باشید، واقعیت غذا را ندارید. شاید فکر کنید که زندگی انسانی که دارید واقعی است، ولی واقعی نیست؛ این نیز تنها سایه‌ای بیش نیست. حیات واقعی مسیح است. اگر شما پسر خدا را داشته باشید، حیات دارید؛ اگر پسر خدا را نداشته باشید، حیات ندارید (اول یوحنا ۵: ۱۲).

اگر برادری عکس خود را برای شما بفرستد، ممکن است بگویید، «این فلان برادر است.» ولی در حقیقت، آن فلان برادر نیست. آن تنها یک عکس، یک تصویر کاذب است. در واقع، همه عکس‌ها کاذبند، زیرا در عکس هیچ چیز واقعی نیست. تمام عالم چیزی مگر یک

تصویر نیست. همه نمادها، همه اشکال، و همه تشابهات در عهد قدیم، تنها تصاویری هستند از واقعیتی که بعداً می‌آید، که آن همانا خود مسیح است. مسیح حقیقت است، مسیح واقعیت تمام عالم است، مسیح واقعیت کتب عهد قدیم و همچنین کتب عهد جدید است. اگر شما در مورد مسیح فقط آموزش دیده باشید، واقعیت [اصل] مسیح را ندارید. خود مسیح واقعیت است، و روح او روح راستی است (یوحنا ۱۴: ۱۷؛ ۱۵: ۲۶؛ ۱۶: ۱۳؛ اول یوحنا ۵: ۶).

کلیسا که خدای زنده در آن سکونت، زندگی، و حرکت دارد، ستون و بنیادی است که واقعیت بر آن قرار گرفته. کلیسا دربردارنده واقعیت است. درون این کلیسا خدای زنده سکونت دارد، و حقیقت و واقعیت بر آن استوار است. ما نه برای تعالیم و عقاید، بلکه برای مسیح، آن واقعیت و حقیقت، ایستاده‌ایم. ما باید قادر باشیم به دیگران بگوییم: «دوستان، بیایید و ببینید؛ به کلیسا بیایید و واقعیت عالم را ببینید. بیایید و واقعیت حیات، واقعیت عشق، واقعیت صبر، و واقعیت بسیاری از چیزهای دیگر را ببینید.»

یک بعد از ظهر، در سال ۱۹۳۳، ضمن ملاقات با برادر و اچمن نی، او ناگهان پرسید، «برادر، صبر چیست؟» اول فکر کردم که چه سؤال کودکانه‌ای؟ من از خردسالی آموخته بودم که صبر چیست. ولی وقتی این سؤال از دهان او بیرون آمد، حس کردم که نباید آن را دست کم بگیرم؛ پس آن را بیشتر مورد توجه قرار دادم: «منظورش از صبر چیست، چه بود؟» من جرات نکردم که جواب دهم. او بر یک صندلی راحتی نشسته بود و صندلی خود را به عقب و جلو تکان می‌داد. بالاخره، جرات کرده گفتم، «صبر چیزی است که فرد با آن رنج کشیده و رفتار ناخوشایند دیگران را تحمل می‌کند. این صبر است.» سپس او گفت، «خیر!» پرسیدم، «بسیار خوب، برادر، اگر صبر تحمل نیست، لطفاً به من بگویید آن چیست؟» همچنان که صندلی خود را تکان می‌داد، به پرسش ادامه داده گفت: «صبر چیست؟ صبر چیست؟» پس از مدتی طولانی، ناگهان جواب داد، «صبر مسیح است.»

جواب بسیار کوتاه و ساده بود. «صبر مسیح است.» من که قادر به درک این زبان «غریب» نبودم گفتم، «برادر این به نظر من غریب می‌آید. من درک نمی‌کنم. لطفاً به من بگویید که منظورتان چیست؟» او چیز دیگری نمی‌گفت، ولی همینطور تکرار می‌کرد، «صبر مسیح است، صبر مسیح است.» در طول آن بعد از ظهر، دربارهٔ هیچ چیز دیگری صحبت نکردیم. من بسیار گیج بودم.

پس از سه یا چهار ساعت، در حالیکه بسیار مأیوس بودم او را ترک کردم. وقتی به اتاقم برگشتم، زانو زده و دعا کردم: «خداوندا، به من بگو که «صبر مسیح است» چه معنایی دارد. من نمی‌توانم درک کنم.» بالاخره خداوند به من نشان داد که صبر ما باید خود مسیح باشد. صبر مسیح است که در درون من و از طریق من زیست می‌کند. آه، دیدن این موضوع، یک مکاشفهٔ واقعی بود! چقدر خوشحال بودم.

باید بدانیم صبر انسانی، که خود می‌توانیم به آن دست یابیم، یک صبر واقعی نیست. صبر انسان فقط شکل و سایه‌ای از صبر است؛ صبر واقعی مسیح است. هرآنچه به آن نیاز داریم - صبر، فروتنی، مهربانی، عشق به دیگران، و حتی عشق به خدا - باید در خود مسیح یافت شود. حتی ده فرمان نیز فقط یک سایه است؛ مسیح واقعیت آن است. اگر ما بگذاریم مسیح از طریق ما زیست کند، واقعیت را داریم و آنچه ده فرمان خواستار آن است برآورده خواهد شد.

کلیسا باید حقیقت، آن واقعیت را دربرداشته باشد. کلیسا باید ستون و بنیاد این واقعیت در عالم باشد، که خود مسیح است. ما باید بتوانیم به دیگران بگوییم: «به کلیسا بیایید و صبر واقعی و فروتنی واقعی را ببینید. نزد ما بیایید تا وفاداری و صداقت واقعی را ببینید.»

خدا در کلیسا سکونت دارد، زیرا کلیسا خانهٔ خدا است. خدا در کلیسا زندگی کرده و حرکت می‌کند؛ و شهادت و واقعیت بر کلیسا قرار دارد. ما باید این دو جنبه را مورد نظر قرار دهیم: دروناً، خدا در کلیسا ساکن است؛ و ظاهراً، کلیسا دربردارندهٔ شهادت و واقعیت است. این دو جنبه، در هم آمیختن خدا با انسان را نشان می‌دهد.



درون کلیسا - یعنی گروه رستگاران، احیا شدگان، و مردم دگرگون شده - خدا ساکن است؛ و واقعیت عالم، بر این گروه از مردم قرار گرفته است. تمام واقعیت عالم در این گروه متمرکز است. اگر کسی بخواهد بداند حیات چیست، باید به کلیسا بیاید و ببیند. بعضی می‌خواهند بدانند عشق چیست، آنها نیز باید بیایند و ببینند. اگر واقعیت فروتنی و مهربانی باید شناخته شود، کلیسا محل دیدن آن است. بر این گروه از مردم، واقعیت مسیح شامل تمام دیده می‌شود. شهادت کلیسا در عقاید و تعالیم نیست، بلکه در داشتن مسیح بعنوان واقعیت است. هرچه ما بیشتر «مسیح» را اعلام کنیم، ولی واقعیت درونی را نداشته باشیم، مسیح بیشتر از ما دور می‌شود. بدون داشتن واقعیت درونی از مسیح، ما تنها او را در حرف زدن و تدریس کردن داریم. اما او را در حیات درونی خود نداشته و او را در زیستن بیرونی و قدم‌های روزانه خود تجربه نمی‌کنیم. کلیسا باید ستون و بنیادی برای برقراری مسیح بعنوان واقعیت همه چیز باشد. اگر ما معنی واقعی حیات را نشناسیم، باید بتوانیم با آمدن به کلیسا آن را دریابیم.

### کلیسا - ظاهر شدن خدا در جسم

این معنای صحیح «خانه خدا» و «ستون و بنیاد حقیقت» است. کلیسا ادامه و تکثیر خداست؛ «خدا در جسم ظاهر شده.» به همین دلیل است که پولس رسول این دو آیه را در کنار هم قرار داد. ظاهر شدن خدا در جسم، ارتباط بسیار زیادی با کلیسا بعنوان خانه خدا و بعنوان ستون و بنیاد حقیقت دارد. وقتی ما آن بدن زنده مسیح در مکان بخصوصی باشیم، حقیقتاً خانه خدا و ستون و پایه حقیقت هستیم. پس ما ازدیاد و توسعه ظاهر شدن خدا در جسم هستیم. یعنی خدا باری دیگر، ولی بطور وسیعتر، خود را در جسم ظاهر می‌کند. اساس کتب عهد جدید، بر پایه جسم پوشیدن است، که بسادگی یعنی: ظاهر شدن خود خدا در جسم. به عبارتی دیگر، خدا با انسان، نه به طریق ظاهری، بلکه از طریق باطنی آمیخته است.

کلیسا ظاهر شدن خداست، نه ظهور عقاید یا هدایای روحانی. کلیسا باید ظهور خدا در مسیح از طریق روح باشد، نه از طریق نشان دادن تعالیم یا استعداد‌های روحانی.

## با تغییر ظاهری بنا نشده

بار مسئولیتی حس می‌کنیم، زیرا می‌ترسیم که بسیاری از برادران و خواهران ناخودآگاهانه فکر کنند که ما می‌خواهیم جنبشی نوین را فرم داده یا مردم را تعلیم دهیم تا الگویی جدید برای کلیسا تشکیل دهند. ما همه باید به خداوند بنگریم تا این نوع افکار و اندیشه‌ها کاملاً متروک شوند. این افکار باید کاملاً از خون ما زدوده شوند. ما به این قصد اینجا نیستیم که جنبش نوینی را تشکیل دهیم. خیر! قصد ما مطلقاً چنین نیست. اگر ما چنین کنیم، بسادگی ثابت می‌کند که اقتصاد خدا را نمی‌شناسیم. باید بارها و بارها تأکید کنم که کلیسا چیزی که بر طبق یک شکل معین متشکل شود نیست. خدای زنده ساکن در ما، موضوعی عقیدتی نیست. امروز بسیاری از مسیحیان، بر طبق زندگی روزانه‌شان، راه حیات درون و راه مسیح بعنوان حیات خویش را نمی‌دانند. این ما را ناراحت و نگران می‌کند. وقتی مردم به نوعی فهم می‌رسند یا روش معینی را می‌آموزند، سعی می‌کنند چیز جدیدی را در جایی که زندگی می‌کنند آغاز کنند. این روش خداوند نیست.

آنچه ما امروز نیاز داریم تنها تغییر لباس نیست، بلکه تغییر خون است. خون طبیعی باید تغییر داده شود. ما نیاز داریم تا نه تنها روش ظاهری، بلکه حیات درونی و باطنی را نیز تغییر دهیم. فرض کنید شخصی قبلاً یک شبان با عنوان «جناب کشیش» بوده. او حتی ردای کشیشی را با یقه پشت برگشته‌اش می‌پوشیده. سپس او از خدا نوری دریافت می‌کند که همه این چیزها اشتباه است: این عناوین «شبان» و یا «کشیش» غلط است، پوشیدن یقه برگردان و ردای سیاه غلط است. پس او از همه این چیزها خود را خلاص می‌سازد؛ بر عنوان

کشیشی خط بطلان کشیده و شروع به پوشیدن لباس‌های عادی می‌کند. پس از آن، برای خدمت به خداوند به طریقی دیگر و بدون عناوین و ردا به جایی دیگر می‌رود.

من نمی‌خواهم بگویم که آیا این کار درست است یا نه، فقط یک چیز را می‌خواهم بگویم: باید دریابیم که آیا درون چنین شخصی، یک تغییر واقعی روی داده است یا نه. بی‌شک او همه چیزهای قبلی را کنار گذاشته، ولی این تغییر بیشتر ظاهری بوده است. قبلاً این شخص خودش به تنهایی و توسط حیات طبیعی‌اش خدمتگزاری می‌کرد. اما آیا هیچ‌گونه تغییر در حیات درونی وی ایجاد شده؟ بسیار امکان دارد که او خداوند را با همان حیاتی خدمت می‌کند که سابقاً با عناوین می‌کرد. گرچه او ظاهراً تغییر بسیاری کرده، ولی دروناً همان شخص است. چنین تغییری بسادگی تبدیل به یک حرکت ظاهری می‌شود. قبلاً چنین شخصی با رأی‌گیری و تشکیل یک کمیته اجرایی «کلیسا» را می‌گرداند؛ سپس این کار را کنار گذاشت و گروهی از ارشدان کلیسا را گردهم آورد. گرچه این تغییر واقعی است، ولی در حیات درون هیچ تغییری صورت نپذیرفته. از آنجا که این تغییر ظاهری نتیجه تغییر باطنی در حیات نیست، پس این هم یک حرکت مذهبی جدید دیگر خواهد بود.

بعلاوه، ما باید از تغییر حیات درون فراتر رفته و کلیسا را دریابیم. کلیسا در هم آمیختن خدا با انسان است. دلیل اینکه ما در مورد روان، روح، و قلب بسیار صحبت کرده‌ایم این است که این موضوع به ما کمک می‌کند تا درک کنیم که خدا محتوای ما و ما ظروف او هستیم. ما باید بدانیم که چطور قلبمان را تطبیق دهیم تا بتوانیم آن را گشوده و اجازه دهیم خدا به آن وارد شود؛ همچنین باید بدانیم چطور روح خود را برای تماس با او، محتوی بودن او، و حتی هضم کردن او، بکار گیریم. برای مثال، اگر شما برای شام استیک بخورید، وقتی این استیک چهار ساعت در معده شما ماند، هضم می‌شود و جزء سازنده بدن شما می‌گردد. این تصویر حقیقی کلیساست. ولی مسیحیت در حال

حاضر، بیشتر یک دین است تا واقعیت حیات. مشکل امروز، تنها یک تغییر شکل ظاهری نیست، بلکه تغییری در حیات درونی است.

## تنها با تعالیم بنا نمی‌شود

بعلاوه، ما نباید فقط به تعالیم توجه کنیم. اجازه دهید از تشریح ساده‌ای استفاده کنم. وقتی پسر بچهای بودم، من و بسیاری دیگر، در مدرسه مسیحی مطالعه کرده و تحصیلات مسیحی دریافت می‌کردیم. به ما داستان‌های کتاب مقدس آموخته می‌شد. اگرچه نجات نیافته بودیم، ولی اکثر ما به مسیحیت آورده شده و تعلیمات عقاید مسیحی را آموخته بودیم. بسیاری اوقات با مردم بحث می‌کردیم که مسیحیت دین درستی است. مبلغین، تمام عقاید و تعلیمات را به ما آموختند. یاد گرفتیم که خدا، خدایی با سه جنبه - یعنی پدر، پسر، و روح القدس است. یاد گرفتیم که مسیح از باکره‌ای متولد شد و بر روی زمین زیست، قدم برداشت، و کار کرد؛ و حتی باور داشتیم که او از مرگ برخاسته و رستاخیز کرد. ولی اگر کسی از ما می‌پرسید، «آیا شما نجات یافته‌اید؟» جواب آن را نمی‌دانستیم. خدا و مسیح تنها برای ما واژه بودند. باید شهادت دهم که در آن زمان، حتی یکی از صدها عضو کلیسا، به سختی در مورد نجات روشن بود. ولیکن، آنها بعنوان «مسیحیان» شناخته می‌شدند. گاهی تمام اعضای کلیسا در خیابان‌ها رژه می‌رفتند، صلیبها را بالا می‌گرفتند، و می‌خواندند «سربازان مسیحی به پیش». این مطلب را با شما در میان گذاشتم برای اینکه تشریح کنم که تعالیم به تنهایی چقدر پوچند.

امروز بعضی بر آموزش یک سری تعلیمات مثل: تقدیر، آزادی اراده، فیض مطلق، و امنیت ابدی، اصرار می‌ورزند. شما می‌توانید همه این تعالیم را آموزش دهید، ولی شاید هرگز حیات و روح در درون مردم لمس نشود. در ادامه شهادتم باید بگویم که روزی عضوی از خانواده ما نجات یافت، و سپس من نجات یافتم. ما بالاخره یک لمس واقعی با خدا یافتیم و حیات، درون ما را عمیقاً لمس کرد، و

تغییری واقعی در ما به وقوع پیوست. حتی زیستن و رفتار ظاهری ما تغییر یافت. پس تغییر واقعی در زندگی ما، دیگران را نیز تحت تأثیر قرار داد تا نجات یابند. پس از آن، ما دانستیم که به چیزی بیشتر از تعلیمات نیاز داریم. تمام تعلیمات در کلام مقدّس، بسادگی باید وسیله‌ای برای انتقال مسیح به درون ما باشند. اگر آنها این منظور را برآورده نکنند، پس ما چیزی کم داریم.

### تنها با هدایا بنا نمی‌شود

همین اصل در مورد هدایای روحانی [استعدادها] صدق می‌کند. بسیاری مسیحیان امروز فکر می‌کنند که چون هدایایی دارند پس واقعاً روحانی هستند. لیکن در واقع، چنین نیست. اگر شما اوّل قرن‌تیان را بخوانید، می‌توانید شرایط ایمانداران قرن‌تس را ببینید. آنها هدایای روحانی را حتی از رسولان بیشتر بکار می‌بردند، ولی آیا رشد واقعی در حیات داشتند (۱۴: ۱۸-۲۰)؟ نه؛ آنها جسمانی و کودکانه بودند (۳: ۱-۳). درست همانطور که تعالیم باید وسایلی برای انتقال مسیح به دیگران باشند، هدایا نیز تنها باید وسایلی برای انتقال مسیح باشند. امروز قصد خدا این نیست که به ما تعلیمات و هدایای روحانی عطا کند، بلکه خدا می‌خواهد مسیح را به درون ما رسانده و افزایش دهد.

زمانی شخصی را ملاقات کردم که از دانش کتاب مقدّس کامل بود؛ ولی همچنان که در باب کتاب مقدّس صحبت می‌کرد، سیگار می‌کشید. پس از نیم ساعت صحبت در مورد کتاب متی و ده باکره، گفت، «مرا ببخشید، من باید کمی سیگار بکشم. می‌دانم که این کار غلط است، ولی من ضعیف هستم.» سپس به سراغ کتاب مکاشفه رفت و از ده شاخ، هفت سر، و چهل و دو ماه صحبت کرد. او قوّت تعلیم دادن داشت، ولی سرانجام مجبور شد بگوید، «مرا ببخشید، به سیگار دیگری نیاز دارم.» اگرچه او در آموزش کتاب مقدّس قوی بود، ولی در زندگی روحانی بسیار ضعیف بود.

من همچنین افراد زیادی را دیده‌ام که در زبان‌ها صحبت می‌کنند. پس از نمایش این هدیه، آنها در مورد زندگی روزانه خود بسیار بی‌توجه بودند. بعضی حتی بی‌توجه‌تر از بی‌ایمانان بودند. برای آنها آسان بود که در خانه خود بدخلق و عصبانی باشند. همه این چیزها بسادگی یک چیز را ثابت می‌کند، یعنی منظور خدا این نیست که به ما تعالیم و هدایا عطا کند؛ بلکه مقصود، بخشیدن مسیح، یعنی بخشیدن آن شخص زنده به ماست. خدا از تعالیم، اگر به روشی مناسب آموخته شود، استفاده می‌کند تا مسیح را به ما منتقل کند. گاهی او از هدایای بخصوصی جهت وسایله‌ای برای رساندن مسیح به ما و تحریک مردم برای دریافت مسیح استفاده می‌کند. ولی همه ما باید درک کنیم که منظور خدا این است که ما آن فرد زنده، یعنی آن خدای سه‌یکتا را بشناسیم و مسیح را در روح‌القدس تجربه کنیم.

به خاطر می‌آورید که در عهد قدیم یکبار الاغی به زبان انسان صحبت کرد؟ این یک صحبت واقعی در زبان‌ها بود! من شک دارم که امروز همه زبان‌ها به آن اندازه واقعی باشند. اخیراً مقاله‌ای خواندم که در آن نویسنده گزارش می‌داد که او با بیش از صد نفر از اشخاصی که به زبان‌ها صحبت می‌کنند تماس گرفته بود. او گفت که بدون استثنا هر یک از آنها به واقعی بودن زبان‌هایی که تکلم می‌کرد شک داشت. ولی نویسنده هنوز مردم را تشویق می‌کرد که شک نداشته و به تجربه خود ادامه دهند. پس از خواندن آن مقاله، به خود گفتم، «در زمان پنطیکاست، آیا پطرس شک داشت که زبانی که صحبت می‌کند واقعی است یا خیر؟ آیا آنجا کسی بود که چنین شکی داشت؟» ولی امروز، چرا چنین تعداد زیادی از مردم می‌پرسند که آیا زبان آنها واقعی است یا نه؟ پاسخ ساده این است که بسیاری از زبان‌ها امروز واقعی نیستند.

اما حتی اگر شما با زبان واقعی صحبت می‌کنید، باید به شما بگویم که صحبت به زبان‌ها حیات نیست. حتی شائول پادشاه، ریزش روح‌القدس را دریافت کرد (اول سموئیل ۱۹: ۲۲-۲۴)، ولی نباید فکر

کنیم که او حیات را تجربه کرد. برعکس، تجربه‌اش بسادگی او را رسوا کرد. پس از آنکه او بیرون ریختن روح القدس را دریافت کرد، خود را برهنه کرد! این تشریح می‌کند که ریزش روح القدس متفاوت از حیات است. حیات، بیرون ریختن روح نیست؛ بلکه حیات فقط خود مسیح در روح است.

آه، برادران و خواهران، لطفاً درک کنید که من سعی ندارم انتقاد کنم، بلکه مسئولیت بسیار سنگینی حس می‌کنم. وقتی من وضع بسیار بد مردم خداوند را می‌بینم، نمی‌دانم چه بگویم، یا چه کاری انجام دهم. وقتی مسیحیان تعلیمات کتاب مقدس را می‌شنوند، واکنش زیادی نشان می‌دهند. وقتی از هدایای روحانی می‌شنوند، بسیاری بجوش می‌آیند. ولی وقتی حیات درون و مسیح ساکن آموزش داده می‌شود، چه بسیار به مکاشفه درونی نیاز است. عقاید و هدایا ظاهری هستند، ولی مسیح در درون مخفی است. چقدر مردم خداوند نیاز دارند که مسیح را بعنوان کسی که در ما سکونت دارد بشناسند، کسی که زنده و قدرتمند، تبدیل کننده، تنظیم کننده، قوت دهنده، و شاداب کننده است، و همواره ما را دگرگون و اشباع می‌کند.

### با مقام بنا نمی‌شود

همچنین باید ببینیم که بنای کلیسا مورد مقام یا مسئولیت نیست، بلکه مورد حیات در درون وجود ماست. این موردی از گذاشتن کسی بر سر مقامی نیست، بلکه مورد رشد حیات درون به حد بلوغ است. وجود درونی ما باید با خدا از طریق کارکرد درونی او شکل گیرد. هرچه ما مردم را بیشتر بر سر مقامی گذاریم، بیشتر تهی خواهیم بود. ولی هرچه مردم را بیشتر کمک کنیم تا رشد در حیات را درک کنند، حیات بیشتر تکثیر می‌شود. رشد حیات درون، راه مطمئنی برای بنا ساختن کلیسا است. سپس توسط حیات بالغ، ما خود بخود لایق خواهیم بود تا مسئولیتی را به عهده گیریم.

دوباره باید تکرار کنم: مقصود خدا افزودن مسیح در درون ما به

جهت مسیح را همه چیز ساختن است. خدا از تعالیم استفاده می‌کند تا بعضی مردم را کمک کند، و از هدایا برای کمک کردن به عده دیگری استفاده می‌کند، ولی اینها مورد اصلی نیست. برای دیدن هدف مسیح زنده ساکن در ما، مکاشفه درونی لازم است. سپس هر کجا با یکدیگر ملاقات کنیم، خانه زنده خدای زنده هستیم، و خدای زنده در ما سکونت، زندگی، و کار می‌کند؛ و ما شهادت عیسی، که واقعیت تمام عالم است، را دربر خواهیم داشت. سپس ما ظهور واقعی خدای زنده در جسم را خواهیم داشت. امروز این طریق بازیابی خداست. بیایید تا برای فیض درون به خداوند بنگریم تا واقعیت کلیسا را داشته باشیم.



فصل بیست و چهارم

## بینش نشانه اقتصاد خدا

در آغاز این کتاب، به اقتصاد خدا و نشانه آن پرداخته شد، ولی بعد از خواندن تمامی این فصول، هنوز ممکن است که این موضوع نادیده گرفته شده باشد. در عبارتی ساده، اقتصاد خدا آن است که او خود را درون ما بکار ببرد؛ برای رسیدن به این مقصود، او باید این کار را در سه شخص - پدر، پسر، و روح القدس به انجام رساند. از آغاز این کتاب، ما وقت بسیاری را در این اقتصاد خدای سه یکتا صرف کرده ایم. خدا هرگز قصد نداشت که در کلام مقدس به ما عقاید و تعالیم تثلیث را ارائه دهد. تعالیم و عقاید، تنها ما را با برداشتهای مختلف بسیاری درگیر می‌کند. ولی کلام مقدس آشکار می‌سازد که چطور خدا اقتصاد الهی خود را در سه شخص به انجام رسانده است.

اشاره کردیم که کلمه «اویکونومیا [اقتصاد]» در زبان یونانی، به معنای «اداره، نظارت، حکومت، ترتیب، و توزیع است.» کلمه «توزیع» در اینجا بدون در نظر داشتن دوران و زمان استفاده شده و به معنای توزیع خدا درون ما است. باز تکرار می‌کنیم، خواست خدا این است که خود را در درون ما توزیع کند؛ این مرکز خلقت و رستگاری خداست. خدا انسان را به این منظور خلق و باز خرید نمود تا انسان ظرفی باشد جهت اینکه خدا خود را در آن توزیع نماید. در تمام عالم - در زمان، مکان، و ابدیت - مرکز اقتصاد خدا همان توزیع خود او درون انسانیت است.

بتدریج، تکامل نهایی همه کار خدا، مثل خلقت، باز خرید، و

دگرگونی، در هم آمیختن جهانی خدا با انسان است. از این رو، چنانکه در شصت و شش کتاب کلام مقدّس گزارش شده، اورشلیم نو بعنوان نتیجه نهایی همه کار خدا به وجود می‌آید. این نتیجه، چیزی نیست مگر در هم آمیختن جهانی خدا با انسان. اورشلیم نو، در هم آمیختن خود خدا با بدنی جمعی از مردم است. آنگاه این مردم دیگر طبیعی نخواهند بود، بلکه هر بخش و هر جنبه از وجود ایشان توسط خدا و با خدا احیا، دگرگون، و همسان خواهد بود. یعنی طبیعت آنها دگرگون شده و در ظاهر با خود خدا مطابقت خواهند داشت. ما برای خدمت شایسته به خداوند، باید این بینش را داشته باشیم. این بینش، جدید نیست؛ این همان بینش اصلی از آغاز عصر کلیساست. ولی این بینش باید روز به روز در ما جدید و تجدید شود. این بینش باید کنترل کننده همه کار، زندگی، و اعمال ما باشد.

## نشانه اقتصاد خدا در چهار قدم به انجام رسید

نشانه اقتصاد خدا چیست؟ اول از همه، پدر، که منشأ است، خود را درون پسر قرار داد. پدر با تمام پُری و کمال خویش در شخص پسر نمایان شد. پسر، هم تجسم و هم ابراز پدر است؛ هیچکس بجز پسر، پدر را ندیده است. خدا در پسر، همه آنچه را طرح کرده بود، توسط چهار قدم اصلی به اجرا گذاشت: جسم پوشیدن، مصلوب شدن، رستاخیز، و صعود. این چهار قدم، همه آنچه را خدا از ازل طرح کرده بود تکمیل کرد.

با جسم پوشیدن، خدا به درون انسان آمد. خدا به درون طبیعت بشر آورده شد و در آن برای سی و سه سال و نیم بر روی زمین زیست. هرآنچه رنج بر روی زمین برای انسان وجود داشت، خدا نیز از آنها رنج برد. تنها انسانی به نام عیسی نبود که رنج برد، بلکه خدا درون او رنج برد.

قدم بعدی در تکمیل طرح خدا، مصلوب شدن بود. همه اقلام

منفی [که در فصل ۱۴ لیست شده بود]، چون شیطان، انسان سقوط کرده، گناه، دنیا، مرگ و غیره بر روی صلیب آورده شده و خاتمه یافتند. تمام چیزهای منفی بر روی صلیب خاتمه یافتند.

به دنبال مصلوب شدن، رستاخیز رخ داد. رستاخیز، معیار انسانیت خلق شده توسط خدا را بازایی کرده و تعالی بخشید، و طبیعت انسان را درون خدا آورد. با جسم پوشیدن، طبیعت الهی درون انسان آمد؛ با رستاخیز، طبیعت انسان درون خدا آمد. اکنون برای انسان ممکن است که بیش از یک طبیعت خلق شده انسانی داشته باشد، چون طبیعت او احیا و متعالی گشته و درون خدا آورده شده است. پس از رستاخیز، مسیح به تمام دنیا بعنوان یک «مدل» به نمایش گذاشته شد. در این مدل یا نمونه، خدا در انسان، و انسان در خداست. چون توسط صلیب با همه چیزهای منفی مقابله شده و به آنها خاتمه داده شد، هیچ چیز منفی در این مدل وجود ندارد.

سپس این مدل به آسمانها صعود کرد و با جلال و اقتدار بر تخت سلطنت نشست. ذهن انسان نمی‌تواند این تصویر را درک کند. در این نقطه همه چیز به انجام رسیده بود؛ هیچ چیز ناتمام نمانده بود. این مدل، که خدا آمیخته با انسان و انسان آمیخته با خداست، و رای همه چیز در فضا و زمان صعود کرد. او به بالاترین جایگاه عالم برتری یافته و با جلال و اقتدار بر تخت سلطنت نشست. سپس روح القدس، همچون جریان مایعی که از بسیاری عناصر تشکیل شده، از این شخص جلال یافته، جاری شد. طبیعت الهی، طبیعت انسان، زندگی انسان، رنج انسان، مرگ بر صلیب، رستاخیز، صعود، و سلطنت همگی شامل روح القدس هستند. همانطور که دیدیم، این جریان شگفت‌انگیز، «نوش دارویی شامل تمام» است - هرچه ما احتیاج داریم در این «نوش دارو» قرار دارد. روح القدس بعنوان چنین جریانی درون ما ریخته شده است. در روز رستاخیز و در روز پنطیکاست، روح قدّوس عیسی، روحی که شامل همه آن عناصر است، به درون و بر مسیحیان اولیه ریخته شد. از یک سو،

این روح به درون ما، و از سویی دیگر، بر ما می‌آید. به این طریق، خدا در سه شخص خود را با ما می‌آمیزد.

## عملکرد نشانه اقتصاد خدا در روح انسان

نشانه اقتصاد خدا این است: خدا در سه شخص به درون ما آمده است. عهد جدید، با این حقیقت که خدا در روح به درون ما آمده، بیشتر از حقیقت آمدن او بر ما، سر و کار دارد. کلمه کوچک «در» بارها در عهد جدید بکار گرفته شده - مسیح «در من»، مسیح «در قلب من زندگی می‌کند»، مسیح «در من شکل می‌گیرد»، مسیح «در قلب من خانه می‌کند»، «در من ساکن باشید و من در شما» و غیره. اگر وقت داشته باشید می‌توانید بشمارید که این کلمه کوچک چند بار در عهد جدید استفاده شده است. خدا عمداً انسان را در سه بخش ساخت تا بتواند درون انسان بیاید و به این ترتیب انسان مناسب منظور او باشد. همانطور که دیدیم، انسان، موجودی سه بخشی است - بدن، روان، و روح - که مشابه خیمه مسکن است که از سه بخش - صحن بیرونی، مکان مقدس، و قدس‌الاقداس تشکیل شده. فقط درونی‌ترین قسمت مکانی است که در آنجا جلال خدا ساکن بوده و صندوق عهد بعنوان نماد مسیح قرار دارد. این به روشنی نشان می‌دهد که خدا و مسیح آمده تا در روح ما ساکن باشند. روح ما بعنوان قدس‌الاقداس، درونی‌ترین قسمت ما می‌باشد.

می‌توانیم این موضوع را در کلام مقدس به وضوح ردیابی کنیم، مخصوصاً در دوّم تیموتائوس ۴: ۲۲ که می‌گوید، «خداوند با روح شما باشد.» همچنین در افسسیان ۴: ۶، خدای پدر که در ماست؛ طبق دوّم قرن‌تیاں ۱۳: ۵، خدای پسر در ماست؛ و طبق رومیان ۸: ۱۱، خدا روح‌القدس در ماست؛ خدای سه‌یکتا در شخص پدر، پسر، و روح اکنون در روح ماست. این نشانه اقتصاد خداست: خدای سه‌یکتا در روح ماست تا حیات و همه چیز ما باشد. آه که طی قرون گذشته تا

چه حد این اقتصاد خدا توسط فرزندان‌ش مورد غفلت قرار گرفته! ما باید این نشانه خدا را در روح خود بازیابی کنیم.

خدا با استفاده از روح ما بعنوان مرکز خویش، خود را از طریق ما بکار می‌برد. خدای سه‌یکتا در مرکز وجود ماست. این از همه چیز شگفت‌انگیزتر است! خدا در طبیعت انسان آمده، طبیعت انسان را به درون طبیعت الهی آورده، و به همه چیزهای منفی خاتمه داده است؛ اکنون خدای سه‌یکتا و همه آنچه او به انجام رسانده است، در روح ما بعنوان حیات و همه چیز قرار دارد. از این بخش مرکزی در وجود ما، خدای سه‌یکتا خود را گسترش داده تا قسمت‌های درونی وجود ما را با خود اشباع سازد. روح انسان مکان نشانه اقتصاد خداست. اگر ما این مکان را گم کنیم، بسادگی نشانه اقتصاد خدا را گم کرده‌ایم. من نمی‌گویم که این هدف اقتصاد خداست، بلکه نشانه آن است. این نشانه توسط بسیاری مسیحیان امروز مورد غفلت قرار گرفته است. شاید ما در مورد بسیاری از چیزهای کلام خدا حرف بزنیم، ولی بر خلاف این مکان برویم. در واقع، ما باید درک کنیم که همه تعالیم شصت و شش کتاب مقدس جهت این نشانه است. همه هدایا و عملکردهای مختلف، برای این نشانه است و باید بر این نشانه متمرکز باشد.

چطور می‌توانیم تشخیص دهیم که خدای سه‌یکتا در روح ما سکونت دارد؟ چطور می‌توانیم روح ساکن در روحمان را تجربه کنیم؟ ما باید تشخیص دهیم که خدای سه‌یکتا همیشه در درون ما فعال است (فیلیپیان ۲: ۱۳). او نه خارج از ما، بلکه در درون ما عمل می‌کند؛ عمل او در درون ما حتی بیشتر از کار او بر روی ما است. کلمه «عمل کردن» به ترجمه زبان یونانی، با کلمه «انرژی دادن» به ترجمه انگلیسی برابر است. خدای ساکن در درون، در تمام اوقات، درون ما انرژی ساز است. او همچنین بواسطه مسیح که «در من زندگی می‌کند» درون ما زندگی می‌کند. به عبارتی دیگر، خدای سه‌یکتا امروز بعنوان حیات درون ماست. در این حیات

همچنین قانون درون قرار دارد، قانون زنده، نه قانون حرف، بلکه قانون حیات. این قانون الهی حیات همیشه ما را از درون تنظیم می‌کند (عبرانیان ۸: ۱۰). علاوه بر تنظیم درونی، خدای سه‌یکتای درون، دائماً ما را از درون مَسح می‌کند (اَوَّل یوحنا ۲: ۲۷).

اجازه دهید چهار کلمه را بیشتر مورد ملاحظه قرار دهیم - «عمل کردن»، «زیستن»، «تنظیم کردن»، و «مسح کردن». چقدر کلیسا نیاز به داشتن مکاشفهٔ درونی و تجربهٔ این چهار مورد دارد! ما نباید این چیزها را بعنوان تعلیم در نظر گیریم، بلکه باید خدای سه‌یکتا را که هر روز مشغول عمل کردن، زیستن، تنظیم کردن، و مسح کردن در درون ماست تجربه کنیم. ما باید اجازه دهیم که این خدای سه‌یکتای شگفت‌انگیز دائماً ما را در افکار، در انگیزه‌ها، در کلام، در طرز برخورد و در روابطمان با دیگران تنظیم کند. حتی خوردن و پوشیدن ما باید توسط او تنظیم شود. ما باید او را تا این حد و از چنین طریقی عملی تجربه کنیم. این مسئله نباید به سطح یک عقیده و تعلیم نزول کند؛ آن موثر نیست. وقتی این تجربیات تمرین شود، منقلب خواهیم شد. باید بدانیم که چنین مسیح شگفت‌انگیزی به منظور عمل کردن و زیستن در ما، و تنظیم کردن و مسح کردن ما، در روحمان سکونت دارد.

### نشانهٔ اقتصاد خدا بنا کنندهٔ کلیسا

اگر مسیح را از چنین طریقی عملی تجربه نکنیم، بنا ساختن کلیسا مطلقاً غیر ممکن است. این موضوع در نماد حوّا، که از بیرون آمدن از آدم به وجود آمد، تشریح شده (پیدایش ۲: ۲۱-۲۴؛ افسسیان ۵: ۳۰-۳۲). حوّا قسمتی از آدم بود. تنها آنچه از آدم آمد می‌توانست همسر آدم باشد. هر قسمت و جنبه حوّا چیزی از آدم بود. این امر تأیید می‌کند که کلیسا تنها می‌تواند با آنچه از مسیح است بنا شود. عقاید و هدایا کلیسا را بنا نمی‌کند. خود مسیح درون مقدّسین، تنها مصالحی است که بدن مسیح می‌تواند با آن بنا شود. اگر ما در

تجربه عملی زیستن با مسیح کمبود داشته باشیم، فقط نوعی «کلیسای مذهبی» خواهیم بود.

بعلاوه، باید بیاموزیم که مسیح را نه تنها بعنوان حیات خود، بلکه همچنین جهت غذای خود، نان حیات، تجربه کنیم. او منبع غذا در درون ماست. ما روز به روز محتاجیم تا از مسیح تغذیه کنیم و توسط او تغذیه شویم. این نباید برای ما فقط یک تعلیم باشد، بلکه باید تجربه روزانه و هر ساعت ما باشد. در یوحنا ۶: ۵۷ خداوند می‌گوید که هر کس او را بخورد، توسط او خواهد زیست. برای زیستن با مسیح، باید او را بخوریم؛ سپس او برای ما واقعی خواهد بود. تأسف آور است که بسیاری مسیحیان روزانه مسیح را نمی‌خورند.

اجازه دهید از این طریق تشریح کنم. کودک نوزاد معمولاً بین شش تا هشت پاند وزن دارد، ولی بعد از آنکه کاملاً رشد کرد، ممکن است بیش از صد پاند وزن داشته باشد. بدن او به چه وسیله‌ای بنا شده؟ مسلماً او آن را با رفتن به رستوران و نگاه کردن به لیست غذاها بنا نکرده. بدن او توسط چیزهایی که خورده بنا شده است، یعنی با خوردن غذاهایی چون تخم مرغ، مرغ، سیب زمینی، سیب، موز و غیره. پس، بدن مسیح چگونه می‌تواند بنا شود؟ با تعلیم نمی‌تواند بنا شود، زیرا ما هرچه بیشتر بیاموزیم که چگونه بخوریم، بیشتر تحلیل خواهیم رفت. در واقع، اگر ما تنها هنر خوردن را بیاموزیم، به زودی محتاج یک مراسم دفن خواهیم بود. ممکن است ما بسیاری چیزها را بیاموزیم و حتی بهترین دانشمند علم تغذیه باشیم، ولی اگر غذا نخوریم، به زودی خواهیم مرد! به همین ترتیب، در قلمرو روحانی شاید همه چیزهای خوب کلام خدا، و حتی تعالیم روحانی را بدانیم و هنوز از کمبود غذا گرسنگی بکشیم. کلیساها امروز محتاج «مادرانی» هستند تا جوانان را پرورش دهند، و به آنها نه تعلیم، بلکه چیزی از مسیح برای خوردن و نوشیدن دهند.

اگر از من بپرسید که این روزها چه چیز مرا نگران می‌سازد، به شما خواهم گفت که فقط دو چیز: اول آنکه اگرچه بسیاری از

برادران و خواهران عزیز واقعاً چیزهای منفی مسیحیت را دیده‌اند، و چیزی در مورد راه خداوند با کلیسای خود را مشاهده کرده‌اند، ولی من نگرانم که آنها با روش‌های ظاهری، زندگی کلیسایی را به تمرین گذارند. ممکن است بگویید، «قبلاً من با فلان روش، شبان کلیسایی بودم، ولی اکنون مشاهده می‌کنم که این روش غلط است. پس آن روش را کنار گذاشته و راه دیگری را استفاده می‌کنم.» ولی اینکار هنوز هم عملی مذهبی است، و بنا سازی بدن مسیح نیست. بنا ساختن بدن مسیح چیزی از درون است. برای بنا سازی بدن مسیح، ما باید از مسیح تغذیه کنیم، مسیح را بخوریم، و مسیح را بنوشیم تا با مسیح تغذیه شویم. وقتی ما از مسیح پُر شویم، چیزی از مسیح را جهت غذا به دیگران تقدیم می‌کنیم. سپس بدن مسیح بنا خواهد شد.

موضوع مطرح شده، راجع به یک روش نیست. اگر تمام عهد جدید را بخوانید، نمی‌توانید یک روش کشف کنید. اگر اصلاً روشی داشته باشیم، آن این است: اول، باید بر صلیب گذاشته شویم؛ دوم، باید روز به روز در روح از مسیح تغذیه کنیم؛ سوم، وقتی از مسیح تغذیه شده و پُر شدیم، لازم است که دیگران را با مسیح تغذیه کنیم. سپس کلیسا به وجود خواهد آمد. تنها روش، رفتن بر روی صلیب، تغذیه شدن از مسیح، و تغذیه کردن دیگران با مسیح است.

چیز دیگری که مرا نگران می‌سازد این است: اگرچه ما در مورد مسیح بعنوان حیاطمان بسیار صحبت کرده‌ایم، می‌ترسم که این مسئله را تنها به عنوان پیامی، بیانی، و یا یک عنوان بشناسیم؛ ما در این مورد تجربه‌ای روزانه و ساعت به ساعت نداریم. ما باید دائماً توسط مسیح تنظیم شده و مسح شویم. روزانه و هر ساعت باید از او تغذیه کنیم و با او مشارکتی صمیمانه داشته باشیم. ما باید خود را فراموش کرده و همواره با او تماس گیریم، از او مسرت بریم، و توسط او تنظیم شده و دائماً مسح شویم. این زندگی باطنی است که همان تجربه کردن درونی مسیح ساکن می‌باشد. من به شما کتابی با عنوان روح



مسیح که توسط اندرو موری نوشته شده را توصیه می‌کنم. این کتاب نه برای کسب معلومات، بلکه جهت تجربه کردن مسیح درون در زندگی روزانه شما، کمک بزرگی خواهد کرد. همچنان که شما به مسیح اجازه می‌دهید تا غذای روزانه شما باشد، قادر خواهید بود تا به همه عالم شهادت دهید که: «من روز به روز مسیح را می‌چشم. من ساعت به ساعت مشارکتی صمیمانه و زنده با او دارم. من دائماً تحت نظم و مسح او هستم.» ما همه باید به این مسئله توجه کامل داشته باشیم. این نشانه اقتصاد خداست. اگر ما این نشانه اقتصاد خدا را در روح خود از دست بدهیم، چطور ممکن است اقتصاد خدا در کلیسا بکار رود؟ وقتی شما ماشین خود را می‌رانید، می‌دانید کجا بنزین را ریخته و چطور ماشین را روشن کنید؛ این نشانه کار کردن ماشین است. اگر شما این نشانه را نداشته باشید، اگرچه ممکن است ماشین زیبایی داشته باشید، ولی ماشین شما کار نخواهد کرد!

به این دلیل است که کتاب عبرانیان شامل آیاتی چون ۴: ۱۲ است: «زیرا کلام خدا زنده و مقتدر و برنده‌تر است از هر شمشیر دودم و فرو رونده، تا جدا کند نفس [روان] و روح، و مفاصل و مغز را و ممیز افکار و نیت‌های قلب است.» کلام خدا چنان زنده و نافذ است که روح ما را از روان ما جدا می‌سازد. تمام تجارب تعلیم داده شده در کتاب عبرانیان باید توسط تشخیص دادن روح درک شود. مسیح شامل تمام بعنوان آن سرزمین نیکو در روح ماست، و مسکن او در قدس‌الاقداس نیز در روح ماست. اگر شما ندانید که چطور روح خود را از روان خود تشخیص دهید، این نشانه را گم کرده و قادر نخواهید بود از مسیح مسرت برید. هر روز، باید با مسیح زنده در درون روبرو شوید. مسیح در درون شماست و او بسیار زنده، بسیار واقعی، و بسیار عملی است. وقتی شما او را می‌خورید، می‌نوشید، و بر او جهت تغذیه روزانه خود ضیافت می‌کنید، توسط او و با او و تحت تنظیم و مسح دائمی او خواهید بود. این چیزی است که اگر بخواهیم مسیح را جهت غذا به دیگران اضافه کنیم،

باید دائماً تجربه کنیم. اگر مردم با مسیح تغذیه شوند، او در آنها تبدیل به مصالح خواهد شد، و بدن خدا به مرور رشد خواهد کرد و بنا خواهد شد. نگاه من به خداوند است تا چشمان ما گشوده شود که آن بینش آسمانی و مکاشفه درونی این مسیح زنده و ساکن در درون روحمان، که همان نشانه اقتصاد خداست، را ببینیم.